ܡܛܒܥܬܐ ܕܟܢܘܫܬܐ ܡܪܕܘܬܢܝܬܐ ܕܥܠܝܡ̈ܐ ܐܬܘܪ̈ܝܐ
ܬܒܘܬܐ ܕܦܘܣܛܐ 3073
ܬܗܪܢ ܐܝܪܢ

Assyrian Youth
Cultural Society Press.
P. O. Box N. 3073
Tehran, Iran

حقوق بشر

و

آشوریهای ایرانی

تألیف

دکتر پیره سرمس

(لیسانسه در علوم و دکتر درطب از دانشگاه لایولا در
شهر شیکاگو . عضو آکادمی علوم نویارک)

۱۳۴۴

ܕܒ̈ܐ ܐܢܫܝ̈ܐ

ܘܐܠܘܗ̈ܝܐ ܐܢܫ̈ܝܐ

ܒܝܕ

ܐܫܝܐ ܒܪܐ ܫܡܫܘܢ

(ܠܦܘܫܩ ܠܗ ܬܫܥܝ̈ܬܐ ܘܦܠܚܘܬܐ ܠܗ ܐܫܘܪܝ̈ܐ ܡܢ
ܒܝܬ - ܢܗܪܝܢ ܕܬܝܪ̈ܘܬܐ ܒܒܝܬܘ. ܡܕܪܫܬܐ ܕܒܝܬܘܢܝ̈ܐ
ܕܬܫܥܝ̈ܬܐ ܕܒܪܢܫܘܬܐ)

1965

THE HUMAN RIGHTS

and

THE IRANIAN ASSYRIANS

By

Pera Sarmas , B.S. : M. D.
(Loyola University . Chicago . Member
of New York Academy of Sciences)

1965

آثار دیگر از نویسنده کتاب

۱ ـ کتاب پرستاری بزبان فارسی .

۲ـ تاریخ ادبیات آشوریها جلد اول بزبان آشوری.

۳ـ دفع الهم ابن عبری . بزبان آشوری .

۴ـ لغت‌نامه بزبان آشوری .

۵ـ ما کی هستیم؟ بزبان آشوری .

۶ـ حقوق بشر و آشوری‌های ایرانی . بزبان فارسی .

دکتر پییره سرەس

آشنائی بیشتر با نویسنده

در بارهٔ نویسنده کتاب « جقوق بشر و آشوریهای ایرانی » متجاوز از بیست سال است نگارنده را از دور و نزدیک میشناسم و بفعالیتهای اداری و اجتماعی معظم له آشنائی کامل دارم. جناب آقای دکتر سرمس علاوه بر شخصیت ممتاز و مبرزی که در علم پزشکی دارند یکی از نویسندگانی بنام و ارزندهٔ اقلیت ما میباشند که تا بحال چندین کتات بزبان آشوری تألیف و بچاپ رسانده اند کتابیکه از نظر خوانندگان گرامی میگذرد نتیجهٔ سالها تحقیق وتبحر است امید است جناب آقای دکتر راهی را که در پیش گرفته اند باکمال موفقیت بپایان برسانند اینک شرح حال مؤلف بطور اختصار ازنظر خوانندگان عزیز میگذرد.

آقای دکتر پیره سرمس در سال ۱۲۸۰ در شهر رضائیه در خانواده یکی از کار مندان ارشد دولت بدنیا آمدند.

تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را در تبریز در

دبیرستان امریکائی بپایان رسانیدند و برای تحصیلات عالی عازم امریکا شدند . در شهر شیکاگو در دانشگاه لویولا (Loyola) لیسانس خود را در رشته علوم دریافت داشته و در همان دانشگاه بتحصیل طب ادامه دادند . در سال ۱۳۱۱ به اخذ درجه دکترا نائل و یکسال نیز در رشته جراحی کار کردند و به ایران مراجعت نمودند . در سال ۱۳۱۳ وارد خدمت شرکت نفت گردیده .

آقای دکتر سرمس در آبادان ـ مسجد سلیمان ـ گچساران وغیره خدمت نموده ودر سال ۱۳۳۰ ریاست کل بهداری مناطق نفتخیز را عهده‌دار بودنه . در سال ۱۳۳۷ به سمت رئیس کل بهداری شرکت در منطقه قرار داد منصوب گردیدند . آقای دکترسرمس در سال ۱۳۳۹ به تهران منتقل و بنیان گزار اداره همکاریهای اجتماعی شدند ودرسال ۱۳۴۰ باز نشسته شدند .

آقای دکتر سرمس در حال حاضر عضو آکادمی علوم نیویورك و یکی از بنیانگذاران باشگاه بین‌الملل روتاری درشهر آبادان میباشند .

ویلیام ابراهیمی

نماینده دوره بیست ویکم مجلس شورایملی ۴۴/۳/۱۲

تذکر

مؤلفین مختلف آشوریها را باسامی دیگری نیز می‌نامند که از جمله «سریانی»، «نسطوری» و گاهی «کلدانی» میباشد. باید توجه داشت که علت این نامگذاری ها اغلب مذهبی است نه نژادی و ما ذیلا وجه تسمیه آنها را بیان می کنیم.

۱ـ سریانی ـ چون اولین مبلغین مسیحیت در شرق اهل سوریه بودند آشوریهای ایران که در این دوره مسیحی شدند تحت تأثیر مذهب و زبان جدید قرار گرفته و اغلب خودرا سریانی نامیدند.

۲ـ نسطوری ـ در زمان سلطنت فیروز پادشاه ساسانی، بعلل سیاسی آشوریهای مسیحی ایران، از کلیسای روم جدا شده و خود را «کلیسای شرق» و گاهی

نیز « کلیسای پارسی » می‌خواندند ولی کلیسای روم آنهارا نسطوری میشناخت .

۳ - کلدانی - درقرون اخیر دسته‌ای‌ازآشوریها که پیرو فرقه‌کاتولیك شده‌اند به کلدانی معروف گردیدند تا بدینوسیله ازسایرآشوریهای غیرکاتولیك مشخص باشند .

۳- یعقوبی - در بین آشوریهای سوریه و ترکیه وغیره فرقه‌ای‌وجود دارد که اعتقادات‌آنها اختلافاتی‌باسایر فرق‌مسیحی دارد و به‌فرقه یعقوبی‌مشهور هستند .

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیش گفتار	۱۷
فصل اول	
آشوریها کیستند	۲۲
فصل دوم	
زمان احتمالی سکونت آشوریهای ایران	۳۱
فصل سوم	
هخامنشیان	۴۶
فصل چهارم	
سلسله‌های سلوکی واشکانی	۶۲
فصل پنجم	
تشابهات مذهبی	۶۸
فصل ششم	
سلسله ساسانیان	۸۷

عنوان | صفحه

فصل هفتم
ادبیات آشور در دوران ساسانیان ۱۲۴
فصل هشتم
حکومت اعراب در ایران ۱۳۹
فصل نهم
حکمرانان مغول ۱۶۶
فصل دهم
سلسه صفوی ۱۷۷
فصل یازدهم
سلسله قاجاریه ۱۸۵
فصل دوازدهم
سلسله پهلوی ۲۰۴
خاتمه ۲۲۸

پیش گفتار

امروزه بین طبقات روشنفکر اجتماع بشیوه‌های مختلف درباره عقیده ظاهراً تازه اصول حقوق بشری و آزادی اساسی گفتگوی زیادی جریان دارد. بماچنین وانمود شده است که نبوغ عالی غرب همراه با تفکر روشن و وجدان منزه آن بعد از تحقیق بسیار موفق به ابداع فرمولی شده است که بوسیلهٔ آن تمام افراد بشر باید استحقاق برخورداری از حقوق اساسی واصول اولیه معینی را داشته باشند. ملل بزرگ باختری بخود می بالند که در حمایت پیشرفت و نگهداری مقام و مرتبه بشری پیشقدم هستند.

مقصود اصلی از تهیه این مجموعه تأکید این حقیقت است که علیرغم تمام ادعاهای باختر ازدو هزار و پانصد سال پیش

پیش گفتار

این فکر بوسیلهٔ پادشاهان ایران ابداع و بمرحله اجرادر آمده است. حتی تا امروز هر وقت فرصت مناسبی دست داده، کوشش برای احیای این اصول بعمل آمده است. برای اثبات این ادعا، ما کوشیده‌ایم که مدارك تاریخی از طرز رفتار فرد فرد حکمرانان اصیل ایران نسبت به ملتشان، مخصوصاً رعایائی که از لحاظ نژاد، زبان، مذهب، خصوصیات ملی و عادات ورسوم با ایرانیان اختلاف داشته‌اند بیان کنیم.

اصولی که شامل این حقوق وآزادی میشود، با باز گو کردن بسیاری از تعاریف وفعالیت‌های بشری طوری پیچیده و گنگ میگردد که اگر تعقیب شوند امکان انحراف از مقصود اصلی پیش میآید. بنابراین برای رعایت اختصار، این اصول را تحت سه عنوان، که تمام تعاریف را در بر گیرد خلاصه کرده‌ایم این سه اصل عبارتند از:

۱ــ تأمین جان ومال

۲ــ آزادی مذهب

۳ــ تحمل زبان وعادات مختلف

مخصوصاً باید زمان وشرایطی را که این اصول در آن اجرا شده است درنظر داشت . منصفانه و منطقی نیست که اعمال بیرحمانه مغول‌های وحشی‌را که تقریباً درهشت قرن قبل میزیستند وواقف باعمال خودنبودند بارفتار ملل متمدن که باآگاهی باقدامات مشابه مبادرت میورزیدند مقایسه کنیم. همچنین یك ناظر بیطرف وبی‌غرض باید این مسئله را بررسی ومعلوم کند که آیا این اصول در دوران صلح وآرامش اجرا میشد یادرشرایط دشوار وسخت ملی مانند اغتشاشات داخلی وگرفتاریهای خارجی وغیره . مثلاجنگ که محرك احساسات ملی است بوسیله دوعامل، یکی کوشش برای دفاع ازخودودیگری شهوت تجاوز بوجود میاید. حالت دوم انگیزه سخت و پلید حیوانی است که برای کسب قدرت وثروت بیشتروفرمانروائی عظیم‌تر بوجود میاید. درهردوحالت تفکر طبیعی ومعقول یا پایمال موج هیجان عمومی گردیده ویا بوسیلهٔ فشار توده‌عنان گسیخته‌ای که قابل کنترل نیست موقتاً کنار گذاشته میشده .

دلیل انتخاب ایرانیان آشوری بعنوان مثال موردبحث

پیش گفتار

ازدونظر است یکی اینکه آنها قدیمی‌ترین و کهنسال‌ترین مردمی هستند که ایران را مسکن‌دائمی خود کردند. دیگر اینکه چون من‌ایرانی آشوری هستم واطلاع‌کافی از تاریخ قوم‌و کشورم دارم‌خودم‌راذی‌صلاح‌تراز کسان دیگردر نوشتن این موضوع میدانم. چندین صفحه ازاین مجموعه نیز بآن قسمت‌هائی از تاریخ قدیم آشور تخصیص داده شده است که بنظرمیرسد برای یادآوری مطالب‌مفید بوده‌واحیاناً‌ارتباطی هم باموضوع مورد بحث دارا میباشد .

امروزه ماآشوریهای ایرانی زندگی‌آسوده‌ای باسایر هموطنان خود داشته و از تمام مزایای آزادی و اخوت و مساواتی برخورداریم که نه‌تنهابرای آن‌سپاسگزاریم بلکه آماده‌ایم فداکاریمان‌رانسبت‌بشاه ووطن‌بمنصه ظهوربرسانیم. ما مفتخریم که‌خود را ایرانی بخوانیم و مباهات میکنیم که در راه‌وطنمان ازخود گذشتگی نمائیم.

بیش از دو هزار و هفتصد سال است که ما در این سرزمین بدنیا آمده زندگی کرده و مرده‌ایم و بحق ادعا میکنیم که از بسیاری دیگراز هموطنان ایرانی‌تر

پیش گفتار

هستیم . درصفحات آینده نشان داده خواهد شد که امتزاج خونی زیادی بین ما و سایر هموطنان مخصوصاً در دورهٔ ساسانیان ایجاد شده است . این خود بتنهائی ما را ذیحق میکند که ایرانی خوانده شویم .

دکتر پیره سرمس
کوی اطاق بازرگانی شماره ۳۷
تهران ۴۴ - ۳ - ۱

فصل اول

آشوری‌ها کیستند ؟

درحدود ده‌هزارسال پیش اقوام همخون و هم زبانی درشبه‌جزیره عربستان زندگی میکردند ما نمیدانیم که آنها خودشان را چه می‌نامیدند اما تاریخ آنهـا را بنـام سامی می‌شناسد. بعدازچندین قرن بعلت‌ازدیاد نفوس و کم‌بودمواد غذائی درصحرای لم‌یزرع عربستان طوایفی از این سامی‌ها درجهات مختلف براه افتادند. بعضی‌از آنها درلبنان،فسلطین سوریه ومصر وحبشه ساکن شدند و بعداً بنامهای فنیقیها ، آموریت‌ها،کانانیت وآرامی‌ها وغیره معروف گردیدند .

دسته‌های دیگری، از مهاجرین سامی در بین‌النهرین

آشوریها کیستند؟

مستقر شدند. کشور اخیر از سه قسمت تشکیل می‌شد : قسمت جنوبی که در اطراف راس خلیج فارس بود سومر نامیده شد. نام اصلی قسمت وسطی اکاد بود که سپس با سومر و بابل خوانده شد . قسمت شمالی سوبارتو بود که بنام آشور معروف گردید. در چهار هزار و هفتصد سال پیش یکی از روسای سامی نژاد آکاد بنام **سارگون اول** موفق شد که سومر را تحت فرمانروائی خود درآورده و بعد اسپاه او بناحیه ساحلی دریای مدیترانه رسید . ساکنین سامی نژاد ناحیه شمالی سوبارتو نیز برای خود تشکیل حکومتی دادند بنام آشور و بجهت نام خدای اصلیشان آشور خود را آشوری نامیدند .

در حدود ۲۲۰۰ سال قبل از میلاد سلسله سارگونی آکادی بوسیله طایفه سامی دیگری از سوریه بنام آموریت‌ها از بین رفت. نام یکی از پادشاهان این طایفه حمورابی مشهور قانونگذار است که شهر بابل و همچنین کشوری را که بنام بابل مشهور است تأسیس کرد . در این تاریخ **شمشی اداول** پادشاه آشور بود . بعد از حمورابی سرزمین بابل تحت تسلط کاسیت‌ها درآمد. درحدود ۱۱۷۰ سال ق.م. حکومت کاسیت‌ها

در بابل چنان ضعیف شد که سپاه آشور وارد بابل شده و آنرا ضمیمه آشور کرد .

تیگرت پیلسار اول پادشاه آشور در ۱۱۰۰ قبل از میلاد بدرجه‌ای از قدرت رسید که از سمت مغرب بسوریه حمله کرده و از سمت شمال شرقی سپاهیانش بدریاچه وان و **اورمیه** (آبگاه) رسیدند. بعد از چند سال طایفه دیگری از سامی‌ها بنام آرامی‌ها درسوریه قدرت یافتند و حکومت آشور را تهدید کردند. آرامی‌ها موفق شدند که در ناحیه جنوبی بابل یا کلده مقام و منزلتی کسب کنند. طایفه‌ای از بابلیها درجنوب مملکت بنام بیت یقین برای چندین قرن مزاحم زندگی سیاسی آشور بودند .

از ۹۳۳ تا ۸۲۴ ق.م نهضت و روح فعال نوینی پادشاهان آشوری را تحریك بتوسعه قلمروشان در تمام جهان کرد. ازطرف مغرب تمام حکومت‌های کوچك راتاساحل مدیترانه مغلوب کردند و بعضی از آنها را ضمیمه امپراطوری آشور نمودند . سیاست جدیدی در مورد ضمیمه کردن کشورهای مغلوب بوجود آمد. بدین معنی که بومیان این مناطق را باآشور اصلی منتقل و آشوری‌ها راجایگزین آنها نمودند. این تدبیر

آشوریها کیستند؟

بطور ناقص و نامرتب در دورهٔ **تیگرت پیلسار اول** شروع و از آن پس بطور مرتب و بشدت اجرا شد. منظور نهائی ما بوجود آوردن امپراطوری وسیعی با زبان و مذهب آشوری بود که این امتزاج نژاد و آمیزش به پایداری وازدیاد قدرتش کمك کند.

در اینجا تذکر چند موضوع راجع به ارتباط نزدیك آشور و بابل سودمند خواهد بود اینها هردو متعلق بیك دسته از نژاد سامی بوده و نسبت آنها نسبت همخونی بود هردو با لهجه مشابهی از زبان سامی یعنی شاخه آکادی آن صحبت میکردند مخصوصاً اعتقادات مذهبی وعقایدشان یکی بود. هردو رسوم، عادات، خصوصیات ملی، هنر و کشاورزی مشابه داشتند تنها اختلاف آنها مثل مادها و پارس‌ها اختلاف جغرافیائی بود.

شرائط محیط تا حدود زیادی برروی اخلاق ورفتارشان تاثیر گذارده بود. آشوریها که نزدیکتر بسلسله جبال زاگروس یعنی جائیکه طوایف راهزن وغارتگر سرزمینشان را تهدید میکردند بودند، روح ملیت خواهیشان وسعت یافته وچابکتر وزیرك‌تر شدند. رفتار آنها تند وبدین جهت درمیدان جنگ شجاع وخشن بودند.

آشوریها کیستند ؟

ازطرف دیگر بابلی‌ها که از فشار خارجی (باستثنای آشور که درقسمت اعظم‌حیات سیاسیشان تحت نفوذآنهاقرار داشتند) درامان بودند بیشتر نیروشان را صرف توسعهٔ هنر و تمدن و تعقیب علم کرده ودرنتیجه‌طبیعتاً صبوروآرام گردیده وازلحاظ تفکرپیشرفته‌شدند. مورخین تاکنون نتوانسته‌اند تاریخ این دوملت را از یکدیگر جدا کنند زیرا هر وقت درباره یکی ازآنها صحبت میشده اجباراً نام دیگری نیز بمیان‌میآمد. شکوه وترقی سپاه‌آشور روبه پیشرفت و تمایل بفتوحات و کشور گشائی غیر قابل مقاومت گردید **سارگون دوم**(۷۰۵ـ۷۲۵ق.م) بسیاری‌ازسرزمین‌های سوریه‌راتصرف وضمیمه‌آشور کرده وسپاهش مصرایلام و ماد را اشغال کرده او ازهواداران بزرگ سیاست‌ایجاد امپراطوری عظیم‌ومتحد بود وبنابراین شروع به‌نقل وانتقال توده‌ها بنسبت بیشتر و بانظم‌وترتیب معین نمود. **سارگون دوم** ۲۷۲۹۰ نفرازنخبه اهالی ایالات یهودی را اسیروآنها را درآشور ومادسکونت داد و مردم بابل و دیگر ایالات را بجای آنها قرار داد. چنانکه درفصل دیگرخواهیم دید درقسمت جنوبی مادعمل مشابهی نمود.

سنخریب(۷۰۵-۶۸۱ق.م) بعدازحمورابی بزرگترین سیاستمدار آشور بود. آشور درزمان او واعقاب نزدیکش به منتهای شهرت وعظمت رسید.

درزمان **اسارهادون** (۶۸۰-۶۶۹ ق.م) امپراطوری آشور شامل سرزمینهای ارمنستان ، ماد ، ایلام ، تمام بین‌النهرین ، تمام ایالات سوریه و مصر بود . شورش مصر **آشوربانی‌پال**(۶۶۹-۶۲۶ق.م) رابرآن داشت که باگرفتن پایتخت‌های آنها (**تبس و منفیس**) را و با استقرار سپاهیانش در شهرهای نامبرده تنبیه کند . سپس توجه او باتحاد ایلام و بابل معطوف شد .

این لشگرکشی‌های متعدد در سرتاسر امپراطوری وسیع آشور ، لازمه‌اش نگهداری ارتش بزرگی بحال آماده‌باش بود وهمراه باپیش‌آمدهای ناگوار و سنگین واز دست رفتن ذخائربار وحشتناکی را باقتصاد و قدرت آشور وارد میساخت که‌آشور هرگزازآن رهائی‌نیافت وباگذشت زمان اورا ضعیف‌تر کرد . در ضمن ابرهای تهدید آمیز و وحشتناک‌آهسته ومداوم درآسمان شرق پدیدارشد . مادها که ازآزار آشور رهائی یافته بودند وضعشان را در ایران

آشوریها کیستند؟

سروسامانی داده و قدرتی بهمرسانیدند. آنها چون از ضعف
آشور اطلاع داشتند و از پیروزی بابلیها در بدست آوردن
آزادی‌دربرابر **نابوپلاسار** تحریک‌شده بودند تصمیم گرفتند
کدشانسشان را دربرابرآشور امتحان کنند. بعداز اتحاد ب
بابل هردو دست بحمله زده و در ۶۱۴ ق.م شهر کر کوت و
بعداً شهر آشور بدست مادها افتاد. در سال ۶۱۲ ق.م نینوا
پایتخت آشور بوسیله مادها محاصره و اشغال شد. با تصرف
نینوا امپراطوری آشورچنان صدمه دیدکه برای همیشه از
بین‌رفت. شبکه‌های‌مقاومت دربسیاری‌ازشهرهای‌دیگرمانند
نصیبین، اوراهی، تل‌بارسیب و هاران توسعه یافت. درشهر
اخیر **آشور اوبالت دوم** آخرین‌پادشاهی‌آشور راایجاد کرد
که‌بالاخره درسال ۶۰۹ ق.م بوسیله پادشاه بابل ازبین‌رفت.
امپراطوری‌آشورتقسیم‌شد. مادها قسمتهای شمالی‌سرزمینهای
آشور و ایالات آناتولی را بتصرف در آوردند درحالیکه
بابلی‌ها صاحب سرزمین‌های جنوبی گردیدند. پادشاهی‌بابل
جدید تبدیل بامپراطوری وسیعی شد و بابلی‌ها کشورهای
سوریه و فلسطین را نیزتصرف وشهربیت‌المقدس را گرفته و
۴۰۰۰۰ یهودی را اسیر و در بابل سکونت دادند. این

امپراطوری تاسال ۵۳۹ ق.م. طول کشیدودراین زمان بوسیله **کوروش کبیر** شاهنشاه هخامنشی ضمیمه ایران گردید. از آن زمان تا کنون آشوریهائی که ازدوره **سارگون دوم** بماد آورده شده بودند ایرانی شدند .

هرچند که امپراطوری آشوروبابل دیگروجودخارجی نداشت اما گاهگاه آنها موفق بایجادحکومت‌های خودمختار محلی تحت نظر شاهان ایران میشدند مثلا:

۱ـ پادشاهی بابل . **داریوش اول** امپراطوری ایران رابه ۳۰ ساتراب تقسیم کرده بود که هر کدام استقلال داخلی داشته و تحت نظر شاهنشاه اداره میشدند . ساتراپ بابل (پادشاهی بابل) باحتمال زیاددارای حق انتخاب حاکم (شاه) خود بود. **خشایارشاه اول** درسال ۴۸۴ ق.م. این پادشاهی را ازبین برد .

۲ـ پادشاهی هدیاب .Hadiab این یك ساتراپ آشوری و واقع در کنار رود زاب بود واشکانیان آنرا بوجود آوردند .

۳ـ پادشاهی هدادنادی Hadad nadi نیز ساتراپ بابلی بود که در سال ۱۰۰ ق . م توسط اشکانیان

بوجودآمد .

۴- پادشاهی اورهی Orhaie نیز ساتراپ آشوری بود که اشکانیان آنرا بوجودآوردند و در سال ۲۴۴ میلادی بدست رومیها از بین رفت .

فصل دوم

زمان احتمالی سکونت آشوریها در ایران کنونی

شواهد دقیق تاریخی برای نشان دادن اینکه سکونت آشوریها در ایران در تاریخ ثابت و دورهٔ معینی انجام گرفته باشد موجود نیست . بر عکس دلایل فراوانی در دست است که سکونت آنها در ایران ، بدفعات مکرر و در دورانهای مختلف وبتعداد متفاوت بوقوع پیوسته است . آنها در شرایط گوناگون ، بصورت غالب یا مغلوب ، بطوردلخواه یااجبار درایران سکونت گزیدند .

از ۱۱۰۰ ق-م باین طرف پادشاهان آشور با تجارب تلخ خود وملل دیگر دریافتند که یگانگی وپایداری امپراطوری

وسیعشان با ایجاد ترس و وحشت حفاظت نخواهد شد. وحس ملیت خواهی را از بین نخواهد برد. تقسیم ممالك بزرگ بقطعات کوچکتر و تحت نظر داشتن آنها نمیتوانست امکان اغتشاشات و سرکشی ها را از بین ببرد. وجود ارتش بزرگ بحال آماده باش وساختن قلعه‌های متعدد وساخلوها کمکی بنگاهداری یك صلح طولانی در اراضی متصرفی نمیکرد.

حکمرانان آشور پس از آزمایش و شکست بسیار موفق بطرح این نقشه یا سیاست شدند که درآن زمان برای آنها معقول وموجه بود. این طرح عبارت از امتزاج واختلاط مردم امپراطوری بوسیله کوچ دادن اهالی کشورهای متصرفی مخصوصاً اطفال وزنان وسکونت دادن آنها در املاك آشور و سرزمین های دیگر بود. جای این افراد را به آشوریها یا بابلیها که باآنها منسوب بودند میدادند. تصورمیشد که این کوچ دادن مردم اجنبی در سرزمینهای مختلف امپراطوری مانند بوته‌ای خواهد شد که درآن اقوام با نژادها، زبان‌ها وعقاید گوناگون بوسیله ازدواج با یکدیگر آموختن زبان آشوری وعادت برسوم آشوری با یکدیگر امتزاج خواهند یافت وبالاخره یگانگی ملیت و همبستگی بوجود خواهد

آمد . آخرین پادشاهان آشوری با شدت وبا نظم و ترتیب این سیاست را اجرا کردند . کولونی‌هـای آشوری در قسمتهای مختلف امپراطوری با مهاجرت اضافی و تمایلی معلمین ، بازرگانان ، هنرمندان و دیگر صاحبان حرفه‌ها توسعه یافت و بدانتشار زبان ، نفوذ وتمدن آشور کمك کرد.

آشوری کردن کولونی‌های خارجی درآشور باشدت وفشار بیشتر ازآنچه باید انجام گرفت وبا رفتار **سارگون دوم** (۷۱۵ق-م) وقتی که مردم‌را درپایتخت‌جدیدش‌ساکن نمود بخوبی مجسم شده است .

ما دراینجا از کتاب آشورتألیف Z.A. Ragozin (Assyria)صفحه ۲۸۹ این‌مطالب را نقل میکنیم :

«...... مردم‌چهارگوشه‌جهان‌را کدبا تکلم‌متفاوت و زبانهای متعدد در کوهها ودره‌هازندگی میکردند ... وآنها را من بنام خدایم آشور و با قدرت بازوانم باسارت بردم . من دستور دادم که بیك زبان (آشوری) صحبت کنند وآنها را در اینجا سکونت دادم (پایتختش) پسران آشور را که درهمه چیز بصیرت‌کامل داشتند برآنها گماردم کدمراقبشان باشند ومردان دانشمندومعلمین‌را مأمور کردم که بآنها ترس

از خدا وشاه را بیاموزند .....» طبق نوشته‌های همان مؤلف **سارگون** زمان صلح با **سارگون** زمان جنگ خیلی تفاوت داشت . او وقتی که تمام اقوام‌را تحت سلطه درآورد ، آنها را مثل افراد آشوری پذیرفت و از حقوق مساوی با سایر افراد ملتش برخوردار کرد .

فرمانروایان آشوری تمام قسمتهای کشور ماد را بخوبی میشناختند . درحوادث گوناگون افراد سپاه آشور یا برای سر کوب کردن سر کشی رؤسای کوچك ویا بعنوان مشاور وحکم جهت از بین بردن اختلاف حکمرانان محلی وارد ماد میشدند .

تیگلات‌پیلسار اول (۱۱۰۰ ق ـ م) و**سارگون دوم** (۷۲۵ ق‌ـم) بخوبی با کردستان وجلگه‌های سبزوخرم دامنه شرقی‌رشته جبال‌زاگروس ودشت **اورمیه** آشنا بودند . شخص اخیر در کتیبه‌اش تذکرمیدهد که یکباربیاری **دالتا** پادشاه **الیپ** یا ماد که نسبت بآشور وفادار مانده بود شتافته‌است .

«.... **دالتا** مطیع‌من بود ونسبت به‌پرستش آشوروفادار بود پنج شهر او سر بشورش برداشتند واودریافت که حکومتش بزودی از بین خواهدرفت من بیاریش‌شتافته ، آن‌شهرهارا محاصره

واشغال کرده ومردم واموالشان‌را باتعدادبیشمار اسب‌بآشور بردم . من دل **دالتا** را شاد و آرامش را در کشورش برقرار نمودم...»همچنین**سناخریب**(۶۶۹-۶۸۰ق‌م)و**اسارهادون**(۶۸۰ ق‌م) پادشاهان آشوری درفرصت‌های مختلف وبدبهانه‌های مشابه پایتخت ماد یعنی شهرهمدان وهمچنین ری‌شهرمقدس زردشتیها را اشغال کردند .

از این مدارك تاریخی و مدارك دیگر ، تقریباً با اطمینان میتوانیم زمان احتمالی سکونت‌آشوری‌ها را درماد آن زمان وایران امروز حدس بزنیم :

۱ـ در زمان تیگلات پیلسار اول .

این‌پادشاه در(۱۰۱۴ـ۱۰۷۴ ق‌ـم) یعنی درحدودسه هزارسال قبل سلطنت میکرد . تاریخ چندین‌بارلشگرکشی اورا بدماد مخصوصاً سرزمینهای اطراف **اورمیه** متذکرشده است . این خود نشاند عظمت ونفوذ آشور دراین‌منطقه دور دست است . درزمان اوطرح امتزاج نژادها وجود داشت .

هرچند کد نشاند مخصوصی ازسکونت واقعی‌آشورها در زمان این پادشاه درماد وجود ندارد اما احتمال دارد کد این عمل بوقوع پیوستدباشد مگراینکد تصور کنیم درمورد

ماد استثنائی وجود داشته است .

۲- در زمان سلطنت آشور ناظرپال دوم (۸۸۴-۸۵۹ ق - م)

این پادشاه یکی ازطرفداران سرسخت سیاست امتزاج نژادی بود وچندین بار به ارمنستان وماد لشگر کشی کرد . احتمال زیاد دارد که کوچاندن طوایف بدست او انجام شده باشد .

۳ - در دوران سلطنت سارگون دوم (۷۲۱ - ۷۰۵ ق - م)

در این زمـان مادها خودشان را تحت فرمانروائی پادشاهان کوچك که هر کدام برچندشهر حکومت میکردند مجتمع نمودند . درصفحات قبل عظمت و نفوذ آشور را در مورد **دالتا** شاه ماد مشاهده کردیم . در دوران سلطنت **سارگون** برای اولین بار سکونت واقعی آشوریها درجلگه شرقی سلسله جبال زاگرس یعنی جلگه آذربایجان یا **اورمیه** ذکر شده است .

در اینجا گفته خود سارگون را که راگوزین در کتاب «آشور» ذکر کرده است بازگو مینمائیم :

«..... شهرهائی‌را که من ویران کردم و بومیان آنجا را بآشور بردم دومرتبه تجدید بنا نموده و آشوری‌هارا در آنجا ساکن نمودم . برای حفاظت آنها دژهائی بنا کرده و یك زنجیر کامل از پیشقراولان آشوری با نامهای آشوری مثل **کارشاروقین** (قلعه سارگون) و کارنی‌نب و غیره را بوجود آوردم . بعضی ازشاهزادگان یاغی‌را بقتل رساندم ودیگران را بخشیده و دو مرتبه برسر کار آوردم وحتی بسرزمین‌های آنها اضافه نمودم ......»

بنا براین ما میتوانیم بگوئیم که اگر سکونت آشوریها در ماد وسرزمین ایران قبل از سلطنت سارگون‌دوم بوقوع نپیوسته باشد بطور قطع ویقین در دوران پادشاهی او بین ۷۲۱ و ۷۰۵ ق-م یعنی درحدود دوهزار وششصد وهشتاد سال قبل انجام گرفته است . در جای دیگر متذکر شدیم که سارگون اهالی شش شهر دیگر را بآشور منتقل و حد اقل در حدود چهل شهر را با جمعیت متوسط ۵۰۰۰ نفر ایجاد کرد . ازچنین‌محاسباتی میتوان حدس‌زد که فقط در دوران سلطنت این پادشاه در حدود ۲۰۰۰۰۰ آشوری در ناحیه آذربایجان ساکن و بهمان اندازه از اهالی ماد بآشور برده

شده‌اند . تعداد آشوریهای ساکن ایران باحتمال زیاد بعلت مهاجرت اختیاری آنها دو برابر شده است . باین عده باید سپاهیان اشغالگروساکنین قلعه‌هارا کد خودعده‌قابل‌توجهی میباشند اضافه کرد .

۴ـ در زمان سلطنت سنخریب واسارهادن

این دو پادشاه در فرصت‌های مختلف بسرزمین ماد و اطراف اکباتان و ری لشگرکشی کردند .

۵ ـ در زمان سلطنت آشوربانی پال (۶۸۱ ـ ۶۲۴ ق ـ م)

آخرین پادشاهان سلسله سارگونی برای درهم شکستن اتحاد رؤسای ماد کـه معمولا همزمان با لحظات بحرانی و گرفتاری آشور درنقاط دیگر بود ویاعقب‌نشاندن دستد جمعی و مکرر ماد های دور دست کـه بخوبی سرکوبی نشده بودند ، سپاهیان فوق‌العاده‌ای اعزام‌داشتند. راگوزین در کتاب‌آشورصفحه۳۸۴مینویسد که‌در کتیبه‌های باقیمانده ازآشوربانی‌پال لشگرکشی اودربرابرقبیله ساکی کـه در کشوری بین دریای سیاه و دریای خزر زندگی میکردند ثبت‌شده است . دراین کتیبه‌آشوربانی‌پال‌موفقیتش

را در گرفتن ۷۵ شهر بزرگ با مقادیر زیاد غنائم وخراج
ذکرمیدهد . راگوزین مینویسد که جالب‌است بین اسامی
شهرهای مفتوحه‌نام شهر **اورمیات** ذکرشده که همان **اورمیه**
دیروز و رضائیه امروز میباشد از آنجا که این پادشاه از
طرفداران سرسخت سیاست امتزاج نژادی بود چنین امکان
دارد که کولونی‌های آشوری دیگری‌را اضافه برآنچه که
قبلا در زمان سارگون وجـود داشت در دامنه‌های شرقی
سلسله جبال زاگرس مستقر کرده باشد .

۶ـ سکونت آشوریها درخوزستان .

ایلام که ازلحاظ جغرافیائی درجوار بابل یعنی‌یکی
از سرزمین‌های متصرفی آشور قرار داشت دائماً تحت فشار
آشوربود زیرا دربسیاری ازمواقع با بابل برعلیه‌آشورمتحد
میشده در طی زد وخوردهای مکرر که غالباً منجر به‌ازبین
رفتن حکومت‌ملی والحاق‌بآشور میگردید پادشاهان‌آشوری
با دقت بسیار سیاست امتزاج نـژادی را اجرا میکردند .
تاریخ چندین‌بار انتقال مردم مختلف‌را بدایلام ثبت‌میکند.
میتوان تصور کرد که در این نقل و انتقالات کولونی‌های
آشوری نیز درخوزستان مستقرشده‌اند . موضوعی که این

فرضیه را تقویت میکند اینست که درشروع قرن‌دوم‌میلادی آشوری‌های خوزستان ازجمله افراد پیش‌قدمی بودند کـه مسیحی شده وخوزستان یکی از مراکز مهم عملیات مبلغین مسیحی در ایران بود .

۷ـ در دوران سلطنت هخامنشیان (۵۵۸ ـ ۳۳۰ ق.م)

با سقوط نینوا بدست ماد در۶۱۲ ق.م ومضمحل‌شدن بابل‌در۵۳۹ق.م توسط هخامنشیان سیاست آشوریها درمورد امتزاج نژادها ، همراه با مبتکرینش از بین رفت . دلایل تـاریخی جهت نقل وانتقال اجباری در دوران هخامنشیان موجود نیست . البته دربعضی مواقع انتقال دسته‌های کوچك از مردم با استعداد وهنرمند وصاحبان حرفه‌ها واستادکاران در تمام امپراطوری هخامنشی کـه آشورهم جزء آن بـود مخصوصاً برای اجرای طرح‌های ساختمانی در پرسپولیس و جاهای دیگر انجام میگرفت . همچنین سیاست هخامنشیان در مورد تحمل عناصر بیگانه در قلمروشان فرصت مناسبی برای بسیاری ازخانواده‌های‌آشوری بود که باختیاردرداخل ایران اصلی در جستجوی کار وتجارت ازجائی بجای دیگر

بروند .

۸ـ در زمان حکومت سلوکی‌ها .

سلوکی‌ها کولونی‌های زیادی مرکب ازافراد یونانی درایران ایجادوبرای آنها شهرهائی بانامهای یونانی‌ساختند. مهمترین مقصود آنها ایجاد امپراطوری وسیع یونانی بود . این منظوررا میخواستند با امتزاج خون و اشاعه فرهنگ و زبان یونان در مناطق مفتوحه عملی سازند . در اطراف شهرهای سلوکیه و تیسفون نیز کولونی‌های بزرگ یونانی وجود داشت که در قرن اول مسیحیت اهالی‌آنها جزواولین اشخاصی بودند که مسیحی شدند .

۹ـ در زمان سلطنت ساسانیان .

در این دوران همانطور که بعداً خواهیم دید تعداد زیاد و قابل توجهی از آشوریها در سراسر ایران سکونت داشتند . شاهپور دوم و خسرو پرویز جهت تنبیه آشوریها آنها را ازایالات غربی کوچ‌داده ودرخراسان وطوس‌وهرات ومازندران وغیره سکونت دادند .

بطوریکه مشاهده میشود اغلب زمانهای فوق‌احتمالی بوده وما فقط دومدرك قطعی تاریخی داریم که ثابت میکند

زمان احتمالی

بـــدون شك آشوریها در زمـــان سلطنت سارگون دوم و آشوربانی‌پال یعنی تقریباً ۲۷۰۰ سال پیش درایران ساکن شده‌اند . بنابراین‌ما بحق‌ادعاوافتخارمیکنیم کدقدیمی‌ترین و کهنسالترین نژاد غیرآریائی‌ساکن‌ایران‌هستیم. قدیمی‌تر از یهودیها وارامنه واعراب و ترکها . اکنون سئوالی که پیش میآید اینست که سرنوشت نهائی‌آشوریهای ساکن‌ماد خوزستان وسایر نقاط ایران‌چه‌بود . درصفحات پیش دیدیم که تعداد آنها درماد (آذربایجان) بتنهائی در حدود نیم میلیون نفر تخمین زده شد وبعلاوه‌احتمالا درحدودنیم‌ملیون نفر دیگر در کردستان و خوزستان و همدان وری ساکن بودند . تاریخ قدیم فعلا درباره سرنوشت آنها ساکت است اجباراً ما چندین نظریه را بترتیب پیشنهاد کـــرده و سعی میکنیم کـــه جواب قانع کننده‌ای برای این سئوال پیدا کنیم :

۱ـ قتل عام .

آشوری‌های ساکن ماد بطور کلی مرکب از عناصر غیر جنگی اجتماع ماننداطفال‌وزنان ، بازرگانان وزارعین

ن حرفه‌ها ومستخدمین غیرنظامی بودند . این اشخاص
ی دوران زندگی‌شان ناظر تغییر سرنوشت خود بوده ،
تی دیروز وزیردستی امروزرا برأی‌العین مشاهده کرده
. واضح است که آنها ازاین تحقیر غیرقابل اجتناب
ت ومتنفر بوده و الزاماً در این دوران روحاً و جسماً
گرانی‌را تحمل کرده‌اند . امکان موارد قلیلی‌ازآزارهای
ی ومشخصی که براساس کینه و بغض و دشمنی خصوص
گذاری شده باشد وجوددارد اما گزارشی از یك کشتار
ومی بوسیله پادشاهان ماد در طی اشغال آشور بدست ما
سیده است . بنابراین دلیلی ندارد که نسبت بآشوریهای
کن ایران چنین رفتاری شده باشد .

۴ـ بازگشت به‌وطن .

مردمی که بانژاد وزبان مختلف برای یك‌قرن‌درمحل
معینی سکونت داشته‌اند طبیعتاً باید خودشان را با محیط و
شرائط اجتماعی آن سرزمین تطبیق داده‌باشند بعلاوه‌مقصود
اصلی ازسکونت دادن آنها درسرزمین بیگانه‌این بوده‌است
که با مردم بومی آمیزش وازدواج بکنند . بنابراین‌درطی

زمان احتمالی

این اقامت طولانی در ماد ، آشوریها دلبستگی‌های مش
وهمبستگی‌های اجتماعی با ساکنین آنجا پیدا کرده بو
که مهاجرت اختیاری یـا انتقال اجباری را مشکل و
ممکن‌میساخت . بعلاوه معقول بنظر نمیرسد که‌دستهٔ بزر
از مردم باعلائق و دلبستگی‌های محلی را از یك قسمت
(آذربایجان) بقسمت دیگر ازهمان امپراطوری (آشو
منتقل کنند این اقدام ندتنها غیر منطقی بوده و فایده
ازآن متصور نیست بلکه بنظر میرسد که مضرهم بوده‌باش

۴ــ تحلیل رفتن .

غیر منتظره وخارج ازقدرت بشراست که جامعه‌ا
درحدود نیم میلیون نفر آشوری‌را درطی چنین دوران کوت
یعنی درحدود شصت وپنج سال (از۷۱۲ تا ۵۵۰ ق‌ـم) بطو
کامل جذب کرده وتحلیل ببرد . حتی اگـر حکمرانان ما
اصراری در اجرای این طرح داشته‌اند هخامنشیان مهلت
زیادی‌بآنها نداده‌اند . قبلاهم که‌حکمرانان‌آشورفرصت‌های
بهتر ووقت‌های زیادتری داشتند نتوانستند ملل‌دیگرراجذب
وخاصیت ملیت خواهی آنها را ازبین ببرند .

۴ـ بحال خود باقی ماندن .

آخرین تصور ما اینست که آنها بحال خود باقی‌مانده
ـش معمولی زندگیشان تحت‌شرائط تغییریافته وتقریباً
ـسب بعنوان تابعین وزیردستان مادها به‌حیات خودادامه
ـ .

این فرضیه بنظر ما معقول‌تر ومنطقی‌تر ازفرضیه‌های
ـگر است ووجود ما درایران نیزصحت آنراثابت‌میکند .
ـدراین ما آشوریهای ایرانی حق داریم‌ادعاکنیم کداعقاب
ـتقیم کهنسالترین وقدیمی‌ترین مردم غیرآریائی‌هستیم که
ـران را خانه ووطن خود کرده وبرای بیش از۲۷۰۰ سال
ـعنی از۷۱۵ ق-م درایـن زمین سکونت کرده‌ایم . اقامت
ـولانی ما درایران ، مارا محق میکند کـه ایرانی حقیقی
ـشمرده شویم .

این حقیقت قابل انکاز نیست که پادشاهان ایران در
این مدت‌طولانی هرگز کوششی‌جهت تحلیل بردن‌ما نکردند
واین نشانه حقیقی تحمل ذاتی است که ایرانیان نسبت بـه
تابعینشان‌داشته‌اند . آنها دین وزبان ماراتحمل کرده وحتی
بآن احترام گذاشته وهرگز در آن دخالتی ننمودند .

فصل سوم

هخامنشیان

بعد از سقوط نینوا در ۶۱۲ ق . م و هاران در ۶۰۶ ق . م پادشاهان ماد برقسمت شمالی آشور تا ۵۵۰ ق.م یعنی تا زمانی کــه کورش کبیر مؤسس سلسلهٔ هخامنشی ماد ر[ا] گرفته و وارث امپراطوری کوتاه مدت آنهــا شد، حکومت میکردند .

خوشبختانه تاریخ ازلحاظ اسناد و مدارك بحد کافی غنی‌است وشخص میتواند بسهولت اطلاعات وسیع مربوط به عقاید مذهبی ، سیاست اداری ، موفقیت‌های لشکری ،هوس های شخصی و رفتار حکمرانان این سلسله بدست‌آورد .

عقاید مذهبی آنها بر پایه وجود خالق کلی بود که خوب
و عادل و زیبایست و اوست که به پیروانش دستور میدهد
صاحب کردار نیک ، گفتار نیک و پندار نیک باشند پادشاهان
هخامنشی و مردم همگی اعتقاد داشتند که پیشرفت و ترقی
معجزه آسایشان از بندگی باوج قدرت تنها بعلت یاری و
مداخله خدایشان اهورامزدا است .

شاهان هخامنشی عقیده داشتند که هرچه دارند مثل
امانتی است که اهورامزدا بدست آنها سپرده است . آنها
بعنوان نماینده اهورامزدا و سایه او برروی زمین شناخته
میشدند. ازآنها انتظارمیرفت که رفتار وکردارشان مطابق
با نیات خدائی باشد که برای ملتشان وسایر ملت‌های تحت
فرمانروایائی آنها جزخوبی نمی‌خواست .

سیاست اداری ایرانیان در دوران هخامنشی بر پایه
توسعه و پیشرفت کشور همراه با خوشبختی و رفاه ساکنین
آن استوار بود . تحمل نژادها ، عقاید و زبانهای مختلف
و رعایت‌عادات ورسوم و دیگر خصوصیات ملی ملتهای‌تابعه
از اصولی بود که بخوبی اجرا میشد .

هخامنشیان

با اطلاعاتی که دردست است ما کوشش خواهیم کرد اخلاق و رفتار و طرز حکومت یکایك پادشاهان این سلسله را بررسی نمائیم .

کورش کبیر ۵۵۸ - ۵۲۸ ق . م

کـورش مؤسس امپراطوری بزرگ هخامنشی ، از معتقدین حقیقی اهورامزدا بود و تمام قدت و نفوذش را در نگهداری ارتباط صمیمانه با تمام عناصر بیگانه امپراطوری بکار میبرد . کورش این حقیقت را درك کرده بود که ثبات و دوام چنین امپراطوری وسیع بستگی به فرمانروائـی یکسان و عدالت ورضایت وخرسندی مردم دارد . بموجب نوشتههای Ragozin در کتاب(ماد)صفحه۲۳۰ـ«... کورش سعی کرد حکومتش را نه بر اساس ترس بلکه برپایه حق شناسی ازتابعین جدیدش بنا کند سیاست او دررفتار بامردم مغلوب با میانه روی وآرامش ، عدالت و انصاف ، مدارا و مهربانی توام بودهاست...» تمام مورخین قدیم و جدیـد از Plutarch وHerodote تازمان‌مامتفق‌القولند که کورش واعقاب نزدیکش خواص فوق را داشتهواضافهمیکنند کهمنظور

اصلی این فرمانروایان مراعات عقاید مذهبی ، زبانهای مختلف ، عادات مخصوص ملل ضمیمه بوده و از مداخله در خصوصیات ملی و رسوم آنها خودداری میکردند. آنها افراد جدید را تشویق و ترغیب میکردند که خودشان را درخانه خود حس کرده و فردی از افراد همان خانواده بدانند. شاهان هخامنشی تامین جان و مال تابعین جدید را ضمانت کرده و بآنها تمام آزادی قانونی ممکن را تاحدودی که یگانگی را ازبین نبرده و خطری برای امپراطوری تولید نمیکرده میدادند.

بعدازضمیمه کردن ماد بامپراطوری در ۵۴۶ ق . م بموجب نوشته Herodote کورش باسپاهیانش ازراه ایلام بداکباتان برگشت و دریافت که شهر شوش موقعیت خوبی برای پایتخت امپراطوری دارد . هرجا که شاه میرفت آب کرخه نیز جهت مصارف شخص او حمل میشد و پس از جوشاندن بمصرف میرسید . سپس نوبت بابل یعنی پادشاهی مستقلی که در سرراه آشور و مشرق نزدیك قرار گرفته و ضمنا مانعی در برابر امیال شاهان ایران که خیال توسعه

امپراطوری را داشتند رسید . ازآنجا که کورش سیاستمدار بزرگ‌وزیرکی بود و بخوبی از اوضاع داخلی بابل آگاهی داشت دیپلوماسی را براقدام نظامی که نتیجه‌اش خرابی و خونریزی بود ترجیح داد .

تقریبا تمام‌کاهنین تحقیر شده بابلی درتحریکات‌علیه حکمرانان بابل دست داشتند . آنها بمردم وانمود کرده بودند که بعلت نارضایتی خداوندان ازحکومت عنقریب‌بلا وآفاتی جهت مجازات‌نازل خواهد شد و بدین‌ترتیب ایجاد ترس و اغتشاش کرده بودند . این بی‌قراری عمومی بوسیله شایعاتی که یهودیان اسیر دربابل منتشر میکردند شدیدتر میشد. این یهودیان‌خود بوسیله برادران ساکن ماد تحریك شده و کورش‌را ناجی ملتشان میدانستند این شایعات سبب سلب عقیده مردم بابل ازحکومت شده ونام کورش‌را آشنا ونزول اجلالش را رحمتی کرده بود . بدین علت است که هیچگونه مقاومتی اساسی انجام نگردید و دروازه‌های‌بابل بروی او گشوده شد .

بی‌مناسب نیست قسمتی‌از نوشته‌های لوحی که بیانیه

بابلی‌ها برروی آن نقش شده و سند تاریخی است نقل کنیم « دراین زمان ، مردوخ، خدای خدایان ، بینهایت رنجیده خاطر شد وتمام خدایانی که ساکن بابل بودند معابدشان را ترك کردند سپس بابلی ها در ظلمت فرورفتد و بمردوخ دعا کردند که مراجعت کند ، او دعایشان را اجابت کرده و مراجعت نمود و سرزمینشان را شادی بخشید و مردوخ پادشاهی را انتخاب کرد که آنچه دلخواهش بود بدست او انجام دهد . مردوخ اسم کورش پادشاه شهر آنشان را ذکر کرد که پادشاه تمام کشور و تمام مردم باشد و اورا به شهر خود بابل طلبید و اورا وادارساخت که راه بابل را درپیش گیرد ومانند یك رفیق و راه‌نماسپاهیانش را هدایت کرد»

اکنون از عهد عتیق کتاب (اشعیاء) فصل ۴۵ که بیاناتی مانند گفته‌های فوق‌داردمطالبی‌ذکرمیکنیم«...چنین میگوید یهوه « خدای یهودیان » به برگزیده‌اش کورش ، که دست راستش را گرفتم ، که ملتها را مطیع خود کنند ، که درها دربرابرش گشوده شوند. من در جلوی تو خواهم رفت ، که ناهمواریها را هموار کنم ، من درهای برنجی را خرد کرده

وسدهای آهنی را پاره خواهم کرد و بتو محل گنج‌های پنهانی را نشان خواهم داد ... »

این دو مدرك بدون شك ثابت میکند کاهنین و یهودیان بابل کورش را در فتح بدون خونریزی آن شهر کمك کرده‌اند.

این سیاستمدار بزرگ با وجود اینکه از پیروان حقیقی اهورامزدا بود در رفتن به‌معابد و گرفتن دست خدای بابل وقربانی کردن دربرابر او تردیدی نکرد و خودش را پرستنده مردوخ خدای بزرگ نامید و درطی اقامتش دربابل هر روز باین خدای بیگانه دعا کرد و برای خود وپسرانش طول عمر مسئلت کرد.

کورش در بیانیه‌اش بطور وضوح اعلام کرد که او بوسیله مردوخ دعوت شد تا مانند یك رفیق و بانی خیر اقدام کرده ومردم را آزاد سازد. خیر خواهی او در باره یهودیان قابل تقدیر است. او ترتیب کارآنهارا جهت مراجعت بسرزمین اصلی داده و از کمك مالی نیز برای ساختن معابد ویران شده‌شان دراورشلیم مضایقه نکرد. بنا براین تعجبی

ندارد که عدهٔ زیادی از یهودیان بجای رفتن باورشلیم سکونت در ایران را ترجیح دادند زیرا احساس امنیت بیشتر کرده و فرصتهای بیشتری برای زندگی داشتند . و بدین جهت است که کورش را پدر ملتشان میخوانند . با بازگو کردن نوشته (Ragozin) از بحث خود در باره کورش نتیجه میگیریم « . . هرقدرهم حقایق بیشتری بدست آید نمیتواند چیزی بر قدر ومنزلت این مرد که در گذشته وحال به بزرگواری شناخته شده است بیفزاید او نه تنها شاه خوبی بوده است بلکه حقیقتا بهترین شاهی است که تا کنون بوجود آمده است سیاست صحیح و مراعات عاقلانه عقاید مذهبی ملل مغلوب جزء امتیازاتی است که بحساب او گذاشته شده است ...»

کمبوجیه ۵۲۸ ـ ۵۲۱ ق.م

پسر کورش سعی کرد اقدامات پدرش را دنبال کند و در بسیاری از موارد درملایمت با ملل مغلوب موفق شد و عادات وعقاید مذهبی آنها را مراعات کرد. در رفتار معمولی و باستثنای حالات متغیر رفتار و کردارش درخور پادشاهان هخامنشی بود . قسمت اعظم سلطنت کوتاه این پادشاه درمصر

یعنی جائیکه اقدام بخود کشی نمود صرف شد.

داریوش اول ۵۲۲-۴۸۵ ق.م

این پادشاه درست از ابتدای شروع سلطنت رفتار کورش‌را درتمام اعمال خود تقلید کرد. گذشته‌از کشمکش های شدید برای حفظ صلح و آرامش در ایرانی که تقسیم شده و اغتشاشاتی که در دنبال آن در امپراطوری بوجود آمده بود داریوش مرد بلند نظر و آرامی بود. او جهت نگهداری سیاست گذشت و بلندنظری و مراعات حال ملل مختلف کوشش‌بسیار کرد. از کتیبه‌های داریوش‌درپرسپولیس نقش رستم و بیستون بسهولت میتوان سیاست درست ورفتار پسندیده‌اش را مجسم کرد. اعتقاد پاکش به اهورامزدا، اورا وادار کرد که‌طبق‌اصول دینش یعنی گفتار نیك، کردار نیك و پندار نیك رفتار کند. منظور نهائی داریوش این بود که برامپراطوری خوشبختی که از ملل مختلف ترکیب شده بود حکومت نماید، او نه تنها شخصا حقوق اساسی و آزادی تابعینش‌را مراعات میکردبلکه سعی داشت که این حقوق بوسیله‌ساتراپهایش نیز نگهداری شود **André Parot**

درباره‌ٔ داریوش مینویسد که وی پادشاهان مغلوب شده را بجای ساتراپ های ایرانی بسلطنت ملت خویش میگمارد برای اطمینان از اجرای صحیح او معمولا مسافرتهائی جهت بازدید بتمام قسمتهای مختلف مملکت مینمودو توجه مخصوص به امور کشاورزی داشت و اجازه هیچگونه دخالتی را در مذهب و زبان و رسوم ملل تابعه نمی‌داد در تمام بیانیه ها مانند کتیبه سه زبانیش در بیستون دقت میکرد که احساسات مردم مختلف تابعش را جریحه‌دار نکند . در زبان پارسی اهورا مزدا را بنام (خدای آریانها) مینامید در حالیکه در زبان بابلی بجای آن عنوان (خدای خدایان) را بکار میبرد . این نشانه آشکاری استاز اینکه داریوش هیچ نظری درباره تحمیل مذهب اهورامزدا بسایر ملل تابعه نداشته است دلیل مهم دیگر جهت نحوهٔ رفتار او به غیر زردشتیها کتیبه های اوست :

«... معابدی را گوماتا خراب کردو من تجدید بنا نمودم...»

بموجب نوشته‌های Duncker دراین دوره از تاریخ مذهبی زردشت معابدی مانند آنچه امروزه آتشکده خوانده میشده

وجود نداشت و آتش‌را درمکانهای سرباز روشن میکردند. بعلاوه گوماتای غاصب که یکی از کاهنین زردشتی اهل‌ماد بوده‌طبیعتاً معابد مربوط به‌مذهب خودش‌را خراب‌نمیکرد. او برای جلب توجه هم مذهبان و بدست آوردن همکاری و پشتیبانی آنها معابد غیرزردشتی را خراب کرد و این‌معابد بود که بوسیله داریوش تجدید بنا شد.

خشایارشا ۴۶۵ – ۴۸۶ ق.م

اوپسر داریوش و آتوسا دختر کورش بود خشایارشا برخلاف‌سیاست اسلافش باخشونت وشدت رفتار کردبموجب گفته‌های Meyer خشایارشا مصررا تحت فشاری بیشتراز آنچه‌بود قرارداد. او در۴۸۴ق.م پادشاهی‌بابلی‌ها را ازبین برد و مجسمه طلائی مردوخ یعنی مجسمه‌ای‌را که پادشاه قانونی بابل مجبور بود روز اول هرسال دستش را بگیرد با خود بردو کاهنی را که میخواست مانع این عمل شود کشت بدین جهت در اسناد بابلی بعد از آن‌لقب «شاه بابل» از او گرفته شده و فقط بنام شاه «پارس و ماد» نامیده شد. این عمل سبب بروز انقلاباتی گردید. خشایارشا امپراطوریش

را تا یونان توسعه داده و آتن را تصرف کرد . او هرچند جنگنده‌خوبی بود ولی تحت تسلط تحریکات درباریان و افراد حرمش قرار داشت .

اردشیر اول ۴۶۵ ـ ۴۲۴ ق . م

Plutarch درباره این پادشاه مینویسد که شهرتش بعلت‌اخلاق ملایم‌وعلوطبع و وجاهت‌و زیبائیش بوده است. او نسبت بتمام اقلیت‌ها مخصوصا یهودیها اظهار دلجوئی‌میکرد اردشیر یهودیان را تشویق کرد که پاس حقوق سرزمین اصلیشان‌را بجاآورند وبا فرمانی بوسیلهٔ **عذرا** منشی یهودی که در پارس بود مذهبشان را برسمیت شناخت ونهمیاآبدار باشی یهودی‌خودرا بسمت فرمانروای کل **اورشلیم** منصوب کرد وبموجب گفته‌های (**مهیا**)اردشیر شخص مهربان وسلیم الطبعی بود اما اندکی ضعیف وتحت نفوذ مادر و زنش‌قرار داشت که خود آنهارا تحریکات درباری احاطه کرده بود .

اردشیر دوم ۴۰۴ـ۳۸۵ ق.م

ماد و پادشاه کوچک‌این سلسله‌را ندیده گرفته واین پادشاه را که سبب رشادت وشجاعتش درجنگ معروف است

بحث قرار میدهیم . اردشیر دوم هر چند که اصولا نسبت به تابعینش پادشاه ملایم و آرامی بود ولی متاسفانه تحت تأثیر تملق و چاپلوسی دربار و زنهای حرمسرا قرار میگرفت . این عوامل سبب میشد که رفتارش ظالمانه وازروی بی‌عدالتی باشد . ساتراپ‌های نواحی مختلف مملکت از ضعف نفس او استفاده کرده و کوشیدند برای خود پادشاهی‌های کوچک ترتیب بدهند Berossus مورخ بزرگ بابلی که در دوران سلوکیها میزیسته می‌نویسد که‌در دوران سلطنت این پادشاه بدعت‌های زیادی درمذهب ایرانیان بوجودآمد . اردشیر دو خدای خیلی قدیمی و فراموش شده ایرانیان یاآریائیها یعنی آناهیتا و میترا را از نو زنده کرده و تا حد اهورامزدا بالا برد . او مجسمه هائی از این خدایان ساخت و آنها را در چهار مرکز عمده امپراطوری یعنی پرسپولیس ، اکباتان شوش و بابل و همچنین در همـه شهرهای بزرگ کشور اصلیش قرار داد . در کتیبه هایش او آناهیتـا و میترا را بمانند اهورامزدا ستایش میکند .

بقیه پادشاهان هخامنشی هرچند شجاع و دلیر بودند

ولی بعلت نفـوذ دربار و حرمسرا ضعیف و ناتوان شدند . روش‌های قدیمی پرستش احیا شده وخدایان خارجی وعقاید بیگانه درمذهب خالص زردشتی نفوذ و بتدریج سبب ضعیف شدن آن گردید . سیاست اداری صحیح اسلاف که علت اصلی عظمت بیهمتای ایرانیان بود بتدریج خصوصیات اصلیش را از دست داده و اجرا و ادامه آن بدست فرمانروایان نا مناسبی افتاد کـه هیچگونه تمایل شخصی جهت پیشرفت و خوشبختی مملکت ومردم نداشتند . با وجود این ازکارهای خوب در خور ذکری که انجام دادند اینست که استعداد و ذوق تابعین را درك کرده وآنهارا به ورود درخدمات دولتی دعوت کردند .

همچنین بموجب نوشته‌های ادواردمیر (آنسیکلوپدی بریتانیکا چاپ ۱۹۶۰ جلد ۱۷ مقاله تحت عنوان پارس) ملل و اجتماعات تابعه در ساترابها یك حالت نیمه خود- مختاری بخود گرفتند .

آنهاتقریبا امور داخلی‌را اداره کرده و دعاوی‌حقوقی و منازعات محلی‌ومسائل اجتماعی را حل و فصل مینمودند.

بعضی از کشورهای تابعه مانند بابل پادشاهی داشتند که مورد تاییدشاهنشاه قرارمیگرفتو کشور بوسیله فرمانروایان بومی و افراد صلاحیتدار اداره میشد ومقامات رسمی ایران تنها وقتی که از آنها تقاضامیشد در امور دخالت میکردند.

نتایج

تاکنون ما اطلاعات کافی مربوط به کردار و رفتار افراد پادشاهان هخامنشی نسبت بمردم با نژادها، عاداب، مذاهب و زبانهای مختلف که امپراطوری ایران را تشکیل میدادند بدست آوردیم. این اطلاعات ما را قادر میسازد که اجرای اصول حقوق بشری یعنی موضوع مورد بحث‌را بررسی نمائیم. باید بخاطر داشت که شرائط اجتماعی، سطح فرهنگ عمومی و رسوم متداول در زمان هخامنشی باآنچه امروزه وجود دارد بسیار متفاوت بوده و با هم قابل مقایسه نیستند. بنابراین نتیجه میگیریم که:

۱ ـ به ملل تابعه امپراطوری آزادی در اداره امور داخلی ومحلی وآنطور که عادات و رسومشان اقتضا میکرده داده شده بود.

۲ ـ جان و مال ملل تابعه تضمین شده بود .

۳ ـ هیچگونه تبعیض ازلحاظ نژاد ، مذهب و زبان وجود نداشت .

۴ ـ زبان ، مذهب و دیگر خصوصیات ملی آنها را نه تنها تحمل کرده وبآن‌ها کاری نداشتند بلکه مورداحترام هم بوده است .

بنا براین پادشاهان هخامنشی در حدود ۲۵۰۰ سال پیش ازملل تربیت شده و متمدن غربی که بعضی از آنها به پیشرفت اخلاقی و فرهنگیشان‌مینازند اصول‌حقوق بشری و آزادی اساسی را بمرحله اجرا درآوردند . تبعیض نژاد و رنگ ، محروم کردن دسته‌های معین‌افراد ازحقوق بشری و فرستادن مبلغین مخصوص جهت آموزش اصول و عقایدی که خودشان هم بدان معتقد نیستند ، و دیگر اعمال ملل ظاهرا متمدن غربی را باید صرفا ریاکاری اسفناکی دانست که نه تنها قابل تقلید نیست بلکه باید برآن افسوس خورد .

چهارم فصل

سلسله‌های سلوکی و اشکانی

سلوکی‌ها که ایرانی نبودند مورد بحث ما نیستند ما بجهت پیوستگی زمان نظر اجمالی بتاریخ آن خواهیم انداخت. اگر کسی قائل باشد که افراد معینی صاحب ستارهٔ اقبال هستند اسکندر مقدونی یکی از آن افراد بود.

از عجائب سرنوشت و غرائب روزگار است که او وقتی روی کار آمد که امپراطوری ایرانیان در نتیجه اغتشاشات داخلی و اختلافات حاصله از تحریکات و فساد دربار و طبقهٔ حاکمه بسیار ضعیف و ناتوان گردیده بود. باین فساد داخلی حملات خارجی نیز اضافه شد که بهیچوجه

ایران تقسیم شده برای مقابله باآنها آمادگی نداشت.

اسکندر و اعقابش سلوکی‌ها بد تقلید از **سارگون آشوری و کورش** ایرانی خواب امپراطوری جهانی تحت نفوذ وفرهنگ یونانی‌را میدیدند. اسکندر تمام سعی و قدرتش را برای امتزاج مللی که امپراطوریش را تشکیل میدادند بوسیلهٔ ایجاد اجتماعات یونانی درسراسر مستملکات وسکونت دادن آنها در شهرهای جدیدالتأسیس با نامهای یونانی بکار برد. در زمان معینی اسکندر دستور داد ده هزار نفر از سربازان یونانی با زنهای ایرانی ازدواج کنند و بعنوان قدم اول در امتزاج خونی خودش نیز چنین کرد. فراموش کردن مذهب اهوارامزدا که بوسیلهٔ آخرین پادشاهان هخامنشی شروع شده بود ادامه یافت و احیای خدایان قدیمی‌ایران تشویق و ترغیب‌شد. مذهب میترا رواج یافته وحتی باروپا **نیز سرایت کرد و بعدها درآنجا رقیب مسیحیت گردید. فرهنگ و فلسفه یونانی و شاه را خداشناختن** درایران معمول شد. تقریباً بعد از دو قرن حکومت سلوکیها بدون تأثیر در خصوصیات اصلی‌ایرانی ایران را ترك کردند. درطی این مدت آنها بیطرفی

وبیقیدیشان را دربارهٔ خصوصیات ملی مختلف اتباعشان نشان دادند.

سلسله اشکانی

اشکانیان هر چند که از نژاد آریائی بودند ولی نمیتوان بطور قطع آنها را ایرانی اصیل دانست ومستقیماً مورد بحث ما نیستند.

رفتار و کردار آنها نسبت به ملل تابعه با متانت و آزادی خواهی بیشتری همراه بود. سازمانهای اداری آنها که برپایه اقدامات پادشاهان‌هخامنشی بنا شده بود بسیار پیشرفته و مترقی گردید. اشکانیان امپراطوریشان را بدو قسمت اصلی یعنی ایالات مرکزی یا امپراطوری که در وسط مستملکات بود و ایالات محیطی تقسیم کردند. به این ایالات محیطی‌تا حدودی خود مختاری یا حق حاکمیت ملی‌داده شد و آنها مجاز بودند که امور داخلی را بوسیلهٔ حکمرانان محلی وطبق عادات و رسومشان اداره کنند و حکومت مرکزی در امور داخلی دخالتی نمیکرد. بعبارت دیگر اینها پادشاهی‌های کوچکی بودند که اعتبار ونفوذ

پادشاهان پارت را شناختند و از لحاظ سیاست خارجی تابع اشکانیان بودند . از این ده ایالت محیطی ما فقط سدتای آنها را که باموضوع مورد بحث ارتباط دارد ذکرمیکنیم. طبق نوشتدهای ادوارد میر (Edward Meyer) این سد ایالت عبازتند از :

۱- پادشاهی Hadyab هدیاب

این یك ایالت آشوری بود که در طرفین رودخاند زاب قرار داشت .

۲ - پادشاهی Hadad - Nadi - Naches هداد ـ نادی ـ ناخن

این یك ایالت بابلی بود که در ۱۰۰ سال پیش از میلاد بوجود آمد ومرکزش شهر تلو بود.

۳- پادشاهی اورهات یا اوسرن Osroene

این نیز ایالت آشوری دیگری در قسمت فوقانی رودخاند بالك که شعبه‌ای از رود فرات است قرار داشت ومرکزش شهر اورهی یا ادسا (اورفا) بود.

سرگذشت طولانی وپیچیده این پادشاهی وادس Edessa پایتختش بطور مفصل در آنسیکلوپدی بریتانیکا ۱۹۶۰

جلد ۷ صفحه ۹۵۳ نوشته شده است. ما در اینجا بخلاصه دقیق آن قناعت میکنیم. اوسرن (Osroene) کلمه تحریف شده «آشور» بزبان یونانی است و در ۱۳۲ ق. م بوسیلهٔ رؤسای محلی آشوری نژاد بااجتماع آشوری (سریانی) زبان بوجود آمد. تاریخ درحدود ۳۰ پادشاه را که بدنبال یکدیگر تا سال ۲۱۶ بعد از میلاد سلطنت کردند ذکر میکند. دراین سال موقعیت نظامیش که در سرحد امپراطوری اشکانیان و رومی‌ها قرارداشت سبب شد کـه از هر دو جهت متحمل خسارات وآسیب شود. رومی‌های بت‌پرست اهالی را بجهت همکاری وتمایل باشکانیان آزاردادند درحالیکه ساسانیان آنها را بعلت همکاری با رومیهای مسیحی اذیت کردند. در ۱۱۶ بعدازمیلاد (Abgar) هشتم پادشاه آنها بعلت وفاداریش باشکانیان بوسیله (Trajan) امپراطور روم خلع ولی چندسال بعد بوسیله هادریان (Hadrian) بجای اول منصوب شد. در ۲۱۶ بعدازمیلاد استقلالش راازدست داده وجزء امپراطوری روم شد. درطی جنگهای طولانی روم با ساسانیان چندین بار دست بدست شده وخسارت بسیار دیده درسال ۲۴۲ بعداز میلاد این کشور دومرتبه استقلال یافت ولی در ۲۴۴ بعداز میلاد تحت تسلط

رومیها درآمد. در اواخر قرن دوم میلادی ملت این کشور مسیحی شده و این خود یکی از علل آزار آنها در دوره ساسانیان بود. در ۲۶۰ بعداز میلاد شهرادسا بوسیله‌شاهپور اول تسخیر و درهمانجا بود که والرین امپراطور روم اسیر شد . در ۳۰۹ بعد از میلاد آزار معروف رومی‌ها بوقوع پیوست ودراین کشورعده زیادی گشته شدند. خسروپرویز در ۶۰۸ بعداز میلاد آنرا تسخیر و بالاخره در ۶۳۸ بعداز میلاد بدست اعراب افتاد. اشکانیان با سازمان بی‌قید و بند امپراطوری و بخشیدن خود مختاری و حق حکومت محلی به ملل‌تابعه اصول حقوق بشری وآزادی اولیه را بطورکامل اجرا کردند مللی که امپراطوری آنها را تشکیل میدادند از تضمین‌جان ومال‌وآزادی مذهب‌برخوردار بودندو هیچگونه دخالتی‌در زبان‌آنها نکردند .

فصل پنجم

تشابهات مذهبی

بعدازسقوط نینوا در۶۱۲ ق.م بدست مادها وهاران در ۶۰۶ ق . م بوسیله بابلی‌ها و تسلیم بابل در ۵۳۹ ق . م بکورش تاریخ آثاری ازاقدامات جدی آشور وبابل ومقاومت آشکار یا اتحاد برای رهبری مشترك بامید بدست آوردن وضعیت بهتر در مقابل فاتحین نشان نمیدهد . ما شخصاً عقیده داریم که علت تسلیم وآرامش واطاعت آنها رفتار منصفانه‌ای بوده است که فاتحین نسبت بآنها داشته‌اند بطوری که بند اسارت را احساس نمی کردند. اغتشاشات وطغیانهای تصادفی در بین النهریـن بعلت تحریکات و جاه‌طلبی ساتراپهای

ایرانی وبدون شرکت اختیاری مردم بوجود میآمده است .
باحتمال زیاد این آرامش و وفاداری صمیمانه آنها نسبت بدولت حاکمه بعلت سازمان اداری اشکانیان و بخشیدن خود-مختاری با تمام مزایای آن بسه ایالت آشوری بوده است .

با پیشرفت مسیحیت غریزهٔ طبیعی و خوابیده آزادی و رهبری درآشوریها پیدا شد احساسات اجتماعی وفعالیت تجدید حیات یافته و در مجرای مذهبی افتاد . آشوری‌های ادسا بعد از آشوری‌های سوریه مذهب جدید را پذیرفتند. مبلغین آشوری با تعصب حیرت آوری مأمور این سلطنت آسمانی جدید شده ، پیغام ها را باطراف برده و مشتاقانه میکوشیدند که نژادها ، رنگها و زبانهای مختلف را بزیر بیرق مسیحیت درآورند . این عقیده جدید باسرعت عجیبی بین آشوریهای ایران مخصوصاً بین‌النهرین انتشار یافت . در اواخـــر قرن اول یك خلافت بزرگ آشوری در شهر سلوکیه در بین‌النهرین بوجود آمد . باید دانست که این خلافت غیراز خلافتی بوده که درشهرآنتیوخ (انطاکیه) در سوریه پیدا شده بود .

زبان آرامی ـ سامی سوریه که در قسمت وسیعی از

شرق نزدیک و میانه بکار برده میشد بعنوان زبان رسمی مسیحیت و بنام سریانی در این قسمت ازجهان پذیرفته شد. زبان اخیر (سریانی) شامل شاخه‌های شرقی و غربی زبان آرامی و زبان اصلی آشوری بود. که شباهت دستوری ویا املائی زیادی باهم داشتند.

مذهب اولیه‌آشوریها ، پرستش طبیعت بود. ازآنجا که آنها قادر بدفهم و درك این پدیده های طبیعی نبودند ، از تأثیر ناگوار و بد آنها ترسیده وسعی داشتند بوسیلهٔ دعا وقربانی باآنها از درصلح وصفا درآیند. بعداً معتقد بدتثلیثی شدند که یکی از آنها پدر سایر خدایان بود. در مراحل آخری تکامل این تثلیث عبارت بود از **آنی** پدر خدایان ، **آشور** خدای ملی آشوریها که پسر آنی و بموجب افسانه خلقت آشوریها ناجی نیز بود آخرین‌آنها یعنی خدای سوم عنصر ربانی مؤنثی بنام **ایشتار** بود.

ساکنین آریائی اولیه ایران عقاید مذهبی شبیه پرستش‌طبیعت داشتند. باگذشت زمان بعضی‌از عقایدمذهبی آشور وارد عقاید مذهبی زردشتیها شد. اصول عقایدمذهبی

زردشتیهای قدیم عبارت بود از:

۱ـ خدای آسمانی یا خدای اصلی که او را به چند اسم مینامیدند. مهمترین این اسمها **اهورامزدا** یا سپانتامنیو بود . او خلق نشده ولی خالق همهٔ موجودات بود . این خدا نگهدارنده اصلی کائنات و هم‌آهنگی امور آن بود .

۲ـ خدای روشنائی یا **میترا** که مخلوق اهورامزدا بود . باو ده هزار چشم و گوش وحس داده شده بود که نگهبان عالم بود واندیشدهای پنهانی بشر را درك کند .

۳ـ خدای آتش یا **آثور** (آذر) پسر اهورامزدا که بصورت صاعقه ازآسمان بزمین آمده بود وبوسیلهٔ شعلدهای رقصان آتش‌تقاضاهاودعاها وقربانی‌های بشررا بحضورپدرش میبرد .

۴ـ خدای خورشید که خدائی مجزا بود .

۵ـ خدایان کوچك دیگری مانند **سوما** (شراب) که

الهام دهنده (**ویاماکه**) مسئول ارواح بشر بعد از مرگ بود وغیره نیز وجود داشت.

درمقابل خدایان مزبور که مظهر نیکی بودند. ارواح خبیثی نیز وجود داشت که رئیس آنها (انگرمی نی یو) یا **اهریمن** بود . ارواح شریر دیگر عبارت بودند از شیطان طوفان ، شیطان خشکی ، شیطان بیماری و شیطان قحطی وغیره .

زردشت پیامبر ایرانی از طایفه سپی تاما بود ونسبش را بشاهان قدیم میرساند. بعقیده بسیاری ازمورخین زردشت هزار سال پیش از میلاد در نزدیکی شهر **اورمیه** متولد شده است. او از طرف اهورامزدا مأمور شد که مذهب ایران را تصفیه نماید . عقاید عالی وافکار بلند او با مخالفت شدید روحانیون شهرش روبرو و او مجبور بفرار به باختریا شد. درآنجا پس از کشمکش وزحمات زیاد موفق شد که گشتاسب وبسیاری از درباریان اورا بدین زردشت درآورد .

زردشت بایران مذهب کاملتر و مصفاتری داد . او خدایان کوچك و کم اهمیت را از بین برد ، مراسم سطحی

وناپخته را معدوم و ازپرستش بت و تصویرجلوگیری کرد .
زردشت اهورامزدا را بحد خدای اصلی ایرانیان بالا برد و اورا تنها خدای حقیقی و جهانی خدای عادل وزیبا ، خالق موجودات خوب دانست که پیش از بوجود آمدن دنیا وجود داشته است. برعکس اهریمن را زشت وپلید وظالم و منشاء بدیها معرفی کرد . بموجب تعلیمات زردشت جهان دوازده هزار سال عمرخواهد کرد وآنرا بچهار دورهٔ سه هزار ساله تقسیم کرده بود . او دورهٔ اول را دورهٔ روح بدون جسم میدانست ودرآن دوره اهورامزدا درصدد آفریدن جهان بود. دراین دوره کوشش های او بامخالفت اهریمن روبرو میشد. در دورهٔ دوم جهان مادی خلق شد ولی اهریمن و لشگرش بآنجا حمله کردند . دورهٔ سوم دورهٔ نزاع بین دوقدرت بود و در این دوره بود که زردشت متولد شد . در دوره چهارم جنگ ادامه خواهد یافت وبالاخره **سوشیانت** (مسیح) ظهور کرده و اهریمن را از بین میبرد . در روز عدل مردگان زنده میشوند و پس از آن اهورامزدا در دنیای پر از عدل حکومت خواهد کرد . باین ترتیب بین دو قدرت متضاد

همیشه نزاع و کشمکش وجود دارد . افراد بشر نمیتواند بیطرف بماند . بآنها آزادی اراده داده شده است که یکی از آندو را انتخاب نمایند . آنها با گفتار نیك ، کردار نیك، پندار نیك بغلبهٔ اهورامزدا بر اهریمن کمك خواهند کرد.

پادشاهان اولیه هخامنشی مخصوصاً داریوش نه تنها کاملا مؤمن باین عقیده بودند بلکه شخص اخیر آنرا مذهب رسمی کشور نمود . آخرین پادشاهان هخامنشی همانطور که قبلا ذکر شد خدایان قدیمی و متروك آریائی را زنده کرده ومجسمه آنها را برپا داشته و مراسم مذهبی آنها را تشویق وحتی آنها را تاحد اهورامزدا بالا بردند. این اعمال پادشاهان ، کاهنین زردشتی را متنفر وبیزار کرده وآنها خود را خفیف وتحقیر شده دانستند .

سلوکیها که غریبه بوده ونقشه یونانی کردن ایران را داشتند زوال این مذهب رسمی را تشویق وترغیب نمودند. اشکانیان که بمسائل مذهبی بی علاقه بودند اجازه دادند که بسیر نزولش ادامه دهد. غبار غفلت تعالیم زردشت راپوشانده

وپیشرفت مراسم ومذهب جدید بتحقیر وزوال مذهب رسمی ایران کمك کرد .

مبلغین آشوری مسیحی ایران ، میدان را جهت فعالیت خالی دیده وبا سعی بسیار وتصمیم خلل ناپذیر دراین راه بسختی کوشیدند . مساعی خستگی ناپذیر آنها سبب گردید که عده بسیاری زردشتی پیرو آئین عیسی گردند و مؤبدان زردشتی ازاین موضوع رنجیده وبازار آنها پرداختند ومسیحیان جدید ناگزیر با آشوریان بیشتر در آمیختند . باین ترتیب که ، زبان آنها را آموختند وعادات ورسومشان را پذیرفتند وبوسیلهٔ ازواج باایشان ، خویشاوندان جدیدی برای خود تهیه کردند . بنابراین امتزاج خونی در هر دو جهت صورت گرفت وخون خالص ایرانی درعروق آشوریهای ایران جریان یافت وبالعکس .

یکی ازعللی که سبب سهولت تغییر مذهب زردشتی‌ها شد تشابه ظاهری وباطنی بود که بین این دومذهب وجود داشت اکنون چند مورد تشابه را ازقول راگوزین ، Ragozin بوکه ، Bouquet میر ، Meyer گلدنر ،

Geldner و دیگران نقل میکنیم :

الف ـ تشابهات حیات بنیان‌گذاران دومذهب.

۱ـ تولدازمادران باکره . عیسی و زردشت هر دو از **مادران** باکره زاده شده بودند . این طرز تولد را در مورد بودا ، افلاطون و حتی پسر اول حضرت موسی نیز ذکر کرده‌اند .

۲ ـ نسب . هردو خودرا ازنژاد سلطنتی‌میدانستند.

۳ـ طفولیت. هردو درزمان‌طفولیت بوسیله‌پادشاهان وقت تهدید شده بودند.

۴ـ انزوا . هردو انزوا را درموقع تفکر و ارتباط باخد ایشان ترجیح‌میداند. عیسی صحرا وزردشت جنگل را برگزید .

۵ ـ اغوا . هردو باروح شیطانی کـه میخواست با اهدای جهان و سعادت مادی آنهـا را اغوا کند مبارزه میکردند .

۶ـ طرد شدن. هیچکدام در کشور اصلیشان پذیرفته نشدند .

۷ـ مرگ . هر دو بدست دشمنانشان کشته شدند . زردشت درجنگ وعیسی بدست هرود .

۸ـ تجسم . عیسی‌را خدای تجسم یافته‌ای میدانستند اما زردشت باین مرتبه خدائی نرسید . در کتاب گاتا اورا موجودی میدانند که اطراف اورا هاله‌ای فرا گرفته است . در کتب پهلوی اورا مرد فوق بشر میدانند .

ب ـ تشابهات عقاید :

۱ـ روح علوی . اهورامزدا وجود روحانی عالی مرتبه و اصلی و منشاء همه‌چیز بود قبل از پیدایش جهان نیز وجود داشت ، مسیحیان همین عقیده را نسبت به عیسی دارند .

۲ ـ روح شیطانی . اهریمن ابتدا پاك بوده ولی بعلت

غرور محکوم به‌زندگی در ظلمت جهنم شده است . همین عقیده را مسیحیان نسبت بشیطان دارند.

۳ـ وحدانیت. بعقیده زردشتیها روح مقدسی وجود داشته که بعدها به‌اهورامزدا ملحق شده‌است . مسیحیان نیز در تثلیث خود روح‌القدسی دارند .

۴ـ قدسین . خدایان کوچك آریائی تنزل یافته‌و بحد مقربین اهورامزدا درآمده‌اند . قدسین مسیحیت نیز شبیه آنها میباشند . فره و شان (ارواح مقدس) در آن دنیا در جنگ با شیطان بکمك بشر آمده و واسطه مابین بشر و اهورامزدا میشوند .

۵ ـ فرشتگان . صفات الهی اهورامزدا تجسم یافته و بشکل خدمتگزاران درآمده و هفت دسته تقسیم شده است . مشابه آنها هفت دسته فرشته مسیحی میباشند .

۶ ـ اختیار. عقیده آزادی اراده در انتخاب خوبی و بدی بوسیله هردو تأیید شده است .

۷ـ قیام پس از مرگ . هر دو مذهب به‌حیات بعد از مرگ و روز رستاخیز عقیده دارند .

۸ـ بهشت و جهنم . هر دو عقیده بوجود بهشت و جهنم دارند .

۹ـ روز جزا . هردو عقیده به عدل نهائی دارند.

۱۰ـ بقای روح . هر دو مذهب عقیده دارند که روح بشر جاودان است .

۱۱ ـ توبه . هر دو عقیده دارند که بخشش و عفو گناهان با توبه و کفاره و دعا و قربانی امکان دارد .

۱۲ـ ناجی . روزی اهورامزدا باقدرت‌زیاد بر گشته و اهریمن را از بین برده و صلح وهماهنگی بوجود خواهد آمد . عقیده بر گشت عیسی نیز همان است .

۱۳ ـ هردو مذهب عقیده دارند که دین آنها محدود به ملت واحدی نبوده وجهانی میباشند.

۱۴ـ خلقت جهان. هر دو مذهب قبول دارند که خلقت عالم در شش دوره و شش مرحله انجام شده است.

۱۵ـ طوفان. هردو مذهب قبول دارند که درسالهای پیش طوفان عظیمی واقع شده است.

باین ترتیب تشابهات مذهبی بقدری زیاد بود که امکان داشت شخص بدون زحمت **عیسی** را بجای **زردشت** و **مسیحیت** را بجای **دین زردشت** بداند. باحتمال زیاد این کثرت تشابه باعث سهولت تغییر ایرانیان مذهب گردیده است.

این نکته را نیز باید تذکر داد که در بودائیسم نیز نکاتی وجود دارد که همانها را میتوان در مسیحیت یافت. مثلا :

۱ ـ گوماتا (بودا) از نژاد سلطنتی بوده است.

۲ ـ ادعا شده است که مادر او باکره بوده است.

۳ ـ گفته شده است که در زمان تولد او نیز مانند عیسی فرشتگان جشن گرفته و سرود خوانده‌اند.

۴ ـ گفته شده است که تولد بودا را فرشتگان به

پدرش اطلاع داده‌اند . تولد عیسی را نیز فرشتگان به پدر ومادرش اطلاع داده‌اند .

۵ ـ آزیتا پیشگوئی کرده بود که بودا آینده درخشانی خواهد داشت. سیمون نیز همین پیش بینی را درباره عیسی کرده بود .

۶ ـ گفته شده است که بودا ۴۹ روز روزه گرفت . عیسی نیز چنین کرد .

۷ ـ بودائیها عقیده دارند که (مارا) روح شیطانی در صدد اغوای بودا برآمد . شیطان نیز میخواست عیسی را اغوا کند.

۸ ـ گفته شده است که بودا نیز مانند عیسی صاحب معجزه بود .

۹ ـ گفته شده است که بودا نیز مانند عیسی تبدیل صورت یافت .

۱۰ ـ گفته شده است که بودا نیز مانند عیسی دوازده شاگرد داشت.

۱۱ـ گفته شده است که یکی از شاگردان بودا بنام داوداتا اورا بهسی‌نفر تسلیم کرد. یکی از شاگردان عیسی بنام یهود بخاطر ۳۰ سکه طلا اورا تسلیم کرد.

۱۲ ـ گفته شده است که بودا عده زیادی را با یك تکه نان تغذیه کرد. عیسی نیز عده زیادی را با چند عدد ماهی ونان سیر کرد.

۱۳ ـ گفته شده است که یکی از شاگردان بودا سعی کرد از روی آب بگذرد ولی غرق شد. یکی از شاگردان عیسی نیز چنین کرد.

۱۴ ـ گفته شده است که بودا با طرز باشکوهی وارد زادگاه خود شد. عیسی نیز بهمین ترتیب وارد بیت‌المقدس شد.

۱۵ ـ گفته شده است که در موقع فوت بودا زمین

لرزه‌ای پیدا شد . در موقع مرگ عیسی نیز چنین بود .

۱۶ ـ هردو مذهب بجاودانی بودن روح وقیام بعداز مرگ در روز جزا معتقدند .

۱۷ ـ بودائی ها بظهور نجات دهنده‌ای عقیده دارند که باید درحدود سال۲۳۹۸ میلادی ظهور کند . مسیحیان نیز چنین انتظاری دارند ولی زمان آنرا نمی‌دانند .

تاریخ زمان تولد بودا را در ۵۶۰ ق . م و فوت اورا در ۴۸۵ ق . م ذکر میکنند .

آشوریها عقیده دارند که Mar Mari مؤسس حقیقی مسیحیت در امپراطوری ایران مخصوصاً در بین‌النهرین باختر ، یا ماد و خوزستان در دورهٔ اشکانیان بوده است . شواهدی در دست است که پیش ازظهور مارماری دسته‌های پراکنده و کوچك مسیحی در ایران وجود داشته است . بنا بر این مسیحیت از طرق دیگری نیز بایران وارد شده است مانند :

۱- بوسیله یهودیان .

تعداد یهودیانی که بعد از بازگشت یهودیها به اورشلیم در دورهٔ هخامنشی در ایران باقی ماندند زیاد بود بعضی ازآنها معمولا سالانه به زیارت بیت‌المقدس میرفتند. آنها انتظار مسیحی را داشتند که یهودیان را جمع کند. بعضی از آنها معتقد بودند که عیسی همان مسیح موعود است و بوسیله حضرت پطروس مسیحی شدند و در برگشت بایران این مژده را به‌یهودیان دیگر دادند.

۲ - اسیران رومی

درطی جنگهای روم با اشکانیان مخصوصاً ، در سال های ۱۱۶ و ۱۹۲ میلادی بین اسیران رومی عده‌ای مسیحی وجود داشت که آنها مذهب جدید را بدیگران مخصوصاً کولونی‌های یونانی که تعداد زیادی ازآنها در بین‌النهرین، ایلام وجاهای دیگر ساکن بودند معرفی کردند.

مبلغین آشوری ادسا Edessa مانند (مارادی Mar Adai مارماری Mar Mari ، (در حدود سال

۵۰ میلادی) مخصوصاً شخص اخیر شهر های سلوکیه وتیسفون را مرکز فعالیت خود نمودند . بموجب نوشته‌های کتاب (تاریخ کلیسای شرقی آشوری) این ایالت بنام (بیت آرامائی) معروف شد. این قدیمیترین اسم شهر آشوری آرام یا خاران است که بعد ها بنام هاران شناخته شد و مرادف با کلمه (بیت آشوری) است . بعداً آشوریهائی که مسیحیت را قبول کردند خودشان را (سریانی) نامیدند تا از برادران بت پرست خود که بآنها آرامائی میگفتند مشخص باشند . بنا بر این آشوریها بعداً بدو اسم مختلف نامیده شدند . متأسفانه این اشتباهی بود که پیش آمد و بعداً مورد تقلید قرار گرفت و قوم آشور را به چند فرقه مذهبی با نامهای بیگانه مانند نسطوریان ها ، کلدانی ها ، ژاکوبیت ها و سریانی‌ها وغیره نامیدند .

روحانیون زردشتی دستگاه مفصل و مرتبی بوجود آورده بودند . آنها واسطه‌ای بودند که تمام مراسم مذهبی، حتی فعالیت های مذهبی روزانه مؤمنین را نیز در دست داشتند . کاهن اعظم که در شهر مقدس **ری** سکونت داشت

تشابهات مذهبی

از لحاظ مرتبه ، موقعیت و نفوذ بعد از شاه شخص دوم مملکت بود . کلیسای مسیحی نیز براساس مشابهی پایه گذاری شده بود و روحانیون آن تابع اسقف اعظم بودند که مقر او در پایتخت امپراطوری بود و با پادشاهان ایران ارتباط مستقیم داشت . شاه نیز او را مسئول تمام امور مذهبی مسیحیان در امپراطوری خود میدانست .

رشد مسیحیت در ایران نمودار پس رفت مذهب زردشتی بود وطبعاً روحانیون مذهب اخیر قادر به‌تحمل آن نبودند . آنها تمام وسائل را جهت برگشت اوضاع بکار میبردند در نتیجه این اقدامات ضدیت شدیدی بوجود آمد که امنیت وآرامش مملکت را تهدید میکرد . هر دو دسته در صدد جلب حمایت پادشاه برآمده بودند . با وجود آنکه پادشاه در رأس مذهب رسمی مملکت قرار داشت طوری رفتار میکرد که این ضدیت تا حد ممکن تخفیف یافته و از اغتشاشات احتمالی جلوگیری شود . فقط دوپادشاه ساسانی به‌بهانه‌های مختلف مسیحیان ایران را آزار دادند که شرح آن درجای دیگر آمده است .

فصل ششم

سلسله ساسانیان

اولین پادشاهان این سلسله وارث ایران اغتشاش یافته‌ای بودند، که برای بیشتر از شش قرن تحت فرمانروائی حکمرانان خارجی قرار داشت. قبل از اقدام جهت بدست آوردن سرزمینهای از دست رفته و تجدید عظمت ایران، آنها احتیاج به امنیت داخلی و آرامش طولانی داشتند. برای بدست آوردن اعتماد مردم، برخورداری از کمك کهنه رنجیده و تحقیر شده ضروری بود. بنابراین با دلجوئی و مهربانی و سعی درجبران مافات موفق بسازش با آنها شدند حیثیت گذشته اعاده شد ومعابد متروك تجدید ساختمان یافت وآلودگی‌های مذهبی شسته شد و رسمیت آن تصویب گردید وکاملا تجدید قدرت یافت.

این توسعه جدید دین زرتشتی بار سنگینی بردوش مسیحیت گذاشت و نفوذ وفعالیت آنرا محدود و پیشرفت آنرا متوقف نمود. اتهام وآزار ازهرسو مسیحیان ایرانی را تهدید کرد وشاهان مجبور باقدامات معینی شدند که در آن زمان و درآن شرائط بنظر میرسید جهت حفظ مملکت ضروری باشد .

۱ ـ روحانیون انتقام جوی زردشتی اصرار و تقاضا داشتند که قدرت پادشاه را جهت فشار برمسیحیت بکار برند.

۲ ـ تبدیل رومیهای بت پرست به مسیحی که دشمن سرسخت ایران بودند و هم مذهبی بامسیحیان ایرانی سبب میشد که پادشاهان نظر نا مساعدی به مسیحیان ایران داشته باشند .

۳ ـ کلیساهای مسیحی ایران ارتباط مستقیم با کلیسا های آنیتوخ یکی از شهرهای روم داشت این نزدیکی و صمیمیت یکی از منابع سوء ظن پادشاهان ایران در ارتباط با دشمن بود . بدینجهت مسیحیان ایران را جاسوس وهمکار

دشمن میدانستند .

۴ ـ پادشاهان روم عنوان (محافظین مسیحیت) را به عناوین خود افزوده بودند . این سبب خشم شاهان ایران شده وشروع به آزار مسیحیان بی گناه امپراطوری نمودند .

۵ـ آزار زردشتی‌ها بوسیله رومیها باآزار مسیحیان ایران تلافی میشد .

۶ ـ تنها اتهام منصفانه در باره مسیحیان ایران این است که آنها خودرا مستوجب تمام حقوق مشروع وآزادی که سابقا ازآن برخوردار بودند میدانستند ودرك نمیکردند که زمان و شرائط تغییر یافته است و علیرغم ممنوعیت به تبلیغات خود ادامه میدادند .

۷ ـ گاهگاه وقتی که مدعیان سلطنت ایـران بروم پناه برده ومعمولا روم در کوشش برای گرفتن سلطنت ، بـه آنها کمك میکرد ، پادشاهان ساسانی انتقامش را ازرعایای مسیحی میگرفتند .

۸ ـ شهرهای مسیحی (آشوری) ادسا ، نصیبین و هاران که در سرحد ایران و روم قرار داشتند دائماً دست بدست میشدند وهربار اهالی مورد آزار هر دسته که آنها را متهم بهمکاری با دسته دیگر میکردند قرار میگرفتند . خوشبختانه این وقایع زیاد تکرار نمی‌شد وهمانطور که بعدا خواهیم دید اغلب پادشاهان ساسانی حس همدردی وتحمل نسبت به اتباع مسیحی داشتند .

اردشیر اول ۲۲۶-۲۴۱ بعد از میلاد .

اردشیر پسر بابك نسبش‌را به گشتاسب‌اولین حکمران ایرانی که بدست زردشت مذهب زردشتی را پذیرفته بود و همچنین نسبتش را به پادشاهان هخامنشی میرساند : بعد از بقدرت رسیدن وظیفه خود دانست که مذهب تحقیر شده زردشتی را ترقی داده وبحالت خلوص اولیه برساند . اردشیر دستور داد که تمام کتابهای معتبر مذهب زردشتی را بشکل اوستا جمع‌آوری کنند . اوهمچنین زبان یونانی را در تمام نوشته‌ها و اسناد دولتی ممنوع کرده وبجای آن زبان پهلوی راکه بطرز آرامی نوشته میشد قرارداد . بعنوان مثال‌ونمونه

سیاست وقوانین اردشیر، نوشته سدن لوید Sedon Leloyd در کتاب Twin Rivers رودخانه‌های دوقلو صفحه ۱۱۴ در اینجا ذکر میکنیم:

«قدرت شاه بستگی بقدرت ارتش دارد، این قدرت تنها با مالیات تأمین میشود. همه مالیات ها بالاخره از کشاورزی حاصل میگردد و کشاورزی ترقی نمیکند مگر آنکه عدالت وآرامش وجود داشته باشد.»

رومیهای بت پرست دراین زمان از اردشیر تقلید کرده و کوشیدند که یگانگی مذهبی را ایجاد کنند و بنابر این بآزار معتقدین مذاهب دیگر پرداختند بدین جهت اهالی شهرهای آشوری ادسا، نصیبین و دیگر شهرهای پادشاهی از بین رفته اوسرون که تحت نفوذ رومیها بودند پناهگاهی جسته و بایران گریختند.

شاهپور اول ۲۴۱-۲۷۲

این پادشاه درتعقیب رفتار پدرش اردشیر تاحدی که اوضاع داخلی اجازه داد اعمال اورا دنبال کرد اما میل جاه طلبی اورا با رومیها درانداخت. سپاهیان او موفق بتصرف

شهرهای ادسا ، نصیبین هاران و دیگر شهرهای غربی بین‌النهرین شده وامپراطور روم والریان Valarian را همراه با عده زیادی‌از سپاهیان رومی را که بین آنها عده‌ای مسیحی بودند اسیر کرده و بخوزستان برد و شهر جندی شاهپور را بدست آنها ساخته وزن رومیش را درآن شهرسکونت داد .

دراین زمان دو نفر از کشیشان آشوری ایران که جهت اسقف شدن بشهر آنتیوخ که در دست رومیهای بت پرست بودمسافرت میکردند بعنوان جاسوسان ایران گرفتار رومیها شده ویکی ازآنها را مصلوب کردند . دراین دوره ازحیاتش ، مسیحیت مورد سوء ظن رومیهای بت‌پرست بود و در سرزمینشان‌مسیحیان راآزار میدادند و در عین حال ساسانیان نیز شروع بمحدود کردن فعالیتشان نمودند .

شاهپور دوم ۳۱۰-۳۷۹ بعدازمیلاد

در زمان سلطنت این پادشاه امپراطوری روم و پادشاهی ارمنستان مسیحی شدند. سرعت انتشار این‌مذهب در ایران تهدیدی جهت امپراطوری ساسانی و مذهب کشور گردید. شاهپور اعلام کرد که‌هیچ مذهب دیگری درایران

قابل تحمل نبوده واقدامی‌علیه این فرمان بزرگترین‌خیانت و گناه نسبت بکشور محسوب میشود . بنابراین جنگ بین دو امپراطور درعین حال جنگ بین دو مذهب شد . بعد از موفقیت شاهپور در گرفتن چندشهر سوریه ، او عده زیادی از اهالی را بشوش در خوزستان منقل کرد و در بین آنها عده‌ای مسیحی هم وجود داشت . هم مذهبان ایرانی نسبت بآنها اظهار همدردی کرده و کوشیدندآسایش خاطرشان را فراهم کنند . این اقدام با مخالفت‌دولت و ملت روبرو شد. با وجود این پادشاهان ساسانی مسیحیت را تحمل کردند . این حقیقت با نوشته های Eusipeus تاریخدان بزرگ تأکید میشود. بدین‌معنی که کنستانتین (Constantine) امپراطورروم‌نامه‌ای بشاهپوردوم فرستادوازشاهپور بعلت‌رفتار دوستانه او نسبت برعای مسیحیش که جسما و روحا درتحت توجهات شاهپور دررفاه بودند تشکر کرد. این نامه‌شاهپور را خشمگین‌وبدگمان نمود او چنین استدلال کرد که حتما علتی وجود دارد که کنستانتین چنین نامه‌ای فرستاده است استدلال او بدین ترتیب بود :

۱ ـ محتویات نامه حاکی است که پادشاه روم حمایت از تمام مسیحیان ایرانی را که درحقیقت وظیفه شاهپور بود برعهده گرفته است .

۲ـ کنستانتین Constantine بطور واضح تمایل شخصی اش را نسبت به مسیحیان ایران که عده شان زیاد است بروز داده ومیل دارد که همکاری آنهارا باملت روم جلب کرده واحتمالا درصورت بروزجنگ از یاری آنها برخودار شود .

۳ـ بالاخره اینکه همیشه تعدادی از اسقف ها همراه ارتش روم میباشد و وجود آنها درصورت بروز جنگ ممکن است سبب تحریك مسیحیان ایران و بروز انقلاب بشود .

۴ ـ ازآنجا که برادرش هرمز بروم پناهنده شده بود شاهپور فکرمیکرد که ممکن است برادرش بجهت جلب توجه مسیحیان ایران و گرفتن تاج و تخت، مسیحی بشود. بنا براین شخص بخوبی میتواند وضع ناگوار مسیحیان ایران را که اکثرشان آشوری بودند و سرنوشت تیره‌ای که جهت آنها تدارك شده بود مجسم کند .آنها از اتهام به تمایل افکار ، وخشمی که

پادشاه نسبت بآنها داشت کاملا بیخبر بودند . مسیحیان بهیچ وجه‌کاری نمیکردند که با سوء ظن شاهپور که بوسیله عده زیادی از رقیبانشان تحریك میشد ارتباطی داشته باشد وحتی از افکار خیانت‌آمیز نیز بری‌بودند . ازطرف دیگر بشاهپور که مسئولیت اداره امپراطوری وسیعی را داشت باید تاحدی جهت ناراحتی و بیداری انصاف داد .

درجنگش بارومیها که شاهپور تصور میکرد باید خیلی بزرگ وسخت باشد شروع بجمع‌آوری سپاهیان زیادی کرد ومحتاج بافزایش مالیات شد . بی مناسب نیست که در اینجا بطورمفصل حکایت واقعه‌ای راکه در اینموقع بحرانی اتفاق افتاد و متاسفانه منجر به بدبختی وهدر رفتن خون هزاران نفر مسیحی ایرانی گردید و تنها بعلت غرور پادشاه و سرسختی کشیش بوجودآمده ودرشرایط عادی قابل‌اجتناب بوده است بپردازیم . ما این حکایت را از کتاب مسیحیت در ایران تالیف استاد سعید نفیسی خلاصه کرده‌ایم . باید دانست که این‌حکایت ازترکیب نوشته‌های چندین تاریخ نویس‌آشوری که بعضی از آنها خود شاهد واقعه بوده‌اند بوجودآمده است :

وقتی که شاهپور بوسیله مار اپرهات یافرهاد از مرگ کنستانتین و اختلاف بین شاهزادگان روم آگاه شد تصمیم گرفت بروم حمله کند . برای اجرای چنین قصد بزرگی احتیاج بپول زیادی داشت از آنجا که نظرش از مسیحیان برگشته بود فرمانی بحاکم سلوکیه تیسفون فرستاد و باو دستور داد که به مار شمعون بر سبعه اسقف اعظم کلیسای شرقی اطلاع دهد که شخصا دو برابر مالیات افراد نصاری (پیروان عیسی نصارنی) را در سرزمینش جمع کند واضافه کرد « منصفانه و منطقی نیست که ما در رنج و اضطراب جنگ بوده و شما راحت و آسوده در سرزمین ما ساکن و دلتان با دشمن ما رومیها باشد » لحن سوء ظن در این فرمان ما را بدون شك مطمئن میکند که ضدیت بین شاه و اتباع مسیحیش وجود داشته است .

جواب اسقف خطابه مفصلی است که اصول آن بقرار زیر است :

۱ ـ چون او اسقف و رئیس روحانی مسیحیان ایران است وظیفه خود نمیداند که در امور دنیوی مداخله کند .

۲ ـ چون مسیحیان ایران اشخاص ثروتمند و غنی نبوده و بیشتر آنها جهت برآوردن احتیاجات خـود روزانه باید تن بکارهای سخت بدهند بنابراین قادر بپرداخت این مالیات جدید نیستند .

۳ ـ دیگر اینکه پیروان او اوقاتشان را به بطالت نگذرانده و همیشه مالیات ها و خراجهائی را که از آنها خواسته شده است بخزانه دولت پرداخته اند .

۴ ـ اتهام به تنفر از شاه و تمایل بدشمن مملکت نادرست بوده و با حقیقت منافات دارد . بآنها (مسیحیان) آموخته شده است که سلطنت ازطرف خدا بوده و بآنهـا دستور داده شده که فرمان شاه را اطاعت کنند و گرنه مورد بازخواست خدا قرار خواهند گرفت .

۵ ـ دستور مسیح بتمام مسیحیان اینست که همه را دوست داشته و از کسی نفرت نداشته باشند حتی آنهائی را که تهمت میزنند و یا آزار میرسانند .

۶ ـ تمام مسیحیان ایران روزانه برای سلامت و طول عمر شاهنشاه وعدالت مامورین دولت و امنیت وسعادت کشوردعا میکنند .

۷ ـ بالاخره اگر اعلیحضرت هنوز اصرار بدوبرابر کردن مالیات دارند خودشان آنرا جمع آوری کنند .

جواب اسقف خوشایند دربار نبوده و سر و صدای زیادی براه انداخت درباریان وملکه مادر که بوسیلهٔعناصر مخالف تحریك شده بودند شاه را جهت توهین از شخصی که هر گز به پادشاه روم چنین نامه‌ای نمی نوشت سرزنش کردند . شاهپور رنجیده خاطر شد و دستورش‌را بافرمان دوم تکرار کرد و همان جواب باو داده شد . شاهپور دستور داد کلیساها را غارت وسپس‌خراب کرده، اسقف‌اعظم و اتباعش را بزنجیر کشیده بشوش بیاورند. شاهپوراسقف‌را سرزنش کرد که چرا علیرغم تمام افتخار و مراحمی که بتو و پیروانت‌دادەام فرامین مرا ندیده گرفته و بمن اهانت کرده و دربین مردم تحقیرم نموده و حتی در برابر من کد سایه خدا بر روی زمین هستم طغیان کرده‌اید ؟ جواب این

بود که اسقف تصور میکند مالیات دوبرابر ظالمانـه بوده و او ترجیح میدهد که در این ستمکاری شریك نشود و غیره . شاه باو اطلاع داد که اگر اطاعت نکند او و هزاران نفر که تحت این عنوان(مسیحی) هستند نابود خواهندشد. اگر اسقف بجان خود اهمیتی نمیدهد اقلا بجان سایر هم‌مذهبانش ترحم کند .

ولی تذکرات شاهنشاه ایران مؤثر نیفتاد و بدبختانه این موضوع باعث گردید که گروه بسیاری از عیسویان در این میانه تلف شوند .

یزدگرد اول ۳۹۹ - ۴۲۰

یزدگرد که شخص بسیار باهوش وفعالی بود درست از ابتدای شروع سلطنت ترتیب کار را طوری داد که اشراف و اعضای دربار را تحت کنترل درآورده و خود را ازنفوذ و دخالت های روحانیون زردشتی رهائی بخشید او با از بین بردن تنبیهات وسرکوبی عقاید ، به مسیحیان ایران اجازه داد که بفعالیت خود ادامه دهند . او موفق شد که آرامش داخلی را تامین و بوسیله تبادل رسولان با رومیها روابط

صمیمانه و نزدیك برقرار کنند . یکی از ایـن رسولان مار (کلمه مار بمعنی حضرت است) ماروتا کشیش شهر آنتیوخ بود . او چندیـن بار بایران آمده و چندین سال در ایران اقامت کرده و درسازمانهای مسیحی ایران وارد شده بـود. درطی این ایام دوستی صمیمانه‌ای بین مار ماروتا و یزد گرد که هردو افراد صلح دوستی بودند بوجـود آمد . رنجش روحانیون زردشتی بحدی رسید که به یزد گرد لقب‌بزهکار داده شد درحالی که مسیحیان ایران از او ممنون و متشکر بودند . بموجب نوشته های مورخین مسیحی ایرانی کـه Edward Brown نقل کرده‌است « ... یزد گرد پادشاه بزرگ ومهربان، پادشاه‌مسیحی، محبوبترین‌پادشاهان، نام‌او همیشه به مبارکی یاد میشود . شوکت و شادیش روزافزون باد . او هر روز به‌بیچارگان‌و پریشانحالان‌خوبی‌میکند. .» در دوران سلطنت یزدگردمسیحیان در رفاه بوده وبعده‌آنها افزوده شد . و حتی عده‌ای سرشناس‌نیز باین آئین گرویدند بعضی از کشیش‌های مسیحی از این آزادی سوء استفـاده کرده وحتی چند معبد زردشتی را تصرف و تبدیل به کلیسا کردند . این وقایع را مؤلف کتاب (سر گذشت کلیسای

شرقی در زمان ساسانیان) ذکر میکند. « ... یکی ازاین حکایات ارزش بازگوئی دارد کشیش جرأت کرد که بیکی از معابد زردشتی وارد شده ، آتشکده را خراب و آتش مقدس را خاموش کند یزدگرد که مسئول حفظ مذهب رسمی کشور بود به کشیش دستور داد که آتشکده ویران شده را مجددا ساخته و از ۳۶۰ ناحیه مختلف آتش آورده و آتشکده خاموش را روشن کند. کشیش گستاخانه از اطاعت دستور شاه امتناع کرد. پادشاه کشیش را نصیحت کرد که خاموش کردن آتش را حاشا کند ولی کشیش نپذیرفت و یزدگرد مجبور شد که مجرم سرسخت را با جدا کردن سرش تنبیه کند. این واقعه نشان میدهد که این پادشاه ساسانی چقدر بزرگ و با گذشت بوده است ... »

بهرام پنجم (بهرام گور) ۴۳۸-۴۲۱

بعد از مرگ یزدگرد اول ، اشراف امپراطوری و روحانیون زردشتی چنان از او متنفر بودند که از پذیرفتن پسرانش بعنوان وارثین تاج و تخت خودداری کردند. بهرام قول داد که اعمال پدرش را دنبال نکند و قولش را با

آزار اشخاصی که در دوران سلطنت پدرش مسیحی شده بودند بمرحله اجرا درآورد و بسایر مسیحیان کاری نداشت بموجب نوشته‌های مورخ آشوری **مارداد یشوع** (خیلی از مسیحیان زردشتی شده و تعداد کمی درمسیحیت باقی ماندند) . این پیش آمد بهانه خوبی بدست رومیها که خودرا مدافع مسیحیت میدانستند داد و به بهرام اعلان جنگ دادند .

درصلح نامه سال ۴۲۲ دو طرف موافقت کردید که آزادی بیشتری به اقلیت های مذهبی داده شود بهرام پنجم مسیحیان را بعلل سیاسی آزار داد در حالیکه قلبا پادشاه ملایم وصبوری بود . او ماراکاك یکی از کشیش های آشوری را مرزبان سرحد روم کرد. وقتی که قرارداد متار که جنگ با رومیها امضاء شد هزاران نفر از ایرانیان اسیر ، بدون خوراك و پوشاك سر گردان شدند . ماراکاك ظروف نقره و طلای کلیسا ها را فروخت و باپول آن غذا و لباس برای سپاهیان ایران فراهم کرده و آنها را بوطن باز گرداند . آزارهای موضعی و انفرادی در طی سلطنت یزدگرد دوم

وهرمز سوم انجام گرفت اما اغلب این اعمال بجبران آزاری
بود که رومیها دربارهٔ زردشتی ها میکردند .

فیروز ۴۵۹ ـ ۴۸۴ بعد ازمیلاد

قبل ازفیروز کلیساهای مسیحی بعلت اختلاف عقایدی
که پیش آمده بود از ازهم جدا شده و آرامش و یگانگی
مسیحیت از بین رفته بود ـ مباحثات فلسفی وموشکافی درباره
ماهیت و شخصیت مسیح اساس ایمان مسیحیان را سوزانده
ومسائل لاینحلی را پیش آورده بود عقیده جدید یك کشیش
رومی بنام نسطوریوس Nestorius در روم بامخالفت شدید
روبرو شده و در ۴۳۱ مورد آزار قرار گرفت و گفته شده
است که او بایران گریخت . بزرگان مسیحی ایران که
اتهام شاهان ساسانی را نسبت بهمکاری با رومیها بخاطر
داشتنداز این فرصت استفاده کرده وبا وجودآنکه باتعلیمات
نسطوریوس مخالف بودند تصمیم بپذیرش عقایدش گرفتند .
پس از مشاوره با فیروز و بدست آوردن اجازه او در شورای
مذهبی که شاه ترتیب آنرا داده بود و نماینده مخصوصش را

جهت جمع آوری کشیش ها فرستاده بود ، مسیحیان ایرانی رسما اعلان کردند که عقیده نسطوریوس را قبول داشته و در نتیجه رشته هایی که آنها را به کلیسای غربی یعنی رومیها بسته بود پاره شد . این جدائی غیر منتظره مسیحیت ایران از مسیحیت روم دو فایده بزرگ ومهم داشت :

۱ ــ کلیسای شرقی ایران استقلال کامل بدست آورده وشکل مشخصی بخود گرفت که هیچگونه ارتباطی با روم نداشت .

۲ــ مسیحیان ایران با پادشاه از در صلح وصفا درآمده و خود را کاملا از اتهامات ناروای تمایل بروم خلاص کردند .

مسیحیان ایران که اکثرشان آشوری بودند برای اثبات وفاداری بی‌شائبه نسبت بپادشاهان و علاقـه صمیمانه بوطن موافقت کردند مذهب قدیمی پدرانشان را که‌بخاطر آن صدمه زیادی دیده بودند ترک کرده و مذهب جدیدی را

که احتمالا در اوائل علاقه زیادی بآن نداشته قبول کنند. نتیجه فوری این اقدام جدائی از کلیسای اصلی ، دشمنی و خشم رومیها و سرزنش سایر مسیحیان بود آنها همگی قلبا این قربانی شدن و تحمل ایـن فشار و سختی را جهت یك مقصود اصلی یعنی دلجوئی از پادشاه و جلب اعتماد هموطنان و برائت ازسوء ظن جاسوسی و خیانتی که دشمنان مذهبی بآنها نسبت میدادند قبول کردند . در آن زمان ، مخصوصا دراین دوره از تاریخ عقاید مذهبی بقدری اهمیت داشت که احساسات نژادی و زبانی و ملی مردم را تحت‌الشعاع قرار میداد . برای مردم خیلی سخت بود که مذهب قدیم را رها کرده و مذهب جدیدی را بپذیرند .

خوشبختانه اقلا برای‌مدت معینی آزار وفشار باندازهٔ قابل ملاحظه‌ای تخفیف یافت وهمکاری با پادشاه‌حاصل شد.

عامل‌اصلی‌این‌تحول‌مذهبی یکنفر آشوری‌ایرانی بنام **ماربارسوما** کشیش‌ومرزبان‌شهر نصیبین nesibin بود. اودر (مدرسهٔ پارسیان) شهر ادس تحصیل کرده بود بعد ازسقوط

شهر اخیر بدست رومیها و بسته شدن مدرسه فوق او وچند تن از معلمین بسرزمین ایران فرار کرده و کمک کردند که مؤسسه مشابهی‌را در شهر نصیبین ایجاد کنند .

ماربارسوما صمیمانه معتقد بود که مسیحیت ایران باید از نفوذ رومیها رهائی یافته و خود را از بند سیاست و و دیپلماسی روم که تا کنون بطور ناخود آگاه آشوریهای معصوم را مقید ساخته بود آزاد سازد ، او با کمک عده‌ای‌از کشیش‌های‌زیرك مانند **مارنارسی**، مارایهیبا وغیره‌ومشاوره با فیروز موفق بایجاد مسیحیتی که برپایه عقاید نسطریوس Nestorius بنا گذاشته شده بود تحت‌عنوان« کلیسای‌قدیمی شرقی آشوریها » که اشتباها بنام « کلیسای نسطوری »نیز مرسوم است گردید و با این اقدام زیرکانه کلیسای‌آشوری کاملا از بقیه مسیحیت جدا شد و چون بیشتر آشوریها در ایران و بین‌النهرین که درآن زمان جزء امپراموری ایران بودساکن بودنداین فرقه‌را بنام (کلیسای مسیحیان‌ایرانی) نیز نامیدند . ازایران بود که مبلغین بنقاط دور دست‌مشرق

سفر کرده و عقیده نسطوریوس را در هند مخصوصا ناحیه مالابار انتشار دادند . آشوریهای ایرانی حتی بنواحی دور دست چین نیز رسیده وجامعه‌های مسیحی‌ایجاد کردند .

فیروزپادشاه ساسانی خیلی از پیش‌آمد مشعوف شد زیرا با امور داخلی کلیساها تماس داشته و تمام تصمیم‌های مهم بامضای او میرسید . **مار بارسوما** بمرزبانی **نصیبین** منصوب شد و همچنین بریاست هیئت ایرانی تعیین حدود مرزی بین ایران و روم و پادشاهی حیره انتخاب گردید .

بلاش ۴۸۴ - ۴۸۸

بلاش در دوران سلطنت کوتاهش با مسیحیان ایران خیلی خوشرفتاری کرده و بآنها آزادی عمل داد اواسقفی بنام اکاك Akak را بعنوان نماینده بنزد زنون Zenon امپرطور روم فرستاد تا او را از سلطنتش مطلع سازد . در طی سلطنت این پادشاه تصمیم گرفته شد که فقط کشیش‌ها اجازه ازدواج داشته باشند و این عمل جهت دلجوئی از

زردشتی‌ها بود زیرا زردشتیان تجرد را گناه میدانستند . در این دوران ماربابی بسمت مرزبان بیت‌آرامائی انتخاب شد.

قباد اول ۴۸۸ ـ ۵۳۱

این پادشاه با مسیحیان خیلی مهربانی و حتی دوست بود . در این زمان فرقه‌های مذهبی زیاد با عقاید مختلف بوجود آمده بود. بعضی از این مذاهب از سر زمین روم بایران نفوذ کرده بودند مانند یعقوبی‌ها که آشوریهای با مذهب مخالف نسطوریها بودند وبعداً درباره آنها صحبت خواهیم کرد . بعضی‌دیگر درایران بوجود آمده بودندمانند مذهب مزدك که تقریباً یکنوع مذهب اشتراکی‌بود. شامل اشتراك در همسران هم میشد. پادشاه نیز بآنها پیوسته و از طرفدارانشان شده بود . برای اولین بار در تاریخ ساسانیان زردشتیها ومسیحیان متفقاً یك جبهه مقاومت تشکیل داده و در سراسر کشور باغتشاش پرداختند زردشتیها و مسیحیان شروع بآزار و اذیت انفرادی کرده و قباد در ۴۹۶ خلع و جاماسب برادر او در رأس دولت قرار گرفت و به

مسیحیان خیلی مهربانی کرده و بوسیله فرمانی قانون ازدواج در کلیسا استحکام بخشید. بعداً قباد بکمك سرداران ایرانی از زندان نجات یافت و با همدستی همسایگان دوباره بسلطنت ایران و با قولیکه بزرگان کشور و روحانیون درباره توجه بیشتر بآئین زردشت داد مقام خویش را در سلطنت مستحکم کرد. درطی جنگهای قباد با رومیها واقعهٔ جالبی بوقوع پیوست که بوسیلهٔ مورخ بزرگ مسیحی ایران **ابن‌عبری** نوشته شده و اخیرا بوسیلهٔ **ی . ب. بنیان و م . ج. مشکور** بفارسی ترجمه‌شده است حکایت از این قراراست که فرمانده ایرانیان پیشنهاد کرد که در روز قیام مسیح (عید پاك) از جنگ خودداری شود واظهار داشت که عدهٔ زیادی مسیحی ویهودی درسپاه او وجود دارند که مایلند این‌روز را جشن بگیرند. فرمانده مسیحی روم از قبول این تقاضا خودداری کرد واتفاقا سپاهیان ایران آن روز فتح کردند. این نشانه آشکاری است که افرادمذاهب دیگر درسپاه ایران پذیرفته میشدند وهمچنین مقامات رسمی ایران عادات و رسوم اتباعشان را مراعات میکردند.

خسرو اول ۵۳۱ - ۵۷۹ میلادی

خسرو انوشیروان بعقیده بسیاری از مورخین مشهور- ترین و روشنفکر ترین پادشاه ایران است بموجب نوشته‌های گیبون Gibbon «...یکی از شاگردان افلاطون بر تخت سلطنت ایران نشسته است...» افکار او بر محور امنیت کشور ورفاه مردم دور میزد. مورخین آشوری او را پادشاه خوب و با گذشت و عادل و مهربان میدانند برای مدت شصت سال یعنی از زمان مرگ فیروز تا آخر دوره سلطنت انوشیروان هیچگونه آزاری درباره مسیحیان انجام نشد. در زمان پادشاه اخیر هیچگونه ناراحتی مهمی در مورد کلیساها وجود نداشت باستثنای وقتی که شاه درمیدان جنگ و دور کشور بود و دراینموقع آزارهای جزئی و تصادفی دور دست کشور درباره عدهٔ بسیار کمی از مسیحیان صورت گرفت. در سوریه گزارشاتی بانوشیروان رسید که پسرش **انوشهزاد** به حمایت مسیحیان آن ناحیه طغیان کرده است. خسرو پیامی بحاکم آنجا فرستاده و گفت «... کثرت جمعیت ترا بهراس نیندازد زیرا مسیحیان نیروی پایداری ندارند مذهبشان به

آنها دستور داده است که اگر کسی بگونه چپ تو سیلی زد گونه راستت را پیش ببر...» بنظر میرسد که انوشیروان مسیحیت را بجهت عقیده آرامش طلبش تمسخر و تحقیر کرده است. هرچند گفته شده ولی تائید نشده است که خسرو قبل از مرگش مسیحی شده است.

بی‌علاقگی او نسبت به مسیحیت ایران سبب شد که بفرقه یعقوبی جهت انتشار عقیده‌شان آزادی بدهد و در نتیجهٔ مسیحیان ایران از این امر ناراضی شدند. باین ترتیب انوشیروان با اجرای سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن سبب تضعیف مسیحیان گردید. انوشیروان علی‌رغم کینه نسبت به مسیحیان ارتباط صمیمانه و رفتار دوستانه‌ای با بسیاری از اسقف‌های آشوری مخصوصاً **مارپالوس** اسقف خوزستان داشته و بآنها بسیار احترام گذاشته است. علت احترام بمارپالوس این بود که او یکبار با فرمان‌دادن به مردان واطفال مسیحی خوزستان، شبانه بسپاه ایران آب رسانیده و آنها را از مرگ نجات داده بود. انوشیروان همچنین از دوستداران واقعی دانش بود. او درشهر گندی-

شاهپور واقع در حوزستان دانشگاهی بنا کرد که در آنجا طب وفلسفه و ادبیات تدریس میشد. علاوه برفلاسفه یونانی که از یونان گریخته بودند ، مردان و دانشمند سراسر کشور را که دررشته‌های مختلف علمی‌مانند طب، ریاضیات نجوم تاریخ‌وجغرافی‌سرشناس بودندمخصوصاً ازدانشکده‌های ادسا Edessa ، نصیبین Nisibin ، هاران Haran و سلوکیه Seleucia بنزد خود دعوت‌نمود. بسیاری از کتب مهم یونانی وهندی بزبان پهلوی ترجمه شد. عده زیادی از استادان این‌دانشگاه آشوریهای ایرانی بودند در رشته طب در خانوادهٔ **بختیشوع** بیش از ده طبیب و در خانوادهٔ **خونین** نیز تعداد زیادی طبیب بوجودآمد وآنها برای بیش از ۲۵۰ سال یعنی‌تا زمان عباسیان دانشگاه را اداره کردند.

هرمزد چهارم ۵۷۹-۵۹۰

هرمزد بدبختانه وارث جنگ در سه جبهه یعنی با رومی‌ها، ترکهای بلخ و روحانیون زرشتی بود. پدرش قبل از اوبزدکیها راسر کوبی کرده وتمام مذاهبی‌را که بنظرش

جهت وحدت و امنیت کشور خطرناك بودند از بین برده ومسیحیت را تاحدی که دست به تبلیغات نمی‌زدند تحمل کرده بود.

هرمزد از ابتدای شروع پادشاهی نشان داد که میل دارد با عدالت و تحمل سلطنت کند. او از همه مذاهب دعوت کرد کـه با صلح و آرامش در کنار هم زندگی کنند. ایـن سیاست، یعنی دخالت نکردن در عقاید مـذهبی، مسیحیان را برانگیخت که جهت انتشار مذهبشان با موفقیت قابل توجهی دست بفعالیت بزنند. روحانیون تحریك شده زردشتی بشاه نزدیك شده و اصرار کردند که بوسیله فرمانی از پیشرفت مسیحیان جلوگیری کند. جوابی را که هرمزد بروحانیون داده است از کتاب «مسیحیت در ایران» تألیف استاد **سعید نفیسی** باز گو میکنیم «... بهمان گونه که تخت پادشاهی ما نمی‌تواند روی دوپایه پیشین آن بایستد و باید بر دو پایه عقب هم استوار باشد بهمان گونه اگر ترسایان و پیروان دینهای مخالف بـا دین خود را بیرخاش وادار کنیم دولت ما

نمیتواند استوار و پایدار باشد . پس دیگر با ترسایان بد رفتاری نکنید و بکوشید با ایشان نیکی نمائید و ترسایان و پیروان دینهای دیگر از دیدن این کارها شما را خواهند ستود و فریفته دین شما خواهند شد... » این نصیحت شاه نشان میدهد که عدهٔ مسیحیان ایرانی باید خیلی زیاد باشد . بـا نفوذ شاه **مارایشوع یاب** ترقی کرده و اسقف اعظم شد . هرمزد باین پیرمرد خیلی احترام میگذارد زیرا وقتی که اسقف نصیبین بود شاه را از فعالیت سپاهیان روم آگاه کرده و خدمت بزرگی به کشور نموده بود . بالاخره هرمزد در نتیجه تحریکات و توطئه های اشراف دربار کشته شد .

خسرو پرویز (خسرو دوم) ۵۹۰ - ۶۲۸

دراین زمان عده زیادی درصدد تصاحب تاج و تخت ساسانی بودند و بالاخره خسرو پرویز بتخت نشست ولی بـز ودی در نتیجه اقدامات یکی از سردارانش مجبور بفرار گردید و بروم پناهنده شد . مورسیوس Maurcius امپراطور روم اورابا احترام پذیرفت . خسرو با کمک‌های

سپاهیان روم وزن رومیش پس از چند جنگ کوچك دو مرتبه به تخت نشست خسرو پرویز دو زن مسیحی داشت که خیلی دراو نفوذ داشتند. خسرو نه تنها وجود مسیحیان را تحمل کرد بلکه بآنها تمایل داشتم و از حد متعارف خارج و چندین کلیسا و صومعه بنامهای **مار ماری** و **مار سرگیس** تاسیس کرد مار سرگیس خیلی در نظر خسرو محترم و معظم بود زیرا دوباره اورا درخواب دیده بود . در یکی از این خوابها مرد مقدس باو خبر داده بود که از شیرین زن آشوریش صاحب پسری خواهد شد و در خواب دیگر اسب او را بسوی فتح هدایت کرده بود . بعلاوه چون **مارسیوس** پادشاه روم در رسیدن بسلطنت باو کمك کرده بود خسرو پرویز میخواست با محبت به مسیحیان حق شناسیش را ثابت کند . اتفاقا هر دو خواب عملا تعبیر و نام پسرشیرین مردانشاه شد . بعقیده استاد **سعید نفیسی** در کتاب « مسیحیت در ایران » برخلاف آنچه مشهور است شیرین ارمنی نبوده و آرامی است و علت اشتباه تشابهی است که بین دو کلمه آرامی که آشوریها بآن تکلم میکردند و کلمه ارمنی بوجود آمده است » .

همچنین بین آشوریهای ایرانی، شیرین اسم معمول است در صورتی که در بین ارمنی‌ها خیلی بندرت بکار برده میشود. بهر حال مورخین کلیسا های آشوری تاکید میکنند که خسرو پرویز پادشاه خوب و مهربانی بود و مراعات مسیحیان را میکرد در زمان او هیچگونه آزاری درباره مسیحیان انجام نشد و آنها زندگی مرفهی داشتند.

قتل ماریوس یعنی حامی سابق وپدر زن خسرو ، او را مجبور به اعلان جنك با رومیها کرد. خسرو در حمله‌اش موفق شد چندین شهر سوریه از جمله اورشلیم را خراب و تصرف کند. از این شهر بود که شیرین صلیب چوبی اصلی مسیح را با خود بایران آورد و در کلیسای شهر خسرو آباد که امروزه شهر شاپور (سلماس) نامیده میشود قرار داد. هزاران نفر از یهودیان اسیر بایران فرستاده شدند. گفته شده است که در بین یهودیان اسیر تعداد زیادی آشوری از شهر ادسا وجود داشته که در طوس و هرات و مازندران و غیره سکونت داده شدند.

خسرو پرویز برای خود قصر با شکوهی در دستگرد بپا کرد و به خوشگذرانی پرداخت. بعقیده بعضی از

مورخین در همین محل بود که فرستادگان پیامبر اسلام او را ملاقات کردند . رابطه خسرو با اسقف‌های مسیحی خیلی دوستانه و گاهی کاملا صمیمی بود . معمولا او اسقف بعدی را تعیین و احسان و التفات زیادی باو میکرد و در تبلیغ مذهب باسقف آزادی داده و حتی کمك میکرد باین ترتیب که بمردم فهماند که شاه بهیچوجه مانع مسیحی شدن کسی نمیباشد در طی دوران اسقف مار صبر ـ عیسی نیز بهمین ترتیب رفتار کرد خسرو معمولا اسقف را وادار میکرد که در سفرها و جنگها همراه او باشد واغلب او را بعنوان نماینده و فرستاده پادشاه بماموریتهای رسمی میفرستاده یکبار بعلت آنکه مسیحیان از تشابه اسمی استفاده کرده و بعوض شخصی که خسرو پرویز تعیین کرده بود دیگری را به اسقفی برگزیده بودند ، خسرو چنان خشمگین شد که برای ۲۰ سال کلیسا را بدون سرپرست گذاشت .

در ۶۲۳ بعد از میلاد هراکلیوس امپراطور روم از راه ارمنستان بایران وارد شده و شهر های تبریز اورمیه را تصرف کرد . اونبرد بین دو کشور را بنبرد بین

مسحیت و بت پرستی نامیده و عقیده داشت که مسیح یاور رومیهاست . این پیش آمد سوءظن خسرو را برانگیخت و شروع بآزار مسیحیان نمود . او همچنین اشراف دربار و سردارانی را که شکست خورده بودند تنبیه کرد و بالاخره در ۶۲۸ بوسیله طرفداران پسرش شیرویه کشته شد .

شیرویه نام قباد دوم را انتخاب و معاهده صلح با هراکلیوس را امضاء کرد . بموجب این معاهده قول داد کـه نسبت به مسیحیان کشور مهربان بوده و بآنها آزادی فعالیت مذهبی داده شود . شیرویه شورای مذهبی از اسقف ها تشکیل داد و این شورا مارایشوع یاب را اسقف اعظم کرد . شیرویه در همان سال کشته شد و بعد از او دو پادشاه سلطنت کردند که دوران پادشاهیشان کوتاه بود . در ۶۳۰ پوراندخت و اسقف اعظم را در راس هیئتی نزد هراکلیوس فرستاد و رشته دوستی بین دو کشور را محکمتر نمود . گفته شده است که این ملکه صلیب عیسی را نیز بروم فرستاده است . پوراندخت بزودی فوت کرد و در طی دو سال بعد ده پادشاه به تخت نشستند در ۶۳۳

یزدگرد سوم که طفلی بیش نبود درست ۶ سال بعد از نامه پیامبر اسلام به خسرو پرویز شاه شد . اعراب بفرماندهی سعد بایران حمله کردند . سپاهیان ایران بداخل کشور عقب نشسته و یزدگرد به نبرد ادامه داد تا آنکه در ۶۵۱ بوسیله یکی از افراد ملتش کشته شد وجسدش برروی زمین باقی ماند . مسیحیان آن ناحیه او را با تشریفات شاهانه و احترام زیاد دفن کردند .

بنا بر این سلسله ساسانی که بوسیله اردشیر بابکان تاسیس شده و شاهد حوادث و کشمکشهای زیادی بوده و زمانی به منتهای شوکت و عظمت رسیده بود بعلت تکبر و استبداد پادشاهان آخری ضعیف و طعمه اعراب صحرائی گردید .

نتایج :

قبل از بررسی چگونگی اجرای اصول حقوق بشری وآزادی اساسی بهترست نظری بشرائط و اوضاعی که در این امپراطوری بوجود آمد و بیش از چهار قرن بر ایران سلطنت کرد بیفکنیم .

۱ ـ سلسله ساسانی وقتی بقدرت رسید که آشوریهای ایران نه تنها مسیحی شده بلکه موفق شده بودند عده کثیری از زردشتی ها را نیز مسیحی کنند. بنا بر این قبل از ساسانیان کدورت و نفاقی باین علت در اجتماع بوجود آمده بود.

۲ ـ تاریخ کلیسای آشوری مخصوصاً تذکر میدهد که تا سال ۳۰۰ بعد از میلاد یعنی سالی که رومیها مسیحی شدند هیچگونه زجر و آزاری در ایران درباره مسیحیان انجام نشد.

۳ ـ سیاست کلی اولین پادشاهان ساسانی این بود که بوسیله روحانیون از حمایت اکثر مردم که زردشتی بودند برخوردار شوند.

۴ ـ سیاست آخرین پادشاهان ساسانی این بود که از پیشرفت مسیحیت جلو گیری کنند.

۵ ـ سوء ظنی که حکمرانان نسبت به مسیحیان

ایرانی داشتند بعلت مسیحی شدن روم بود وعناصر مخالف در مملکت نیز این سوء ظن را شدید تر میکردند .

۶ ـ فرمانروایان ساسانی دائماً گرفتار جنگهای طولانی بوده و خود این وضعیت یك حالت هیجان و اضطراب بوجود آورده بود که جای تفکر معقول را گرفته بود .

وقایعی که در این دوران اتفاق افتاد در شرائط غیر عادی و نا مناسب چون جنگ و عدم اعتماد ، غرور و سرسختی ولجاجت وهیجان و اضطراب بوده وشخص منصف و بیغرض نباید در چنین امر غامض وپیچیده‌ای اظهار نظر قطعی نماید . بنظر میرسد قضاوت نهائی در اینباره مصلحت نباشد .

جهت اطلاع بیشتر درباره زجر و آزار ظالمانه خواننده میتواند بکتاب (مسیحیت در ایران) تألیف استاد سعیدنفیسی مراجعه کند . مطلب مهمی که شاید بیطرف نباید از نظر دور دارد اینست که علت اصلی این آزار تاسف آور خود مسیحیت نبوده بلکه کوششی بود که

مسیحیان جهت پیشرفت مسیحیت و ازدیاد افراد مسیحی میکردند . بهر حال شخص ممکن است جهت این اقدامات بهانه‌هائی بیابد ولی هرگز نمیتواند آنرا عادلانه بداند .

قبل از بررسی چگونگی اجرای اصول حقوق بشری در زمان ساسانیان ، باید قبول کنیم که شدت و وسعت آزار تا حدود زیادی بشاه وقت ، تمایل مامورین اجرا و دوری و نزدیکی شهر ها از مرکز داشته است . معلوم شده است در ایالت نزدیکتر بپایتخت آزار و ازیت شدید تر از ایالات دور دست انجام شده است .

اکنون ما بنحوهٔ اجرای اصول مورد بحث کتاب بوسیله شاهان ساسانی تا آنجا که مربوط به مسیحیان است و قسمت عمده آنها آشوری بودند میپردازیم :

۱ ـ تأمین جان و مال

شاهپور دوم و بهرام پنجم و معدودی از پادشاهان ساسانی باین حق تجاوز کردند در حالیکه اکثریت پادشاهان ساسانی آنرا مراعات نمودند .

۲ـ آزادی مذهب

باستثنای پادشاهان فوق‌الذکر ، بقیه شاهان این سلسله به مذهب آزادی داده و فقط گاهگاهی تبلیغات آنها را محدود کردند ولی علیرغم محدودیت و آزارها مسیحیت در ایران رشد کرده وتعداد پیروان آن زیاد شده است . بنابراین شخص منصفانه میتواند نتیجه بگیرد که باصل آزادی مذهب برای مدت درازی خللی وارد نشده است .

۳ ـ تحمل زبان و عادات و رسوم

در فصل بعد نشان خواهیم داد که ادبیات آشوری از لحاظ کمی کیفی به عظمتی رسید که آنرا دوران طلائی ادبیات آشور مینامند . زبان آشوری که زبان مذهبی میلیون هـا نفر مسیحی ایـران بود زبان دوم امپراطوری گردید . اختصاصات ملی دیگر در این دوره تحمل شده و در آن دخالتی نشد .

فصل هفتم

ادبیات آشور در دوران ساسانیان

زبان اصلی آشوری لهجه‌ای از زبان بابلی بود و هردو آنها بدسته‌مشرقی زبان سامی تعلق داشتند . در حدود ۸۰۰ سال ق . م . شاخه شرقی زبان آرامی که خودش به دسته شمالی زبان سامی متعلق بود در بابل و آشور نفوذ کرد با گذشت زمان اختلاط لهجه توسعه یافت و این لهجه جدید که از الفبای آرامی شامل بیست و دو حرف است (بترتیب ابجد ـ هوز ـ حطی ـ کلمن ـ سعفص ـ قرشت) تشکیل بوده است . یهودیان و یونانیها این حروف را گرفته اساس و ترتیب آنها را نگهداشتند ولی شکل آنها را تغییر دادند در حالی که اعراب ترتیب وشکل بعضی از آنها

را عوض کرده ولی اسامی صداها را باقی گذاشتند . بطور کلی خط پهلوی که اشکانیان آنرا پذیرفتند و ساسانیها بکار بردند صرفا از کلمات آرامی فارسی شده تشکیل یافته و الفبای آن آرامی بود . بطور مثال کلمات آرامی «**گبری**» (**مردم**) «**ابی**» (**پدران**) در پهلوی بشکل «**گبری**» **وم** «**ابی‌تر**» نوشته میشود و چنانچه مشاهده میشود پس وندهای جمع فارسی بآنها اضافه شده است . این طرز نوشتن را هوزارش مینامیدند بعدا کلمات آرامی جایشان را به کلمات معادل فارسی داده ولی الفبای آن بهمان صورت آرامی باقی ماند . **مثلا ملکه** ، **بصراع لحمه** که کلمات آرامی و با حروف آرامی بود در زبان پهلوی بهمان ترتیب نوشته میشد ولی **شاه** ، **گوشت** ، **نان** تلفظ میشد . اینشکل نوشتن بهپازند معروف شد . بنابراین ارتباط نزدیکی بین زبان فارسی و زبان آرامی بوجود آمد

ا . ج . برون E.G. Brown در کتاب تاریخ ادبیات فارسی می نویسد که برای درك زبان فارسی قدیم « هخامنشیان » شخص باید پهلوی را بداند و جهت فهم پهلوی علم بزبان سریانی ضروری است .

ادبیات آشور در دوران ساسانیان

تمام کتیبه‌های هخامنشی بخط میخی و به سه زبان یعنی فارسی ایلامی و بابلی است. وقتی که پوست یا پاپیروس متداول شد نوشتن میخی مشکل گردید و بدینجهت زبان فارسی بخط آرامی که بعدا کتابت پهلوی از آن گرفته شد نوشته میشد. داریوش رونوشت هائی از کتیبه بیستون را به زبان آرامی که در آنوقت در جهان متداول بود منتشر کرد او حتی ترجمه آرامی کتیبه آرامگاهش را در نقش رستم نیز بزبانهای قبلی اضافه کرد. این زبان که اُغلب اشتباهاً سریانی نامیده میشود به دسته غربی زبان سامی تعلق دارد شاخه شرقی‌آن با زبان اصلی‌آشوری مخلوط شده است (که خود یکی از دسته‌های شرقی زبان سامی است) و در نتیجه لهجه آشوری آرامی بوجود آمده که بوسیله آشوریهای ایرانی امروزه بکار میرود.

بنا براین ارتباط نزدیك و وابستگی عمیق بین زبان پهلوی و سریانی بوجود آمد وزبان اخیر پایه کتابت زبان قبلی شد. اوستا کتاب مقدس زردشتی‌ها که بوسیله اولین پادشاهان ساسانی جمع آوری گردید بخط پهلوی نوشته شدوزبان پهلوی زبان رسمی سازمانهای اداری ساسانیان

گردید .

تاریخ ادبیات قدیم آشور از لحاظ کمی و کیفی خیلی غنی بود . تا آنجا که حفاری شده است حجم آن بطرز محسوس و شایان تقدیری زیاد است . گذشته از لوحه‌هائی که در مناطق مختلف کشف شد کتابخانه آشوربانی پال بتنهائی‌دارای ۲۵۰۰۰ لوحه بود . موضوعات مورد بحث آنها بی‌اندازه سودمند و آموزنده بود و بدانش جدید ما در باره وقایع جهان و کارهای بزرگ بشر حتی تا ازمنه ما قبل تاریخ اطلاعات زیادی افزوده است . باستثنای نوشته های تاریخی **بروسوس** کاهن بابلی (۳۰۰ ق . م) در باره اصل و تابلوهای افسانه‌ای ملتش و نام و کار های مهم شاهان آشوری بابلی تقریبا بمدت هفت قرن بعد از سقوط امپراطوری آشور یعنی تا ظهور مسیحیت خبر مهمی بدست نیامده است .

مسیحیت آشوریهای پراکنده را بامید اتحاد روحانی بزیر بال خود جمع کرده وافقهای جدیدی را بروی آنها گشود و میدانهای تازه‌ای را جهت فعالیت بآنها عرضه داشت دین جدید چون محرکی بود که استعداد های خفته

را بیدار و افراد تازه نفس را تشویق کـرد .

اتحاد عقیده و ایمان در دنیائی که پر از تضاد واختلاف بود ایجاد یگانگی فکر وهدف نمود . فرصت‌های از دست رفته قبلی در مسیری افتاد که امکان بهره برداری از آنها وجود داشت .

در طی چهار قرن فرمانروائی ساسانیان میبایست زمینه مساعد و فرصت های زیاد و مناسبی وجود داشته باشد که استعدادهای ادبی آشور رشد کرده جوانه زده وشکوفه‌های فراوان با عطرهای و رنگ‌های گوناگون بوجود آورد . درطی این دوران بود که ده‌ها هزار کتاب خطی از صدها دیر وصومعه بیرون ریخت وچون سیلابی دریای ادبیات‌آشور را لبریز کرد . البته بیشتر این نوشته‌ها مربوط به منطق و الهیات بود اما مقدار زیادی‌آثار با ارزش درباره موضوعات مختلف علمی و اجتماعی مانند طب ستاره شناسی ریاضیات جغرافی فلسفه منطق و تاریخ وشعر نیز وجود داشت . این دوره از تاریخ ادبیات آشور را از نظر کمی و کیفی بحق «دوران طلائی» نامیده‌اند . در این مورد بعضی از بهترین و مشهورترین نویسندگان سهمی داشته و بین آنها مؤلفین

سرشناسی وجود دارند که زردشتی الاصل ویااز نژاد خالص ایرانی بوده‌اند . معروفترین این اشخاص عبارتند از **مار یعقوب آپارهات** (فرهاد) **مارپالوس پارسایا** (حکیم فارسی) **مارابا** ، **مارپیلیکتانیوس** و غیره .

ادبیات آشور در زمان ساسانیان در نوع خود بینظیر و بیهمتا بوده و نه تنها امید نیست که روزی از آن تجاوز کنند امکان تجدید این مجد و عظمت نیز بسیار بعید است . امپراطوری ساسانیان وادبیات‌آشوری دوش بدوش هم بسوی شکوه ترقی پیش رفتند . اولی پس از صعود به اوج عظمت تنزل کرده و بالاخره از بین رفت . دومی نیز بقله افتخار رسیده و سپس به پستی گرائید و حقیر و زبون شد . سرنوشت آنها بهم بسته ومقدراتشان متشابه بود .

روش آموزش مسحیت بخوبی سازمان یافته وبا لیاقت وکاردانی اداره میشدآموزش ابتدائی درقصبد محلیکه کشیش علاوه بر سایر وظایف شغل آموزگاری را نیز داشت شروع میگردید . تعلیمات متوسطه در بیشتر شهرها و تحت نظر اسقف و یا همکاری عده زیادی کشیش انجام میگرفت . همچنین مسیحیان مراکزی جهت تعلیمات عالیه داشتند که

در شهر های مهمی چون ادس نصیبین وسلوکیه قرار داشت این دانشکده یا دانشگاهها را باسم « مدارس ایرانی » مینامند تا از موسسات مشابه آشوری که در سرزمین روم قرار داشت مشخص باشد . دو دانشکده غیر مسیحی دیگر یکی درشهر اران مرکز آشوریهای غیر مسیحی و دیگری در شهر گوندی شاپور که بوسیله خسرو انوشیروان تاسیس شده بود نیز وجود داشت . شاگردان ممتاز از سرتاسر امپراطوری ایران درآن دانشکده گرد میآمدند .

وقتی که شهر ادسا بدست رومیها افتاد دانشگاه آن بسته شد و تمام آشوریها که به کیش نسطوری درآمده واز کلیسای روم جدا شده بودند بشدت آزار دیدند . تمام استادان و محصلین به سرزمینهای ایران فرار کرده و « مدرسه ایرانی » دیگری درشهر نصیبین تاسیس نمودند . این دانشگاه جدید در نتیجه تعلیمات استادان برجسته بسرعت ترقی کرده و دانشمندان مشهور و صاحبان حرفه و روحانیون زیادی بوجود آورد .

دانشگاه نصیبین گنجایش هشتصد دانشجو داشته و از آنها بطور شبانه روزی پذیرائی میشد این دانشگاه بوسیله

هیئتی اداره میشد که ازبین محترمین محل انتخاب میگردید و وظیفه آن تهیه بودجه و رابطه بین دولت وموسسه بود. همچنین موسسه هیئت رئیسه‌ای داشت که فعالیت‌های داخلی را مرتب کرده ورئیس داشتند که سالیانه انتخاب و وظیفه او بررسی امور روزانه و حفظ انتظامات وغیره بود. علاوه بر آن تعداد زیادی استاد معلم وناظر نیز وجود داشت. موسسه با قوانین و مقرراتی اداره میشد که هر چند وقت یکبار عوض‌میگردید. اولین مجموعه مقررات در ۴۹۴ نوشته شد و در زمان سلطنت خسرو ـ انوشیروان عوض شد. مجموعه دوم در ۵۹۰ نوشته و در ۶۰۲ تغییر یافت. دراینجا بعضی از قوانین ذکر میشود.

۱ ـ دانشجو در طی دوران تحصیل نباید ازدواج کند.

۲ ـ دانشجو نباید بدون اجازه از محوطه دانشگاه خارج شود.

۳ ـ دانشجو نباید در مباحثات گفتگو ها وزد و خورد های خارج شرکت کند.

۴ ـ دانشجو حق ندارد حتی بعنوان زائر از مرز

خارج شده و به سرزمین روم برود.

۵ ـ دانشجو نباید بدون اجازه مخصوص از شهر خارج شود مگر در طی تعطیلات تابستان که از اول مرداد و در اول آبان پایان می‌یابد.

۶ ـ دانشجو در طی دوران تعطیلات نه باید تعلیم داده و نه در امر آموزش مدرسه ده شرکت کند.

۷ ـ دانشجو نباید غذایش را در خارج از دانشکده صرف کند.

۸ ـ دانشجو نباید غذایش را درحیاط روباز دانشکده میل کند.

۹ ـ دانشجو نباید در مدت تحصیل کار غیر تحصیلی بنماید.

۱۰ ـ دانشجوئی که بپول احتیاج داشته‌باشد میتواند از دانشکده یا بوسیله آن پول را با ربح یك در صد قرض کند.

۱۱ـ فقط ده دانشجو و یك سرپرست اجازه دارند که یك اطاق خواب را اشغال کنند.

۱۲ـ از اطاق خواب میتوان جهت صرف غذا استفاده کرد .

دانشکده همچنین دارای کتابخانه‌ای بود که در آنجا دروس تهیه شده و نوشته‌ها مورد بحث قرار می گرفت. همچنین بیمارستان کوچکی داشت که داشجویان را مجانا معالجه میکرد . دوره تحصیل سه سال با برنامه های معین و اختصاصی برای هر سال . در آخر سال سوم دانشجو میبایست قبل از گرفتن دیپلم پایان نامه‌ای درباره موضوعی که در آن کار کرده بود بنویسد .

اگر از ذکر نام اشخاصی که نه تنها در دوران خود بلکه تا امروز از بهترین و مشهورترین مولفان بوده و نام آنها در دائرة المعارف های مختلف آورده شده است خودداری کنیم درباره ادبیات آشور در دوران ساسانیان بی‌انصافی کرده‌ایم .

۱ ـ **باردسان** ـ آخرین آگنوستیك که تبحر او در علم مربوط به طبیعت مخصوصا ستاره شناس بود . او چندین مقاله راجع به‌معتقدات‌مذهبی آن دوره مانند مانی زردشتی ومسحیت نوشت و کوشید که مذاهب را بهم نزدیك کند .

این شخص را مخصوصاً در شعر پدر ادبیات سریانی میدانند .

۲ ـ مارشمعون برصبعه ـ اسقف اعظم شهیر ایرانی که در دوران سلطنت شاهپور دوم میزیست این شخص مطالب تاریخی زیادی راجع به مسیحیت و همچنین مقالات و قوانین مذهبی جهت اداره امور کلیسا نوشت .

۳ ـ ماریعقوب آپارهات (فرهاد) ـ این شخص از ایرانیان اصیل بوده و از مذهب زردشت به مسیحیت گرویده بود . او اسقف نینوا بود و تبحری در زبان آشوری حاصل کرد و کتابی در باره دستور زبان آشوری و مقالات زیادی در باره مسیحیت نوشت . او فیلسوف و مرد بسیار روشنفکری بود بهمین جهت « حکیم فارسی » نامیده شده است .

۴ ـ مار آپریم ـ بعلت دانش وسیع معلومات زیاد و تقدسش عناوین والقاب زیادی مانند خورشید کلیسا ـ استاد استادان وستون ایمان و غیره باو داده شده است. اواطلاعات زیادی راجع به زبانهای فارسی ـ یونانی ـ عربی و عبری داشته و بیش از چهار صد رساله در باره موضوعات مختلف نوشته است که بیشتر آنها مربوط به الهیات و فلسفه بوده

و به بسیاری از زبانها ترجمه شده است . او سبك جدیدی در شعر بوجود آورد که بنام خودش معروف است .

۵ـ مارنارسی ـ اویکی ازهمکاران نزدیك ماربارسوما بود که شخص اخیرمذهب نسطوری‌را بایران معرفی کرده و سبب جدائی کلیسای ایران از کلیسای غرب شد . مارنارسی موسس « مدرسه ایرانی» نصیبین بوده و مدتها مدیر آن بود نوشته‌های او اغلب مربوط به ـ ادعیه و سرودهای مذهبی است او نیز سبکی در شعر دارد که بنام خودش معروف است .

۶ ـ ماریعقوب سروغ ـ او را بعلت زیبائی قلم و سبك انشاء از درخشانترین نویسندگان قومش میدانند . او بیش از ۷۵۰ رساله و جزوه در باره موضوعات مختلف مذهبی نوشت .

۷ ـ مارپی‌لیکتوریوس مابوگ ـ اونیزازایرانیان اصیل بوده و با قلم سحرآمیز مطالب زیادی بآشوری نوشته است و از بهترین نویسندگان زبان آشوری شناخته شده است . او کوشش زیادی جهت اشاعه فرقه یعقوبی در

ایران نمود .

۸ ـ سرگیس راس عین ـ اواطلاعات زیادی راجع به زبان یونانی داشته و کتب ـ پلوتارك گالن وآریستوتل را به سریانی ترجمه کرد و مقالات زیادی راجع به ستاره شناسی گیاه شناسی وجانور شناسی نوشت .

۹ ـ مار آخا ـ اسقف فداکار و غیوری بود که بعلت مسیحی کردن یکی ازپسرانش خشم انوشیروان را برانگیخته و در زندان فوت کرد . او کتب زیادی راجع به منطق ، دستور زبان و فرهنگ آشوریان مقیم آسیای صغیر نوشته است .

۱۰ ـ ماریوسف هوزایا ـ (خوزستانی) . اواسقف خوزستان ویکی از نویسندگان ـ دستور زبان بوده ویکی از بهترین کتب دستور زبان آشوری را تالیف و إعراب را بوجود آورده است .

۱۱ ـ مارپالوس پارسائیا (پارسی) . یکی دیگراز نویسندگان سریانی زبان ایرانی الاصل و دوست نزدیك انوشیروان بود و کتاب چهار جلدش را درباره کلیسای ایران باو تقدیم کرد .

۱۲ ـ مارداديشوع ـ او ازبهترين اسقف‌های اعظم ایران بود و کتاب مفصل وجامعی درباره‌تاریخ مسیحیت‌نوشته است که مرجع مورخین دیگر شده است . مارداديشوع از دوستان نزدیك بهرام پنجم بوده وبهرام او را بسیار معزز و محترم میدانست زیرا در سمت مرزبانی خراسان خدمات زیادی بکشور کرده بود .

۱۳ ـ مارماروتا ـ او از فامیل‌های سرشناس شهر آنتیوخ بود وبعداً اسقف شهرخود وپزشك حاذق وسیاستمدار معروف ونویسنده مشهوری شد .

۱۴ ـ مارمیلیس ـ او در موقع تولد زردشتی واهل شهر زریك بود سپس کارمند عالیرتبه دربار شد . بعد از مسیحی شدن بمسافرت‌های طولانی پرداخت و کتب خطی زیادی از خود باقی گذارد وبالاخره بدستور شاه کشته شد .

روش اختصار اجازه آنرا نمیدهد که نام بسیاری از مولفین مشهورآشوری راکه چون ستاره فروزانی درآسمان ادبیات‌آشوردرخشیدندذکر کنیم ـ نکتهٔ جالب وجود چهار نویسنده ایرانی‌الاصل فوق‌الذکر است‌که بدین مسیحی در آمده وسه‌نویسنده دیگر که باپادشاهانی دوست بودند که‌آن

پادشاهان در فرصت‌های مختلف بآزار مسیحیان پرداختند. کمیت و کیفیت ادبیات آشوری در دوران ساسانیان شاهد و گواه این موضوع است که شاهان ساسانی زبان آشوری و پیشرفت و توسعه آنرا تحمل کرده‌اند. بنظر میرسد که هیچگونه دخالت و اعمال نفوذی در روش آموزش مسیحیت انجام نشده است.

فصل هشتم

حکومت اعراب در ایران

بطور کلی ما قصد داشتیم که بحث را منحصرا محدود به فرمانروایان اصیل ایرانی بنمائیم با پیشرفت زمان اعراب تمام خصائص ملی عادات ـ مذهب و عقاید اخلاقی خود را در ایران رواج دادند . این افـکار جدید بر رفتار و کردار مردم و فرمانروایان اثر کرده و گذشت زمان آنرا آشکار تر ساخت . بنابراین تصور میکنیم که نظری به حکومت اعراب و چگونگی اجرای اصول حقوق بشری در آنزمان ضروری باشد .

عربستان وطن اصلی نژاد سامی (که آشوریها نیز جزو آن بودند) عبارت بود از : صحرای وسیعی در مرکز

که سرزمینهای حاصلخیزی در اطراف آن قرار داشت. ساکنین آن قبایل کوچك و متعدد با سازمانهای اجتماعی بدوی بودند که دائما با یکدیگر در منازعه بوده و روزگار را با غارتگری بسر برده و به حیات دیگران و قانون احترامی نمیگذاشتند. از آنجا که زندگیشان به طبیعت نزدیك بود آنها نیز به روش‌های طبیعی ادامه حیات و تنازع بقاء عادت نموده و احساس مسئولیتی نمیکردند. عقیده بت پرستی و داشتن خدایان مخصوص هر قبیله سبب جدائی آنها از یکدیگر شده بود. در نتیجه توافق بین، شهر مکه کعبه و **معبد** مرکزی‌شده وقبایل مختلف هر کدام بتهایشان را در آنجا قرار داده بودند ماههای معینی از سال بزیارت اختصاص داده شده بود و منازعه در این ماهها قدغن و حرام گردیده بود. مواظبت و نگهداری از کعبه را به قبیله‌ای از مکه بنام قریش واگذار نموده بودند. در سال ۵۷۰ میلادی‌طفلی درقبیله قریش بوجودآمد بنام **«محمد»** که پدر و مادرش را در کودکی از دست داده و تحت تکفل پدر بزرگ و بعداً عمویش درآمد. وقتی محمد بزرگ شد کارهای تجارتی خدیجه را که از زنان متموله

عرب بود بعهده گرفته و چندی بعد با او ازدواج کرد .

محمد که شخص بسیار زیرك و با هوشی بود دریافت که هموطنانش از نظر فردی اجتمائی در شرایط سختی زندگی میکنند . روح کنجکاو او دنبال طرقی میگشت که آنهارا از این حال ترحم آور خلاص کرده و اوضاعشان را بهبودی بخشد . بالاخره وقتی که در سن ۴۳ سالگی نوری بر او آشکار شد دعایش مستجاب گردید. جبرئیل از جانب خداوند باو وحی نمود که از طرف خدای یگانه و بدون شریك به پیامبری برگزیده شده و باید رسالتش را به هموطنانش اعلام کند. این وحی مکرر باو اعلام و محمد را تشویق به عمل نمود. وظیفه او مخصوصا در ده سال اول کار سادهای نبود اما اعتماد به پیروزی نهائی یاس را از او دور نمود .

اعراب بت پرست زیرك و تیز هوش بوده ولی افق فکری محدودی داشته و در برابر عوامل خارجی بروشهای عجیبی واکنش نشان میدادند . راجع به موضوعاتی که با آنها ارتباط نداشت کنجکاو نبوده وبسهولت چیزی را باور

نمیکردند . آنها نسبتا جسور بوده و خطر را قسمتی از بازی زندگی میدانستند . اعراب بدوی بسیار حساس و زود رنج بوده و از توهین کننده بیرحمانه انتقام میگرفتند. در نظر آنها فروتنی و تواضع نشانه ترس و گناه غیر قابل بخشایش بود . بعلت دقت زیادی که جهت حفظ و نگهداری مذهب، عادات و رسوم قدیم بکار میبردند و وسواسی که در پذیرش عقاید جدید داشتند ، با هر اقدامی که بامور قبیله‌ای آنها خللی وارد میساخت مخالفت میکردند. تهدید بآینده و نوید به نعمت‌های دور برایشان بیمعنی بود زیرا آنها در « زمان حال» با خاطرات « گذشته » و بدون تصور «آینده» زندگی میکردند.

با چنین مردمی بود که محمد باید سروکار داشته باشد. او هرگز جرات و شجاعتش را از دست نداد زیرا صمیمانه به ماموریت خود معتقد و مطمئن بود که خدا با اوست . بنا براین او با تنها اسلحه اعتماد بخدا و تنها شعار « بجز او خدائی نیست » شروع به مبارزه کرد و بالاخره بر جهانی از موانع پیروز وموفق شد که قبایل مختلف ومخالف عرب را در زیر پرچم اسلام متحد سازد .

پس از پیروزی در اولین مرحله مبارزه به برخورداری از ثمرات آن تن در نداده و بـه مبارزه ادامـه داد . عشق سوزان او بخدا و اشتیاقی کـه به رفاه مردم داشت وادارش نمود که میدان فعالیت را وسیعتر نماید . او علاقمند بـه تاسیس امپراطوری اسلامی در زیر فرمانروائی اعراب بود . اما عمر او وفا نکرد که شاهد اجرای کامل آرزویش باشد زیرا در سال ۶۳۲ میلادی در سن شصت و سه سالگی فوت کرد .

در زمان حیاتش نسبت به غیرمسلمان تصمیماتی گرفته مقرراتی وضع کرد به کفار پیشنهاد شد کـه یا مسلمان شده یا بمیرند. اما به مذاهبی کـه کتاب مقدس داشتند مانند یهودیها ـ مسیحیان و بعدا زردشتیها اجازه داد شده کـه با شرایط مخصوص و معین بهمان دین قبلی باقـی بمانند . این شرایط عبارت بود از معافیت از خـدمات نظامی ـ معافیت از روش‌های مالیاتی اسلامی و غیره ولی جهت آنها جزیه مقرر گردید . قبل از اقدام به جنگ با ایران پیامبر رسولی نزد خسرو پرویز فرستاد و او و مـردم کشورش را باسلام دعوت کرد بموجب نوشتـه‌ای ا. ج . برون محتوی

نامه چنین بود « بنـام خداوند بخشنده مهـربان از محمد رسول خدا به خسرو هرمز. بدرستی ستایش میکنیم خدائی را که جز او خدائی نیست. اوست کـه محافظت کرد مرا وقتی که یتیم بودم ثروتمند کرد مرا وقتی کـه فقیر بودم ـ راهنمائی کرد مرا وقتی کـه گمراه بودم. فقط کسی کـه محروم از فهم و دانش بوده و بدبختی براو چیره باشد پیامی را کـه باو اعلام میکنم رد مینمایـد. ای خسرو تسلیم شو در این صورت در امان خواهـی بود و الا آماده جنگ بـا خدا و پیامبرش باش جنگی که پیامبر در آن تنها نیست »

در باره چهـار خلیفـه‌ای که بعد از پیامبر بخلافت رسیدند مطلب مهمی ذکر نمی‌شود جز اینکه عمر وابوبکر پدر زن و عثمان و علی دامادهای او بودند. بعلاو علی پسر عم او نیز بود. عمر بعد از تصرف سرزمین حیره که نزدیك کوفه قرار داشت بیشتر مسیحیان آنجا را به جزایر خلیج فارس کوچ داد. خلفا هرچند وقت یکبار معاهداتی با اهل کتاب منعقد میکردند.

ولی متاسفانه اصول و مقرراتی را که پیامبر اسلام و اسلاف نزدیکش راجع بغیر مسلمانان و مخصوصاً مسیحیان

وضع کرده بودند بوسیله فرمانروایان بعدی اسلام صادقانه اجرا نشد.

مقررات و ممنوعیت‌های جدید آنها را محدود و از بقیه اجتماع جدا کرده و چون مطرودین در قعر طبقات اجتماع قرار داد.

یزدگرد سوم پادشاه جوان وقتی به‌تخت نشست که قدرت ساسانیان بسرعت رو بزوال وسقوط امپراطوری قطعی بود. چنین مقدر بود که شاه تیره بخت شخصاً شاهد ازدست رفتن عظمت و افتخار ساسانیان باشد.

او جوان وشجاع و جسور بود و مأیوسانه در دشتها کوهها و بیابانها با دشمن جنگید او بادست خالی و ارتش از هم پاشیده بمبارزه ادامه داد ودر مقابل شمشیر خون‌آلود اعراب قدم بقدم عقب نشست تا سرانجام جان را بر سر این کار گذارد ولی هرگز تسلیم نشد و اعراب بیست سال جنگیدند تا توانستند بر ایران مسلط شوند. از سلسله بنی‌امیه فقط بذکر دو حکایت که نشانه تشویق وعلاقه عبدالعزیز یا عمر دوم بتوسعه اسلام است و ا. ج. برون آنرا از دوزی نقل کرده است قناعت میکنیم. یکی از آن

حکایت‌ها اینست که یکی‌ازسرداران نامه‌ای به‌خلیفه نوشت بدین معنی که اگر اوضاع بهمین ترتیب درمصر پیش برود تمام مسیحیان مسلمان شده و تمام درآمد مملکتی از بین خواهد رفت . عبدالعزیز پاسخ داد « اگر تمام مسیحیان مسلمان شوند امر بزرگ و مبارکی است زیرا خداوند پیامبرش را برای هدایت و ارشاد مردم فرستاد نه جهت جمع خراج ومالیات » . یکی از حکمرانان خراسان گذارش داد که ایرانیان این سرزمین جهت فرار از جزیه مسلمان شده‌اند ولی نمیخواهند ختنه بشوند عبدالعزیز جواب داد « خداوند محمد را فرستاد تا ایمان حقیقی در قلب مردم ایجاد کند نه آنکه آنها را ختنه نماید » . عبدالعزیز امور را از این نظر ساده تلقی میکرد که مثلا میدانست بالاخره فرزندان آنها در موقع خود ختنه خواهند شد ولی نسبت به غیرمسلمانان شدت عمل داشت وحتی آنها را مجبور کرده بود که جهت مشخص بودن لباس مخصوصی بپوشد .

عباسیان

اعمال ناحق در باره علی بن ابیطالب و جور و ستم

نسبت به فرزندان بیگناهش مخصوصاً امام حسین خشم مسلمانان ایران وعراق را برانگیخت. اهالی این دو کشور مخصوصاً ایران از پیروان متعصب علی و فرزندان او و حامیان سرسخت تشییع شدند. ممکن است شخص دلایل حق بجانبی جهت انتخاب عاقلانه مسلمانان ایران بیابد مثلا:

۱ ــ محمد علی را رسماً و بطور آشکار جانشین خود اعلام کرده بود.

۲ ــ منطقاً خلافت باید در خاندان علی و فاطمه که پسر عم و دختر پیامبر بودند باقی بماند.

۳ ــ عمر فاتح ایران طبیعتاً مورد تنفر و انزجار ایرانیان بود.

۴ ــ حسین شهید کربلا داماد یزدگرد و در نتیجه داماد ایرانیان بود.

از آنجا که امکان بوجود آمدن خلافت شیعه خیلی بعید بود ایرانیان از بذل جان و مال در راه سقوط سلسله اموی و بخلافت رسیدن عباسیان دریغ نکردند. عباسیان که هنر مملکتداری نداشتند اجباراً اداره امور

امپراطوری را بدست ایرانیان هنرمند و مجرب سپردند . افراد شایسته و صلاحیتدار ایرانی مانند خالد جعفر یحیی طاهر و غیره مشاغل مهمی بدست آورده و امور امپراطوری را با کفایت وشایستگی اداره کردند .

پ . ك . هیتی در کتاب « تاریخ سوریه » مینویسد « مهاجمین صحرا که ادب و فرهنگی را همراه خود بد سرزمینهای مفتوحه نیاورده بودند چون طفل دبستانی جهت کسب دانش در برابرملل تابعه زانو زدند » . بعلاوه همان مؤلف تذکر میدهد که وقتی صحبت ازفلسفه ریاضیات وطب عرب میشود مقصود علوم توسعه یافته ایست که ایرانیان ، مسحیان (آشوریها) و یهودیها بآنها آموختند . لباس دربار ساسانی با نشانهای طلائیآن لباس رسمی دربار شد . جشن های ایرانی نوروز ومهرگان در بغداد برگزار ــ آداب و رسوم ایرانی پذیرفته و غذاها و شرابهای ایرانی مطبوع و دلچسب گردید . زنها و دختر ایرانی ارجحیت یافته وآواز وموسیقی ایرانی دلنشین و مقبول شده وافکار وعقاید ایرانی مورد تقلید قرار گرفت . بنا بر این فرهنك و تمدن ایران خامی وخشونت زندگی بدوی اعراب را از بین برده وبآن

شکل و حیات تازه‌ای بخشید . تنها چیزی که اعراب بدنیا عرضه داشتند مذهب و زبان قابل توسعه آنها بود .

منصور (۷۵۴ - ۷۷۵ میلادی)

اولین اقدام عمرانی منصور ساختن شهر بغداد بود که ۱۰۰،۰۰۰ مرد بمدت چهار سال در آن کار کرده و ۵ ملیون درهم خرج برداشت . دومین اقدام عاقلانه او از بین بردن افکار برتری جوئی اعراب و تبعیضات نژادی بود . او اعلام کرد که تمام مسلمانان با نژاد ها زبانها رنگها و ملیتهای مختلف حقوق مساوی دارند تمام غیر مسلمانان مسیحی یهودی و زردشتی امپراطوری باید در رفاه وآسایش بوده و مذهب و رسوم آنها تحمل شود . منصور باایجاد مقام عالی وزارت که قدرت زیاد ومسئولیت اداره امورامپراطوری را داشت خلافت را بسلطنت تبدیل کرد وخالد برمکی پسر مسلمان شده یك کاهن زردشتی را به وزارت برگزیده و تربیت پسر بزرگش را به یحیی پسر خالد واگذار کرد .

جهل و بیسوادی اعراب بار غمی بردل منصور بود . جهت ریشه کن ساختن این نقص اجتماعـی و فرهنگی

اعراب منصور تمام مردان دانشمند و سرشناس امپراطوری را به دربار دعوت کرده و تمام تسهیلات ممکن را جهت آموزش اعراب برای آنها فراهم آورد. او مدیریت دانشگاه گندی شاپور را که انوشیروان تأسیس کرده بود و همچنین مدیریت تمام بیمارستانهای شهرفوق‌الذکر را به‌یك آشوری ایرانی بنام **بختایشوع اول** واگذار کرد. بعداً او را به بغداد خواست و درآنجا بختایشوع کتب طبی زیادی را از پهلوی وسریانی به‌عربی ترجمه کرد.

هارون‌الرشید (۶۸۶ - ۸۰۹ میلادی)

در زمان خلافت هارون‌الرشید قدرت واعتبار وشکوه امپراطوری بحد ترقی رسید ازنظر شهرتی که هارون‌الرشید در سخاوت و عدالت داشت بیشتر دولتهای خارجی مایل به‌ارتباط دوستانه با او شدند او خلیفه ادب دوست و دانش پروری بوده و به‌علمای تمام مذاهب آزادی داده بود که عقاید و نظریاتشان را بدون ترس از تعقیب و مجازات بیان کنند.

او نسبت به مذاهب دیگر مهربان بوده و سهولت

بیشتری جهت زائرین اورشلیم ایجاد کرد یك ایرانی آشوری دیگری بنام **یوحنا بارماساویه** که بعلت تبحر در زبان یونانی مشهور بود مأمور ترجمه کتاب های یونانی بعربی شد.

هارون الرشید با اسقف اعظم آشوری **مارطیماتیوس** اول دوستی صمیمانه‌ای برقرار کرده بود. آنها که در رأس دو مذهب بزرگ قرار داشتند عقاید یکدیگر را محترم شمرده و اغلب با یکدیگر درباره مسائل شخصی و اجتماعی مشورت میکردند نقل شده است که یکروز هارون الرشید درنهایت خشم وغضب زوجه‌اش زبیده را سه‌طلاقه کرد و بعلت علاقه زیاد بدزبیده تصمیم به برگرداندن زبیده گرفت، اما چون خلیفه اسلام و پیشوای مذهبی بود نمیخواست قوانین اسلامی را زیر پا گذارده و بدون محلل که بدان نیز مایل نبود زبیده را باز پس آورد. راه حلی که مارطیماتیوس پیشنهاد کرد این بود کـه خلیفه اجازه دهد زبیده مصلحتاً اسلام را ترك و مانند یك فرد مسیحی تعمید شود. با این عمل قوانین اسلامی دیگر شامل او نمیشود. بعداً او توبه

کرده ومجدداً مسلمان میشود وهارون میتواند بدون اشکال با او ازدواج کند ما ارزش شرعی این عمل را نمیدانیم ولی چنانکه از حکایت برمیآید این تدبیرمؤثر افتاده است خشم غیر منتظره بر برمکیها وآزار وقتل آنها اندوه وتأسفی بوجود آورد که تا زمان مرگ دست از گریبان هارون برنداشت. مسلمانان ایران خشم وعدم اعتمادشان راباطغیان و انقلاب در نواحی مختلف کشور بروز دادند. آنها از مأمون پسر دوم هارون طرفداری کرده و مأمون با قتل برادرش امین بجای پدر نشست.

مأمون (۸۰۹ ـ ۸۳۳ میلادی)

مأمون تمام توجهش را صرف تقویت فعالیت های فرهنگی در امپراطوریش نمود و تحصیل و مطالعه فلسفه و علوم را تشویق کرد. او در بغداد مؤسسه‌ای بنام « خانه دانش » تأسیس کرد که کتابخانه و رصدخانه‌ای نیز بآن وابسته بود. او تمام دانشمندان و استادان سه مرکزمعروف آموزشی یعنی گوندی شاپور نصیبین و هاران را به بغداد خواست. از دو دانشگاه آخر اولی مؤسسه مسیحی آشوری

و دومی مؤسسه غیر مسیحی آشوری بود . مأمون از آنها خواست که جهت پیشرفت فرهنگ عرب و ایجاد ادبیات وسیع عربی بـا یکدیگر تشریك مساعی نمایند . از بین استادان سرشناس و پزشکان مشهور و مترجمین شایسته کـه سهمی در ایجاد ادبیات عرب داشتند **ا . ج . برون** E. G. Brown در کتاب تاریخ ادبیات فارسی نام اشخاص زیر را ذکر میکند .

مسلمانان ایرانی

۱ ـ **ابن مقفع** مترجم مشهور فارسی بعربی .

۲ ـ **نوبخب** ـ تعداد کمی از افراد خانواده او بکار ترجمه پرداختند .

۳ ـ **بهرام ابن مروانشاه نیشابوری.**

۴ ـ **ابن وحشی** مترجم معروف کتاب های مربوط به کشاورزی.

۵ ـ **عمرو ابن بحرالجیض .**

آشوریهای ایرانی

۱ ـ **قوستالوکا** ـ این استاد بـر جسته در دوران

منصور زندگی میکرد . این شخص از مراجـع علم طب ستاره‌شناسی ریاضیات و زبانهای سریانی فارسی و عربی بود. بعلت فضل و کمال فوق‌العاده باو لقب « لقمان دانش » داده بودند . او حتی تا چهارقرن بعد از مرگش یکی ازمراجع علمی در ایران بود زیرا در اواسط قرن دوم هجری ناصر خسرو شاعر مشهور ایرانی درباره او می گوید « هر جاهلی که فرضیه‌ای را پیشنهاد می کند خود را چنان دانشمند وانمود مینماید کد گوئی قوستالوکاست » .

۲ ـ **خونین بار اسحق**ـ او درزمان مأمون زندگی میکرد و یکی از مراجـع بزرگ فلسفه و طب بود . او همچنین دانش وسیعی راجع به زبان هـای سریانی پهلوی یونانی و عربی داشت و کتب زیادی بعربی ترجمد کرد .

۳ ـ **اسحق بار خونین** ـ برادر زاده اولـی و از مترجمین زبردست زبان عرب است .

۴ ـ **ثابت بار قورا** ـ او نیز در زمـان مـأمون میزیست . او یکی از استادان عظیم‌الشأن زمان خود بود و دانش وسیعی راجع به طب فلسفه ستاره شناسی و ریاضیات

داشت . این شخص بعلت وسعت معلومات نزد خلیفه بسیار محترم و معزز بوده و مسئول اداره آکادمی بغداد گردید . او کوشش زیادی در ترجمه و تألیف کتب بکار برد و یکی از عوامل بزرگ تنویر افکار اعراب وتوسعه ادبیات آنها بود. ابن خلقان در باره ثابت چنین می گوید « فلسفه در بین ما مرده بود ثابت آنرا زنده کرد . آثار طب از بین رفته بود او آنها را ظاهر نمود . »

۵ ــ **اسحق بار خونین**ــ پسر شخص فوق الذکر و ازمترجمین با ارزش زبان عرب است .

۶ ــ **ابوحسن بارثابت** ــ یکی ازمؤلفین ومترجمین با ارزش بود و ۱۵۰ کتاب بزبان عربی راجع به طب فلسفه ستاره شناسی و ریاضیات از او باقی مانده است .

۷ ــ **سنان بار ثابت** ــ استاد بزرگ و طبیب معالج ــ المتقی بود .

۸ ــ **ابراهیم بار قورا** ــ یکی از اطبای مشهور دانشگاه و بیمارستان گندی شاپور بود .

۹ ــ **اسحق عبدالفرج** ــ او نواده ثابت بار قورا و مترجم سرشناسی بود .

۱۰ ـ یحیی بار بیتریك ـ مترجم کتب آریستوتل بود .

۱۱ ـ یوحنا ماساویه ـ او در دوران هارون‌الرشید زیسته و یکی از مترجمین بزرگ عرب بود .

دکتر **محمود نجم آبادی** در کتاب « تاریخ پزشکی ایران » صفات ۴۵۸ـ۴۶۰ لیست جامعی از پزشکان آشوری‌ـ ایرانی ذکر می کند که یا از مدیران و استادان دانشگاه و بیمارستان‌های گوندی شاهپور و یا دانشجویانی بودند که از آن مؤسسه مشهور کسب معلومات کرده بودند .

او بر حسب خانواده‌ای کـه این پزشکان از آنها برخاسته‌اند آنهـا را بسه دسته تقسیم می کند . بـا وجود تکرار مطلب ارزش دارد که این تقسیم بندی را ذکر کنیم.

الف ـ خانواده بخت ایشوع

۱ ـ بخت ایشوع اول یا بخت ایشوع بزرك ـ
او مدیر بسیار باکفایت و شایسته و همچنین طبیب بسیار با ارزش بود . وقتی اعراب برخوزستان مسلط شدند او بریاست کل بیمارستان های گندی شاپور و مدیر اداری

دانشگاه آن برگزیده شد و تا زمان مرگش در این سمت باقی بود.

۲ ـ گیورگیس اول بخت ایشوع ـ او مدیر بیمارستان‌های گوندی شاهپور بود که جهت معالجه منصور به‌بغداد خوانده شد و تا سنین کهولت در بغداد بود. او از خلیفه تقاضا کرد که اجازه دهد به ایران وطن اصلیش برگشته و در کنار اجدادش دفن شود. از او دعوت شد که اسلام را قبول کند ولی او امتناع کرده و اظهار داشت که ترجیح میدهد در کنار اجدادش بسر برد خواه در بهشت خواه درجهنم. سخاوتمندانه باو پاداش داده شد وبه گوندی شاپور برگشت.

۳ ـ بخت ایشوع دوم ـ او پسر شخص فوق‌الذکر وطبیب خصوصی مهدی هادی وهارون‌الرشید بود.

۴ ـ جبرئیل بخت ایشوع ـ او استاد دانشگاه گوندی شاپور و طبیب معالج امین و مأمون بود. و دومین شخصی بود که کتب طبی را بزبان عربی ترجمه کرد.

۵ ـ گیورگیس دوم ـ یکی از استادان سرشناس دانشگاه گوندی شاپور بود.

۶ ـ بخت ایشوع سوم ـ یکی از اطبای مشهور گوندی شاپور بود .

۷ ـ عبدالله جبرئیل بخت ایشوع ـ طبیب معالج المتقی بود .

۸ ـ یحیی بخت ایشوع ـ یکی از اطبای مشهور گوندی شاپور بود .

۹ ـ جبرئیل دوم ـ طبیب معالج عضدالدوله دیلمی بود .

۱۰ ـ بخت ایشوع چهارم ـ طبیب معالج مقتدر-بالله بود .

۱۱ ـ ابوسعید عبدالله ـ او پسر جبرئیل دوم و طبیب سرشناسی بود .

تمام این اطبای آشوری معمولا خودشان را گوندی شاپوری می نامیدند و ارتباط خود را با سرزمین اصلی و مدرسه‌شان حفظ میکردند .

ب ـ خانواده خونین

۱ ـ خونین بار اسحق ـ اروپائیان این شخص را

بنام یوهانیوس می‌شناسند . او طبیب ماهر ومتبحر در فلسفه بود وتحت نظر استاد مشهور ابن ماساویه تربیت شده بود .

۲ ـ ابو یحیی بار ماساویه گوندی شاپوری ـ اوچهل سال بسمت داروساز در بیمارستان‌های گوندی شاپور کار کـرد . او از دوستان نزدیـك فضل بن یحیی برمکی و همچنین طبیب خصوصی هارون الرشید بود .

۳ ـ ابن سرابیون ـ یکی از اطبای حاذق گوندی شاپور بود .

ج ـ اطبای آشوری دیگر گوندی شاپور

۱ ـ عیسی بار مشهد ـ طبیب مشهور و شاگـرد گیور گیس.

۲ ـ عیسی بار چهار بخت ـ یکـی دیـگر از شاگردان مشهور گیور گیس.

۳ ـ دشتك ـ زمانی او مدیر بیمارستانهای گوندی شاپور بود .

۴ ـ میخائیل دشتك ـ برادرزاده طبیب قبلی است.

۵ ـ سرگیس ـ یکی دیگر ازشاگردان گیور گیس

بزرگ بود واغلب در غیاب استادکارهای او را انجام میداد.

۶ ـ **شاپور بار سهیل** ـ یکی از اطبای حاذق ـ المتوکل بود.

اسقف و طبیب دیگری در دربار قباد و انوشیروان بود بنام **بازانس** که شخصاً ناظر کشتار مزدکیان بود.

بنا براین در دوران چهار خلیفه اول عباسی بیش از سی‌عالم وطبیب‌آشوری ایرانی وجود داشت که بیشتر آنها از استادان‌دانشکده گوندی‌شاپور وهمگی‌دانشجوی‌آن‌دانشگاه بودند. فقط خانواده تابت درحدود پنج استاد سرشناس‌داشت که همگی آشوری و بت‌پرست از شهر هران بوده و نسبت به‌عقاید مذهبی‌آشور قدیم تعصب زیاد داشتند. همین بت‌ـ پرستان هاران بودند که بیشتر از شخص دیگر فرهنگ و تمدن یونان که درآن تبحر داشتند به‌مسلمانان انتقال داده و استادان عالیمقام بسیاری را در بغداد تربیت کردند.

بموجب نوشته های ا، ج. برون « تمدن عباسیان در بغداد وارث دانش‌آشور بابل و ایران و هند و یونان گردید » وهمچنین« آشوریها (سریانی‌ها) بزرگترین ناقل فرهنگ یونان بشرق بودند در حالی که اعراب آنرا بغرب

برگرداندند » در حقیقت ملت های غیر عربی سازنده ادبیات عرب بودند .

المعتصم (۸۳۳ میلادی)

در زمانیکه حکومت این خلیفه نفوذ ایرانیان رو به تنزل گذاشت و جایش را به نفوذ ترك داد جهت دوری از محیط بغداد او تصمیم گرفت پایتخت جدیدی در سامره بنا کند. او یك صومعد مسیحی را در این ناحید ضبط وجهت مصالح ساختمانی شهر جدید فرمان بتخریب کلیساها و صومعدهای آشوری درسوریه داد. المعتصم اولین خلیفد عباسی بود کد سیاست عاقلانه اسلافش را رها کرد.

المتوکل (۸۴۶ ـ ۸۶۱ میلادی)

از ابتدای خلافت این شخص نشانههائی از تغییر کلی سیاست عباسیان هویدا گردید. در اثر نفوذ شدید ترکها و متعصبین سنی تغییرات اساسی در اداره امور امپراطوری شروع شد کد جهت مسیحیان و شیعه ها زیان آور بود . او ایرنیانی را که مناصب دولتی داشتند عزل وترکها را بجای آنها منصوب نمود .

المتوکل بطور وضوح تنفرش را از تشیع با فرمـان خراب کردن مقبره حضرت علی و پسرش امام حسین و شخم زدن و پاشیدن تخم خار و علف درآنجا جهت از بین بردن آثار و علائم و قدغن کردن زیارت آن مکانها نشان داد.

مسیحیان کـه بسیاری از آنهـا نزد اسلافش محترم بودند از خدمـات دولتی محروم اموال آنها ضبط و پزشك آشوری بنام بختایشوع بـه جزیره بحرین تبعید شد . او بشدت عمل خود را نسبت به مسیحیان ادامه داده و آنها را تقریبا از تمام حقوق اجتماعی محروم ساخت . او قوانین و مقررات سختی در باره مسیحیان وضع و اعلام کـرد کـه جزای متمرد مرگ است:

۱ ــ تمـام مسیحیان بایـد لبـاس زرد عسلی رنگ بپوشند.

۲ ــ بر روی سینـه علامتی برنگ مخصوصـی نصب کنند .

۳ ــ کلاهشان بشکل مخصوصی باشد.

۴ ــ کمر بندشان بشکل مخصوص باشد.

۵ ــ فقط بر قاطر یا دراز گوش سوار شوند.

۶ ـ زین و برگ و رکاب آنها چوبی باشد.

۷ ـ بـر سردر منـازلشان تصویـر شیطان را نصب کنند.

۸ ـ تمام کلیساهای نوبنیاد تخریب و یـا تبدیل بـه مسجد شود.

۹ ـ قبرها باید هم سطح زمین باشد.

۱۰ ـ حق اجتماع در معابر را ندارند.

۱۱ ـ علامت صلیب را در محـل آشکـاری قـرار ندهند.

۱۲ ـ خواندن و نوشتن زبان عربی جهت اطفال آنها قدغن شد.

۱۳ ـ اطفال آنها نباید تحت تعلیم معلمین مسلمان باشند .

۱۴ ـ ناقوس‌ها نباید بصدا درآیند.

۱۵ـ هرنوع تظاهر مذهبی مانـنـد مراسم تدفین و غیره ممنوع شد.

اینها و بسیاری دیگر از جدائی‌ها و محدودیت‌های غیر عادلانه اجتماعی خیلی شدیدتر و تعمدی‌تر از آنهـائی

بود که عبدالعزیز در سوریـه و مصر در حدود دو قرن پیش انجام داده بود اینها فقط میتوانست نتیجه تراوشات یك مغز بیمار و منحرف بوده و هیچگونه ارتباطی با تعلیمات عالیه اسلامی نداشته باشد. تقریبا در همان زمان بود کـه تعداد قابل توجهـی از آشوریهـای مسیحی بین النهرین بصورت مهاجر یا آواره خانه و دارائی را رها کرده و به مالا بار و تراوانکورد در هند پنـاه برده و تحت سرپرسی **توماس بارکانی** درآمدند. در آنجا آنها موفق به ایجاد اجتمـاع قابل توجهی شدند کـه امروزه تعـداد افراد آن در حدود ۳۰۰۰۰۰ نفر شده است . گفتـه شده است کـه در کلیسای سنت توماس در شهر مدرس صلیبی وجود دارد کـه بر روی آن خط پهـلوی نوشته شده است. جالب توجه این است که مسیحیان آشوری ایران صلیب را جهت آنکه یادگاری از سرزمین اصلیشان ایران داشته باشند باخود حمل کردهاند.

ایرانیان شیعه یا مسیحی چه بصورت معلم یا استاد مؤلف یا مترجم با صبرو بردباری جهت بارور شدن صحرای لم یزرع ادبیـات عرب کوشیدند . رنج پی گیرشان ادامه یافت تا وقتی که شاهد رشد دانهها وبه ثمر رسیدن آنها

گردیدند. سرنوشت بازیگر و طبع متلون اعراب ثابت کرد که قابل اعتماد نیست اعرابی که در دریای جهل غوطه‌ور بوده و جهت کسب دانش در برابر ایرانیان و آشوریها زانو زده بمحض دریافتن اینکه آنچه را که باید بیاموزند آموخته‌اند شروع به تغییر رفتار و تحقیر استادانشان نمودند. تاریخ بندرت شاهد چنین حق‌ناشناسی بوده است.

رفتار و کردار سایر خلفای عباسی بعد از متوکل نسبت به اتباع مسیحی تغییری نکرده و بهبودی نیافت. در نظر آنها فقط اعراب مسلمان حق برخورداری از حقوق بشری و آزادی اساسی را داشتند. بعدا خواهیم دید که این رفتار ادامه یافته و بصورت قانونی در سراسر سرزمینهای اسلامی درآمده واشتباهاً به تعالیم اسلامی نسبت داده شد. بنظر میرسد که آنها رفتار پیامبرشان را در مورد ملت‌های اهل کتاب فراموش کردند.

فصل نهم

حکمرانان مغول

امپراطوری عباسیان مانند سایر امپراطوریها بقدرت رسید و باقدمهای سریع پیشرفت باوج عظمت رسید وسپس ضعیف شده و بالاخره سقوط کرد . با ازدیاد ضعف و ناتوانی خلفای بغداد امیدهای خفته و نهانی ملیت خواهی در ایالات مردم مختلف ایران از نو برانگیخته شد . تعداد معینی ازآنهاسعی کردند که ایالات نیمه مستقلی برای خود ایجاد کنند . در شروع قرن یازدهم میلادی سلجوقیها بقدرت رسیده و بر ایران و کردستان حکومت کردند . سلجوقیها هرچند خلیفه را قبول داشتند ولی در ناحیه خود خود مختار بودند .

طغرل‌بیک که سنی بسیار متعصبی بود تمام فرقه های غیرسنی اسلام از جمله شیعه را آزار داد . وضع مسیحیان اگر بدتر نبود بهتر هم نبود . محدودیت هـای اجتماعی کـه بوسیله المتوکل ایجاد شده بود بشدت ادامه یافت . صومعه ها ویران و کلیساها تبدیل به مسجد شد . درمقایسه با او آلب ارسلان نسبت به تابعین مسیحی بسیار مهربان و ملایم بود . آلب ارسلان به‌پاکی و درستی مسیحیان مطمئن بود باینجهت بآنها اعتماد کرده ومشاغل با مسؤلیت دولتی را بایشان واگذار نمود.

در این زمان مسیحیان بطرزوسیعی در ایران و بین‌النهرین پراکنده بودند. درایران مسیحیان در کوهستانهای کردستان جلگه رضائیه ـ شاهپور ـ مـراغه ـ سلدوس ـ میاندوآب ـ رواندوز ـ اشنوك ـ قوچـان ـ مکران ـ سنندج ـ خوی ـ تبریز ـ مازندران ـ هرات ـ بلخ ـ بخارا ـ سمرقند ـ نیشابور ـ طـوس ـ شیراز ـ بندر عباس ـ خـوزستان و جزائر خلیج فارس مانند خارك ـ بحرین ـ سکونت داشتند دربین النهرین آنها در دشت موصل اربیل ـ کرکوك ـ سلیمانیه ـ بغداد ـ حیره ـ خاران ـ بصره ـ ادسا ـ

نصیبین و دیار بکر اقـامت داشتند همچنانکه امروزه در ایران ـ عراق ـ امریکا ـ روسیه ـ اردن ـ سوریه ـ لبنان وترکیه سکونت دارند.

در سال ۱۱۹۲ میلادی درقصرسلطنتی مغولستان طفلی متولد شد بنام چنگیز. گفته شده است که در موقع تولد چنگک های بسته این طفل پر از لخته خون بود. چنگیز وقتی بسن رشد رسید مردی شد با اراده آهنین قلبی‌ازسنك وتمایل بسیار بخونریزی. پس از تصرف تمام سرزمینهای مغولستان سپاهش بهرجا که سرنوشت اراده کرد رهسپارشد. طوفان عظیم وسهمناك این وحشیان درنده خو بسوی ایران حرکت و تمام آبادی و سرسبزی مسیرخود را نابود کرد. آسمان صاف و درخشان ایران را ابرتیره‌ای که از سوختن شهرها برمیخاست فراگرفت وزمین‌آنرا خون اطفال‌بیگناه رنگین ساخت. چنگیز با شمشیر و اسب بآنجا وارد بـا کاروانهای بزرگی از ثروت و اموال غارت شده خـارج و ایران ویرانی را بجا گذارد.

ایلخانان مغول

هلاکوخان نوه چنگیز. بعد از تخریب وحشیانه

سازمانهای اجتماعی و اقتصادی ایران که بوسیله پدربزرگ او در ایران ایجاد شده بود امنیت وآرامش نسبی برقرار و شهرمراغدرا بپا یتختی انتخاب نمود وقتی که درهمدان بود رسولی نزد خلیفه فرستاد و تسلیم بدون قید و شرط او را خواستار شد ولی خلیفه امتناع کرد . پس در سال ۱۲۵۸ میلادی هلاکوخان بغداد را تصرف ودستور داد که بمدت یکهفته اهالی آنجارا قتل عام نمایند. دراین مصیبت عظیم ۸۰۰،۰۰۰ نفر کشته شدند. بنظرمیرسد که وضع مسیحیان در نتیجه اقدامات زن مسیحی هلاکوخان تا حدود زیادی بهتراز وضع مسلمانان هموطنشان بوده است . اتفاقاً بیشتر همسران ایلخانان مغول مسیحی بودند . سر گوتای خاتون زن چنگیز ، دوغوز خاتون زن هلاکوخان، طاووس خاتون زن آباکاخان، گوتای خاتون زن ارغون‌خان مسیحی بودند . این خاتون‌ها شاهزاده خانم‌های چینی بودند که جد آنهادر زمان ساسانیان در نتیجه فعالیت مبلغین آشوری ایران مسیحی شده بودند . آنها متعلق بهمان فرقه مسیحیت ایران یعنی نسطوری بودند . بدینجهت شاهزاده خانمها ازنفوذ بر شوهران استفاده واوضاع راجهت مسیحیان مساعد ومناسب

نمودند.

این ملکه ها هر کدام بنوبه خود در قصر سلطنتی نمازخانه کوچکی ایجاد و کشیش هارا جهت برگزاری مراسم مذهبی دعوت کردند. رفت وآمدهای مکرر و آزاد در قصر سلطنتی و تماس با اعضای دربار ایجاد دوستی و صمیمیتی کرد که بنوبه خود قلب منجمد مغولها را گرم و خشونت آنها را بد نرمی تبدیل نمود. بتدریج ایلخانان نسبت به سایر مذاهب مخصوصاً مسیحیت مهربان شده و پیشوای مسیحیان اغلب بحضور ایلخان رسیده و کمک‌های مالی دریافت و حتی به مسیحیان اجازه تبلیغ مغولهای بت پرست داده شد.

درهمین زمان یك مسیحی ایرانی بنام یوحنا مظفر از شهر تبریز فرستاده شد تا از مسیحیان ایران بازدید نماید. بعد از رجعت او گزارش داد «دراین سفرمن ازشهر های مازندران - هرات نیشابور وطوس دیدار وبه اجتماعات بزرك از مسیحیان نسطوری برخورد کردم که دراین نواحی برای مدت طولانی سکونت داشته‌اند. آنها کتابهای‌مذهبی زیادی بزبان سریانی داشته که برایشان قابل استفاده نبود

زیرا بعداً از مرگ پدران ـ اطفال آنها زبان اصلی خود را فراموش کرده و بزبان فارسی صحبت می کردند. آنها تقاضا کردند که کتابهای مذهبی بزبان فارسی برایشان بفرستم. برای من بسیار مشکل بود که چهارسرانجیل را ترجمه کنم بنا بر این کتاب **دیاتسرون** را که بوسیله تیتیانوس (۱۷۰ میلادی) یک آشوری ایرانی نوشته شده است ترجمه وچهار نسخه تهیه نمودم. یك نسخه‌را به‌مازندران یکی‌را بهرات و سومی را به صومعه مارسر گیس در نیشابور وچهارمی را به مفتخر الشباب امیر بیك ابن طوغارس (مسیحی دیگری) فرستادم که آنرا به دیر مقدس سناباد وطوس بفرستد. این نمونه کوچك از دلایل بسیاری است که اجتماعات آشوری در نواحی جدا از هم ابتدا زبان مادری را فراموش و بعداً اعتقاد مذهبی را ازدست داده وبا محیط یکرنك شدند.

بسیار با ارزش است که شرح دقیق مسافرت دونفراز راهبین مسیحی چینی را که تصمیم به زیارت اورشلیم گرفته بودند ذکر کنیم. این حکایت مفصلا در کتاب (سرگذشت ماریاباالهسوم) تألیف حیمز.ا. مونتگمری نوشته شده است. در این مسافرت مشکل طولانی اجتماعات مسیحی که بوسیله

مبلغین ایرانی بوجود آمده بود از آنها پذیرائی کردند . این دو راهب بالاخره بایران رسیده و برای مدتی در صومعه‌ای در شهرطوس اقامه کردند . سپس به مراغه رسیده و موفق به‌پابوسی (اسقف اعظم ایران ماردینخا شدند . چون راه اورشلیم امن نبود در صومعه ای واقع در موصل سکونت گزیدند .

در دوران سلطنت اباکاخان (۱۲۸۱ میلادی) **ماردین‌خا** - پیشوای مسیحیان ایران فوت کرد. اسقف‌ها و بزرگان مسیحی باقرار قبلی یکی از راهبان چینی را بسمت اسقفی اعظم ایران و بین النهرین بنام **ماریاب اله سوم** انتخاب کردند . این اقدام دیپلوماتیك یعنی انتخاب فردی ازنژاد مغول به ریاست مسیحیان ایران ثمرات منظره‌ای ببارآورد وایلخان ودربار او از این انتخاب مسرور شدند . اباکاخان و زوجه مسیحی او مراحم زیادی در حق او بجا آورند. دریك ضیافت بزرگ خان مغول‌جای خود را برسم افتخار به اسقف اعظم داد . باو همچنین چتری داده شد که در بین مغولها علامت شاهزادگی است و فرمانی که شغل جدیدش را استحکامی می‌بخشید . به علاوه به اسقف اعظم

کمك مالی شد تا دو کلیسا در مراغه بنام مارسرگیس و مارنارسی بنا کند و همچنین سالیانه مبلغ ۳۰۰،۰۰۰ دینار جهت مخارج کلیسا و بنای کلیسا های جدید مقرر گردید . این دومین باری است کـه آشوریها جهت خوشنودی شاه خود تغییر روش دادند . بار اول آنها مذهب قبلی را کنار گذارده و برای خوشنودی پادشاه ساسانی فیروز کیش نسطوری را قبول کردند و این بار اسقفی از نژاد مغول را برگزیدند تا ایلخان را خوشنود گردانند .

در زمان حکومت ارغون‌خان در۱۲۸۴ میلادی پاپ دو راهب را به‌دربار ایلخان واسقف اعظم جدید نسطوری فرستاد . در مـراجعت ایشان ارغون خان و اسقف اعظم پیغام هائی به پاپ و پادشاه انگلستان و فرانسه فرستاده و کوشیدند که اتحادی در برابر ترکها و مملوکهای مصر بوجود آورند . ایلخان قول داد که اگر او را در گرفتن اورشلیم یاری کنند او ومغولها مسیحی خواهند شد. غربیها آنقدر تردید کردند که ارغون فوت کرد وجانشین او یعنی پسرش غازان‌خان مسلمان شد. بنا براین اسلام بتدریج‌قدرت از دست رفته را بازیافته و مـذهب رسمی ایران گردید .

مراحم وامتیازاتی که به مسیحیان واگذار شده بود ازبین رفته و جای آنرا محدودیت و محرومیت مشهور متوکل گرفت. بقیه‌ایلخانان دربسیاری ازمواقع نسبت‌به مسیحیان ضدیت نشان دادند.

در ۱۳۸۱ میلادی تیمورلنك درصحنه سیاست ایران ظاهرشد. چون اومسلمان بود امکنه مقدس وزیارتگاههای اسلامی درامان بودند ولی تمایل او به قتل و خونریزی و عدم رعایت حق حیات‌انسانی بقدری بود که هنوز نظیرآن دیده نشده‌است‌آشوریهای ساکن اربیل وتاگریت دهها‌هزار قربانی داده وآنهائی که در رضائیه و سلماس ساکن بودند جهت حفظ جان خود به کوههای کردستان فرار کردند. بسیاری از هنرمندان وصاحبان حرفه از جمله آشوریان به سمرقند جهت مقاصد ساختمانی کوچ داده شدند.

کشتار های مغول و تارتار تنها محدود به هدر رفتن جان انسانها نشد بلکه کارهای با ارزش علمی و ادبی که با کوشش و زحمت بسیار حاصل شده و عباسیان و ایرانیان بدقت از آنها مواظبت می کردند خراب شده و طعمه‌آتش گردید. ادبیات‌آشورنیزهمان سرنوشت راداشت.

تعدادمؤلفین و کتابها بمقدار زیادکاهش یافته وازآن‌دوران فقط چند نویسنده با استعداد زیر قابل ذکراست :

مار گریگوریوس ابوالفرج ابن عبری (۱۲۲۶ – ۱۲۸۶میلادی): او بهترین نویسنده سریانی‌قرن سیزدهم بوده وبیشترزندگیش را درموصل بسربرد و درمراغه فوت کرد. او تألیفات زیادی بزبان عربی وسریانی دارد . مشهورترین آنهاعبارتند از: تاریخ دولتها بزبان عربی وسریانی. بعلاوه او مورخ با استعداد وستاره‌شناس وطبیب مشهور ودستوردان بسیار با ارزش بود .

مار ابدیشوع سبا – دو کتاب مشهور اوعبارتند از بهشت عدن ومروارید .

مار گیوارگیس‌وردا – آثاراو بیشترازنوع اشعار مذهبی است .

مارابد یشوع ایلامی – او گوندی شاپوری بوده و راجع به الهیات کتاب نوشت .

مارشلیمون بصره – یکی ازمشهورترین کتابهایش (زنبور) است .

رابان یوحنابارزبعی – اودستوردان مشهورومترجم

زبردست کتابهای یونانی مانند اریستوتل بود .

خمیس بارکوداخی – شاعرمشهور .

سعی در برسی چگونگی اجرای اصول حقوق بشری وآزادی اساسی بوسیلد مغولها وتاتارها اتلاف وقت است . آنها نه قلبی داشتند کـه حرمت حیات انسانی و مقام آنرا درك کنند ونه‌فهمی کـه بدانند انسان در هروضع و مقامی صاحب حقوق ومزایائی است .

فصل دهم

سلسله صفوی

صفی الدین اردبیلی مؤسس سلسله صفویه شیخ یا رئیس فرقه تقریباً سیاسی و اخوت مسلکی بود که ظاهر مذهبی داشت. صفی‌الدین بوسیله عده زیادی از افرادی که درویش‌های دوره گرد وازهواداران سرسخت علی(ع) بودند و علاقه زیادی به فرقه شیعه و شهدای آن داشتند، تقویت شده بود. این شخص با تبلیغات منظم در دهات و قصبات بطورغیر مستقیم ایجاد محبوبیت جهت خود وهمچنین تولید نفرت نسبت به سنی ها بطورکلی و عثمان ها بطور خصوصی نموده بود. محرك اصلی وسیاسی این اقدامات وسیع تمایلات جاه طلبانه سلطان عثمانی به‌ایجاد امپراطوری عثمانی تحت

نفوذ ترکها و چشم طمع بایران بود . رباعی زیر از شیخ رضای کرد ومربوط باین موضوع است :

بشکست عمر پشت هژبران عجم را
بر باد فنا داد رگ و ریشه جم را
این عربده بر غضب خلافت زعلی نیست
با آل عمر کینه قدیم است عجم را

شیخ حیدر (۱۴۵۶ .. ۱۴۸۳ میلادی)

نواده شیخ صفی‌الدین در سراسر ایران طرفداران سرسختی داشت . او با مارتا دختر اوزون حسن رئیس آق قوینلو که دختر شاهزاده خانم یونانی بنام کاترینا بود ازدواج کرد . او از ترکمانان پیروانش سپاه کوچکی تشکیل داد و کلاه قرمزی که دوازده تکه بنشانه دوازده امام داشت جهت آنها ترتیب داد . این سپاه را بعلت کلاه قرمزشان قزلباش می گفتند . شیخ حیدر با وجود داشتن زنی که اصلش مسیحی بود بهداشتن تمایلات ضد مسیحی معروف شده واین احتمالا بعلت اختلافی بوده است که بین او و پدرزنش وجود داشته است .

شاه اسماعیل

بعد از کشته شدن شیخ حیدر بدست شروانشاه سه پسر او تحت حمایت دائیشان سلطان یعقوب پسر اوزون حسن درآمدند. سلطان یعقوب بخاطر مادرشان که خواهر او بود آنها را به استخر فرستاد. اسماعیل پس از نجات از زندان به گیلان رفت و وضع خود را با سازمان دادن به سپاه تحکیم بخشیده وموفق بدبیرون راندن ترکها و ازبکها از باکو وتبریز گردید.

او درسال ۱۵۰۲ میلادی (۹۰۶ هجری) تاجگذاری کرد ودر این زمان ۱۵ ساله بود. ازآنجا که شاه اسماعیل ازپیروان متعصب علی وخاندانش بود با وجود تهدید سخت اجتماعات سنی تبریز مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران کرد. او درود به‌علی و لعنت به‌سه خلیفه اول را در نماز های روزانه وارد کرد. شاه اسمعیل فرقه دیگری از اسلام را بجز شیعه تحمیل نکرده و این مذهب را بقدرت شمشیر چون خاری درچشم عثمانی‌ها فرو کرد. شاه اسماعیل بصورت زیبا در رفتار فریبنده ومهربان وسخی در جنگها شجاع و

متهور و سختگیر در عقاید مذهبی بسیار متعصب و مستبد بود . شاه اسمعیل بدین ترتیب دست بدو جنگ زده بود . یکی داخل در برابر مخالفین مذهبی و دیگری خارجی در برابر دشمن مقتدری چون ترکهای عثمانی. جنگهای ایران وعثمانی بیش‌از دوقرن دوام یافت .

شاه عباس کبیر (۱۵۸۷ - ۱۶۲۹ میلادی)

از ۵۳ سال سلطنت طولانی شاه طهماسب چیز مهمی قابل ذکر نیست . در باره او گفتند شده است که شاه مهربان وسخی بوده است . بهر جهت اگر صفات فوق را هم نداشتند شرور وظالم هم نبوده است .

شاه عباس وقتی بسلطنت رسید که ایران طعمه ضعف و اغتشاش شده بود . او با اراده آهنین و تصمیم خلل‌ناپذیر در صدد از بین بردن نفوذ خارجی و راندن سپاهیان بیگانه برآمد . بعد از تأمین صلح و آرامش داخلی و ثبات اوضاع فعالیتش را صرف ساختن راهها جهت رونق تجارت نمود . شاه عباس برای خود قصری در اصفهان بنا کرد و چون به استعداد کشاورزی ارمنی‌ها و استعدادشان در صنعت پی برده

بود بسیاری از آنها را به اصفهـان کوچ داده و در جلفا سکونت داد و قدغن کرد که کسی متعرض و مزاحم آنها نشود .

مراعات حال غیر مسلمانان و تحمل آنان ، ایجاد عدالت برای همه و کوشش خستگی ناپذیرش جهت رفاه و بهبودی وضع ملت سبب شد که باو لقب (شاه عباس کبیر) داده شود .

شهرت او عالم گیر شد ، تقریباً تمـام کشور های اروپائی جهت جلب نظر او رسولان و سفرائی بمنظور های تجارتی و یا اتحاد مخصوصاً در برابر ترك های عثمانی که پیشرفت آنها در اروپا امنیت آنها را بخطر انداخته بود و تنها امید آنها ایجاد اتحاد و یگانگی با ایرانیان مقتدر بود باصفهان فرستادند .

شاه‌عباس درخواست پاپ را محترم شمرده و به کشیش های کاتولیك اجازه داد که بایران وارد شده و به مسیحیان (آشوریان) درساختن کلیساها ومدارسی درتبریز ـ رضائیه ـ اصفهان بندرعباس و شیراز و خوزستان حتی درتفلیس کمك کنندکلیسای بزرگی در رضائیه بنام سنت ماری ساخته شد

در زمان شاه سلطان حسین به مسجد تبدیل و باسم مسجد-الخاتم نامیده شد .

شاه عباس از گزارشاتی که از غارت و کشتار دائمی مسیحیان بوسیله کردها می‌رسید ناراحت بود و بتمام رؤسای کرد فرمان‌هائـی فرستاد که از آزار مسیحیان همسایـه خودداری کنند .

شاه سلطان حسین (۱۶۹۴ ـ ۱۷۹۴ میلادی)

این پادشاه صفوی فوق‌العاده ضعیف‌النفس بوده و در زمان او درباریان وخواجگان حرمسرا برمملکت حکومت می کردند . او بعلاوه بسیار متعصب بوده و تمام وقتش را صرف دعا و قرائت قرآن می کرد . در زمان او افغان ها بایران حمله کرده و شاه سلطان حسین سلطنت را بافغان‌ها واگذار کرد .

نادرشاه بعد از پاك ساختن ایران از افغان‌ها و از بین بردن یاغیگری ها در زمان جنگ ترکها و روسها با اقدامـات دیپلوماتیك روسها را مجبور کرد که باکو را بایران باز گردانند . نادرشاه در ۱۷۳۶ میلادی بعنـوان

پادشاه ایران تاجگزاری کرد. او مخالف نفوذ خارجیان در ایران بوده و کشیش، هائی را که در زمان شاه‌عباس بایران آمده بودند بیرون کرد. او همچنین تعداد زیادی ازآشوری های رضائیه را خراسان کوچ داد وجای آنها را به طایفه های افشار وخلخال داد.

در زمان جنگ ایران و ترک آشوری های ایران خسارت بسیار دیدند زیرا محل سکونت آنها دائماً دست بدست می‌شد. ترکهای عثمانی از هر چه که ترکی نبود ذاتاً متنفر بودند وتا آنجا که به‌آشوری‌ها مربوط است این تمایل را بروز دادند. در ایران قوانین معروف محدودیت مسیحیان بقدرت خود برقرار بود. مسیحیان خود را جدا از اجتماع وفراموش شده حس می کردند. باآنها مثل مردم خارجی و اجنبی که سرنوشت آنها را باین سرزمین انداخته است رفتار می‌شد. آنها را رعیت نامیده در املاك اربابان زراعت کرده و حقی در مالکیت اموالشان نداشتند. آنها فقیر و جاهل بودند بدین جهت نه مدرسه‌ای داشتند نه هنر و ادبیاتی. ما قبول داریم که ظلم و کشتاری که در باره سنی‌ها انجام گرفت نسبت به مسیحیان انجام نگرفت ولی

مسیحیان هم آزادی اجتماعی نداشتند . تأمین جان و مال همه ایرانیان دستخوش هوس حکمرانان گردید. تحمل زبان و عادات ملتهای تابعه هر چند که محدود شد ولی در آن دخالتی نشد .

فصل یازدهم

سلسله قاجاریه

در این دوران از تاریخ طولانیش ، ایران با بلا ها و مصائب بیشماری روبرو شد . مانور های سیاسی بعضی از قدرت های اروپائی چنان نیروی فرمانروایان این‌سلسله را بخود مشغول کرده بود که کنترل اوضاع داخلی مشکل و فساد واغتشاش بر سراسر مملکت حکمفرما گردیده بود .

فشار دائم‌التزاید از خارج وتوطئه وتحریکات داخلی مارا مجبور به از دست دادن بعضی از ولایات و تسلیم آن بهمسایه شمالی کرد وپیشرفت سپاهیان ایران درسمت هرات با ممانعت و مداخله سپاهیان خارجی در جنوب رو برو و متوقف شد . ناتوانی فرمانروایان درجلو گیری ازمداخلات

خارجی ها ، در داخل مملکت به ضعف و ناتوانی و سستی فرمانروایان کمك کرد . این وقایع کسانی را که مقاصد و افکار جاه‌طلبانه نامشروع را درسر می‌پروراندند تحریك کرده وسبب بروز اغتشاش وطغیان مخصوصاً در ایالات دور دست گردید . ازطرف دیگر وضع زند گی بسیاری از افراد ملت رقت‌انگیز وپریشان شده بود ـ سیستم فئودالیته قدیمی صاحبان زمین زارعین ایران را که ستون فقرات اقتصاد بودند ضعیف کرده و بحال برده و بنده درآورده بود . آنها مجبور بودند که برای ادامه زند گی به‌صاحبان اراضی‌تکیه و از حمایت‌آنها برخوردار شوند . زارعین بجز زند گیشان صاحب چیزی نبودند که واقعاً آنرا‌آن خود بدانند. قطعه زمین سنگلاخ و پر ازخاری که با مشقت و با دستهای خود در آن زراعت می کردند بآنها تعلق نداشت و بـا هوس ارباب یا تلون مزاج نوکران او اخراج می‌شدند کلبه های تاریك و فاقد شرائط بهداشتی را که از خاك و با دستهای خودشان ساخته بودند مال آنها نمی‌دانستند . غلات محصول کارمشقت‌بارآنها که با وسائل اولیه کشاورزی تهیه می‌شد و حتی گاهی برای شخم کردن بجای اسب وسائل را بر گردن

خود می بستند به‌دیگری تعلق داشت. زارعین ایران نه استراحت داشتند و نه مزه‌آسایش را می‌دانستند. آنها رنج برده وشکنجه می‌دیدند تالقمه نانی جهت سد جوع بیابند. پای پینه بسته آنها کفششان بود و بدن نیمه عریانشان را لباسهای خشن دست بافت خودشان می‌پوشانید. آنها قرنها بیل بدست با پیشانی عرق‌آلود و شانه دردمند و دل پر اندوه وچشم پرآب زندگی کردند. آنها امیدی به‌بهبودی اوضاع نداشتند زیرا هرگز روز بهتری ندیده بودند. جزخدا کسی نبود که آنها را تسلی داده ویا بآنها کمك کنند. آنها بافقر بدنیا آمده با پریشانی زندگی کرده و با بیچارگی از دنیا می‌رفتند. وضعیت آشوریهای ایرانی از این نیز بدتر بود. خداوند قادری که آنها تمام رنجهایشان را با او در میان می گذاشتند گواه رفتار غیرانسانی مردم نسبت به‌برادرانشان بود و بالاخره دست توانایش را دراز و کورش دیگری را جهت‌آزادی مردم از اسارت وبندگی بوجود آورد. درباره این کورش دیگری دوم ناجی تیره‌بختان در فصل دیگر گفتگو خواهیم کرد.

بعد از مرگ کریمخان زند آغا محمد خان مؤسس

سلسله قاجاریه

سلسله قاجاریه فقط سه سال سلطنت کرد و پس از او برادرزاده‌اش بجای او نشست.

فتحعلیشاه (۱۷۹۶ - ۱۸۳۴)

درطی سلطنت طولانی این پادشاه بود که ایران میدان کشمکش سیاست‌های اروپائی شد. تحریکات و حیله گری فساد و رشوه بازی از وسائل معمولی این سیاست ها بود. در دنباله اغتشاشات پایتخت بیقراری و بی‌نظمی در ولایات مخصوصاً آذربایجان کـه قبائل یاغی کرد علت اصلی آن بودند بروز کرد. حملات بدهات شغل معمولی و سر گرمی کردها شد. حملات آنها به‌دهات آشوری در کوهستان ها اغلب دفع می‌شد اما آنها که در اطراف شهرها ساکن بودند از مسیحی و مسلمان دائماً در معرض غارت قرار داشتند. شهرهای رواندوز ـ اشنوك ـ سلدوز ـ مراغه ـ مکران و غیره شاهد حملات مکرر کردها بودند. جسارت و طغیان های طوائف کرد مورد اعتراض دولت قرار گرفت وفتحعلیشاه با سپاه بزرگی به‌آذربایجان رفته وخوی و مراغه و رضائیه را از آزار کرد ها رهائی بخشید. در رضائیه او با دختر

آشوری بنام پری که دختر بنیامین ازقریه‌دیگالا بود ازدواج کرد . او همچنین دو فوج از آشوریها ترتیب داد تا یکی ازآنها سرحد ایران وترك را محافظت و از غارتگری های کردها جلو گیری کند و دیگری را گارد سلطنتی کرده و باخود بتهران برد .

در طی جنگهای ایران و روس (۱۸۲۶ میلادی) آزار آشوری های مسیحی باتهام هم مذهب بودن با دشمن مملکت شروع شد درحالی که علت اصلی این وقایع خوشرفتاری حکمرنان نسبت به آشوری ها بود که سبب تحریك احساسات گروهی از مردم محلی گردیده بود . شهر های رضائیه وسلماس صدمه زیادی نخوردند اما دهات آنها غارت و زنهای آنها باسیری برده شدند . فتحعلیشاه مانند شاه عباس به‌مبلغین خارجی اجازه داد که به ایران وارد و و مسیحیان را در امور مذهبی کمك کنند . اولین دسته مبلغین پروتستان درسال۱۸۲۹ ازآمریکا به‌رضائیه وارد شده و ده سال بعد کشیش‌های‌کاتولیك فرانسوی نیز بآنجاآمدند. در ۱۸۸۴ مأمورین کلیسای انگلیس در آنجا ساکن و در ۱۸۹۴ کشیش های ارتدکس روسی نیز وارد

شدند . شخص تعجب می کند که علت جاری شدن این خیرات و مبرات چه چیز بوده است درحقیقت محرك آنها تبلیغ انجیل بین مردمی کـــه تاریخ درخشانی در مسیحیت داشتند نبوده است . همین مردم بودند که مسیحیت را در شرق نزدیك میانه و دورانتشار داده بودند . منظورآنها نیز نمی‌توانست ایجاد اتحاد بین مسیحیان وتقویت‌کلیسای قدیم ایران ومشرق‌باشد زیرامسیحیان دراعتقادواتحاد قوی بودند. هرچند که‌آنرا بزبان نمی‌آوردند .آنچه ما میدانیم اینست که بعد از ورود این چهار دسته مبلغ خارجی از مملکت های مختلف‌کلیسای قدیم که مانند صخره عظیم مدت هشت قرن در برابر طوفانها مقاومت کرده بود بسرعت نیرویش را از دست داده ضعیف و ناتوان گردید . این عمل را دشمنان مسیحیت یعنی زردشتیها ومسلمانان انجام ندادند زیرا آنها خیلی‌قابل‌تحمل‌تراز کلیساهای غربی‌بودند بلکه همین کلیسا های‌غرب بعنوان کمك‌آخرین نیروی مسیحیان ایران را از بین بردند.

این‌مبلغین زیرك خارجی‌بسختی کوشیدند که‌نسطوریان جاهل و بیچاره‌را بوسیله باز کردن مدارس وساختن کلیساها

وحتی کمك مالی بآنها که مایل بودند بخود جلب کنند. طولی نکشید که دربین مسیحیان متحد نسطوری نشانه های جدائی وترك مذهب آشکارشد. بزودی هر کدام ازاین چهار دسته مختلف یك «ملت باشی» انتخاب کردند که واسطه بین چهار دسته مبلغ و دولت بود. این وضعیت که ظاهرا جهت افراد مسیحی مناسب ومفید بود مخفیانه با مخالفت و نارضایتی دولت ازمسیحیان بی گناه ایرانی روبروو بعدهاسبب مجادله و کشمکش شد.

محمد شاه (۱۸۳۴-۱۸۴۸)

محدودیت‌های معروف اجتماعی ومذهبی المتوکل تا حدودی درزمان این پادشاه قدرت خود راازدست داد. در ۱۸۴۲ مبلغین کاتولیك فرانسوی اجازه یافتند که مدارسی را در دهات مسیحی رضائیه باز کنند. در این باره ملك منصور میرزا که احتمالا عموی شاه بود فرمانی صادر کرد باین‌مضمون که «... بتمام اهالی اخطارمیشود ماملك‌منصور میرزااجازه‌میدهیم به . . . . . . ازدوستان مذهبی عیسی و حامی تعلیم درایران که :

۱ـ هرطورمیل دارد یك مدرسه درقریه اردیشاه یا هرجای دیگری دراین ناحیه باز کند .

۲ـ ازآنجا که تمام مذاهب در این کشور آزادند ما شمارا آگاه میکنیم که پیروان‌عیسی میتوانندآزادی‌بیشتری داشته باشند.

۳ـ هریك از افراد نسطوری که تمایل به کاتولیك شدن دارد یا هرکاتولیك که میل دارد نسطوری شود میتواند چنین عملی راانجام دهد وهیچکس حق ندارد اورا ازتغییر مذهب مانع شود ، اوفقط دربرابرخدا مسئول‌است.

۴ـ هرکس ازاین دستورسرپیچی کند تنبیه وجریمه می‌شود ... »

ناصرالدین شاه (۱۸۴۸-۱۸۹۶ میلادی)

دردوران سلطنت‌این‌پادشاه درنتیجه روشن شدن‌افکار عمومی مسیحیان رفاه بیشتریافتند.

۱ـ مسیحیان‌اجازه دارند که ناقوس‌رابصدادرآورند.

۲ـ آنها اجازه دارند که علامت صلیب را برسردر کلیسا نصب کنند.

۳ـ آنها اجازه دارند که آوازهای مذهبی وادعید را بصدای بلند بخوانند.

۴ـ آنها مجازند که مراسم عزاداری را در معابر با آواز مذهبی انجام دهند.

۵ـ آنها اجازه دارند که صاحب خانه وزمین شوند.

۶ـ آنها اجازه دارند که مانند سایر ایرانیان بخارج سفر کنند.

۷ـ آنها آزادند مدارس ابتدائی تاسیس کنند.

این پادشاه درنتیجه مسافرت به خارج وتماس مکرر بامردم آنجا باروش‌های حکومت اروپائی آشنا بود ولی‌علیرغم این آگاهی ازمخالفین دولت مشروطه بود وهنگام قتلش‌در ۱۸۹۶ ایران رابرلب پرتگاه اقتصادی وسیاسی قرارداد.

مظفرالدین‌شاه (۱۸۹۶ـ۱۹۰۶ میلادی)

این پادشاه مبالغ زیادی پول از کشورهای اروپائی قرض وآنرا درسفرهای مکررش به اروپا خرج کرده وامور مملکت رابه پیشامد سپرد. این عدم علاقه به اداره‌مملکت طوایف کرد رابه غارت واغتشاش وادار کرد. اماملقلی‌میرزا

حکمران آذربایجان یکی از آشوریهای ایرانی شجاع و رشید را بنام بیجان اهل موانا مرزبان سرحدات ایران و ترك کرد . بیجان بعدها بدریافت نشان و درجه نائل و بنام سرهنگ بیجان معروف شد . بیاری پسرش شموئیل خان و دسته برگزیده‌ای از آشوریها شجاعت و دلاوریش را بادفع حملات کردها و برگرداندن غنائم تاراج شده مسلمان و مسیحی نشان داد . دسته کوچك آنها مورد تنفر طوایف غارتگر قرار گرفت .

ضعف قدرت شاه فرصت‌خوبی برای طبقات روشنفکر شد که جهت رفرم وسلطنت مشروطه دست بد فعالیت‌بزنند. بعد از کشمکش‌های بسیار بالاخره مظفرالدینشاه در۱۹۰۶ به آمال آنها تحقق‌بخشیده واولین مجلس ملی راافتتاح‌ولی بزودی فوت کرد .

محمد علیشاه (۱۹۰۶ـ۱۹۰۹میلادی)

این پادشاه طبعا مایل نبود قدرت استبدادیش را از دست بدهد. بعدازاقدامات زیاد جهت پس گرفتن قدرت از مجلس بالاخره ساختمان مجلس را بتوپ بست . این

بیحرمتی سبب بروز انقلاباتی درآذربایجان ورشت واصفهان شد. شهرتبریزچندین ماه بوسیلد شاه محاصره شد . بالاخره سپاه انقلابیون بتهران نزدیك وشاه را مجبوربه ترك‌مملکت نموده وسپس اورا ممنوع کرد.

سپاه انقلابی آذربایجان تحت فرماندهی رهبران‌دلیر ستارخان و باقرخان ازتمام عناصرازجملدآشوریهای ایرانی مانند سرتیپ فرامرز خان ، آقا پطرس ، یاورسلطان بابا ، سرهنگ سلیمان ، یوسف‌خان عیسی‌خان ، شموئیل‌خانی ، رافائل خان و غیره تشکیل یافته بود . اشخاص زیراز افراد فعال کمیته انقلاب‌آشوریها بودند :

دکتراسرائیل خان - دکتر اوشانا خان - میرزا مسروپ خان - پالوس سرمس وغیره . عنوان خان را جهت خدماتی که بکشور کرده بودند بآنها دادند . آشوریهـا خودشان را ایرانی دانسته ودرانجام وظایف خود کوشا بودند

سلطان احمد شاه (۱۹۰۹-۱۹۲۴میلادی)

درزمان این پادشاه مجلس شورای ملی (مجلس دوم) بوجودآمد. برای اولین بارساکنین غیرمسلمان ایران‌بطور

رسمی ایرانی شناخته شدند آنها دارای حقوق مساوی افراد دیگروحق انتخاب نماینده درمجلس گردیدند دراین زمان آشوریهای ایرانی ازلحاظ فرهنگ پیشرفته وصاحب ثروت شده بودند . مدارس مبلغین خارجی به پیشرفت آنها کمك زیادی کرده بود . بسیاری از پزشکان ـ کشیش‌ها ـ معلمین و بازرگانان در این مدارس تحصیل کرده بودند . عده زیادی از آشوریهای جوان بخارج سفر کرده و با کار مشقت بار مقدار زیادی پول جمع و سپس بایران مراجعت و سرمایه شان را در خرید املاك و سرمایه ـ گذاری بکار انداخته بودند . بزودی آنها بزبان های اروپائی مسلط شده لباسهای اروپائی پوشیده و نامهای اروپائی راتقلید کردند. ـ صدهانفرازآنها درمشاغل مختلف دولتی مانند گمرك ـ دارائی ـ پست وتلگراف ـ ژاندارمری ارتش وبانك ودیگرمشاغل دست بکارشدند . بعضی از آنها صاحب مشاغل عالیه با مسئولیت شدند مانند یوسف جمال رئیس دارائی ـ فرامرز خان رئیس ژاندارمری تهران ـ پولوس سرمس رئیس انبار غله تبریز ـ داود خان مرادا رئیس اداره پست و تلگراف تهران ـ میرزا مسروپ خان

خزانه دار گمرك تبریز و غیره .

کشاورزان آشوری بتدریج زمین را از اربابان خریده و جزو خرده مالکین در آمدند . آنها خود را با آخرین روشهای کشاورزی ـ انتخاب بذر ـ هرس کردن و کود دادن آشنا و محصول بیشتر و بهتری بدست آوردند . کلبه های پست دهقانی جایش را به خانه های آجری و بهداشتی جدید که اغلب دو طبقه بود دادند . آنها خانه‌ـ هایشان را بروش اروپائی مبلد کرده ـ پرده های زیبا و فرشهای گرانبها و صندلی های راحتی تهیه‌دیدند . بنابراین قریه های آشوری در آن ناحیه مشهور و موجب حسد همسایگان شد .

بازرگانان آشوری شروع به وارد کردن اشیاء لوکس وزیبا کرده و محصولات محلی را صادر و سود بسیار بردند . فعالیت‌های ادبی که ازقرن چهاردهم تا آنزمان بحال رکود درآمده بود بتدریج فعال گردیده و با سرعت پیش‌رفت. درست قبل از جنگ جهانی اول چهار مجله ادبی ماهانه فقط در شهر رضائیه بطور مرتب منتشر می‌شد در صورتی که بزبان فارسی مجله ای وجود نداشت . این بهبود وضع اجتماعی و

اقتصادی موقعیت های کشاورزی پیشرفت‌های ادبی‌وفرهنگی بهبود وضع زندگی و مهمتراز همه بالا رفتن فهم اجتماعی آشوریهای ایرانی را همسایگان آنها بدرستی درك نکرده و دچارغبطه وحسادت گردیدند .

جنك جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸ میلادی)

قبل از شروع این بلا وآفت وضع سیاسی واقتصادی ایران بحرانی بود . سیاست بین المللی ما تحت نفوذ دو همسایه مقتدر قرار داشت. انگلستان وروسیه دائما درامور داخلی دخالت کرده و سبب ضعف و ناتوانی بیشتر دولت مرکزی گردیدند . وجود سپاهیان روس در آذربایجان به غرور ملی صدمه زده و اقدامات مقامات رسمی ایران را فلج می کرد . تماس روزانه آنها با مردم مخصوصا مسلمین گستاخانه بود و آنها از روی بی عدالتی این گستاخی را بگردن آشوریها انداختند .

در سال ۱۹۱۵ در دنباله تخلیه موقتی آذربایجان بوسیله روس ها ترکها آنجا را اشغال کردند . بدینجهت ساکنین مسیحی شهرهای رضائیه و شاهپور مورد تحقیر و

تجاوز قرار گرفتند . بهانه جهت آزار این بود که آشوریها هم مذهب روسها بوده و با آنها همکاری میکنند . روسها نیز تصورات مشابهی نسبت به مسلمانان و ارتباط آنها با ترکها داشتند .

اکثر افـراد سپاه معمولا از طبقات پائین اجتماع تشکیل یافته و عقاید مذهبی و افکار اجتماعی آنها توسعه نیافته وجاهلانه است. وقتی چنین سپاهی یك کشورخارجی را از اشتغال کـرده و به خوبی کنترل نشود اعمال خلاف انسانی افرادش جلب توجه کرده وآشکار می‌شود .آنهاطبیعتاً اعمال تأسف‌آوری را مرتکب می‌شدند که به‌حیثیت ملیشان صدمه میزند. سپاهیان ترك و روس نیز از این قانون‌مستثنی نبودند . تماس روزانه آنها با مردم گستاخانه وتحقیرآمیز وبیشتر اوقات همراه با تجاوز و هتك ناموس بود . درایران این اعمال بعلت عدم اعتقاد روسها به‌مسلمین و تنفر ترکها از مسیحیان شدت یافت . این رفتار خارجی‌ها سبب ایجاد نوعی هم‌چشمی شد که منجر به غبطه و حسد و حتی تنفر در میان جامعه‌ای که درصلح و صفا زندگی می کردند شده و رابطه‌آنها را تیره ساخت .

خوشبختانه در بین افـراد هر دو طـرف اشخاص روشنفکر ووطن پرستی وجود داشت که باندازه کافی زیرك و از وخامت اوضاع و عواقب ناگوار آن کاستند آنها درك کرده بودند که همه قربانی شرائط نامساعد جنگ بوده و مجبورند تا بر طـرف شدن این طوفان آرام باشند . رفتار متین و معقول آنها بسیاری از مسلمانان و مسیحیان را از بدبختی نجات داد . کوشش‌های انفرادی آنها نشانه وحدت منافع و احساس مسئولیت وطن پرستان ایرانی بود و دولت هیچگونه دخالتی درآن نداشت در۱۹۱۶ وضع آشوری‌هائی که در کردستان ترکیه زندگی می کردند رقت بار شده و آنها را مجبور به ترك کوهستانها کردند . اسقف اعظم آنها از ایران تقاضا کرد که پناهگاه ومسکنی بآنها بدهد ودولت ایران موافقت کرد . عده زیادی از افراد گرسنه و عریان به دشت رضائیه وارد و مبلغین روسی و آمریکائی و برادران آشوریشان ازآنها نگهداری کردند .

در۱۹۱۷ روسهای کمونیست ایران را تخلیه‌وسپاهیان ترك بسوی آذربایجان پیشرفتند . آشوری هـا که تجارب تلخی از ورود ترکها در ۱۹۱۵ داشتند مضطرب و نگران

شدند آنها از مأمورین محلی و دولت تقاضای حفاظت و امنیت کردند. بآنها فهمانده شد که باید خونسرد بوده و صبر کنند. ترس از آزار و دفاع از ناموس سبب تحریك آنها گردید. اغتشاش فکری و یأس، پایه افکار معقول آنها را سست کرد و بر ایشان تصمیم گرفته شد که از پیشرفت ترکها با امید بسیار جزئی به‌موفقیت جلوگیری کنند.

تصمیم آنها به‌جنگ از طرف دولت مخالف باسیاست بیطرفی تعبیر شد و این عمل آنها را طغیان و سرکشی دانستند. اقدامات محلی برای تخفیف فعالیت آنها انجام ولی با موفقیت مواجه نشد. این نیز به تیرگی روابط اضافه شد. بعد از شش ماه مقاومت مأیوسانه آنها تصمیم گرفتند که همگی شهرهایشان را تخلیه و از بین سپاهیان ترك راهی بسوی محل امنی باز کنند و در این راه کشته و اسیر بسیار دادند. بعد از پایان جنگ آشوری های ترکیه درعراق باقی ماندند درحالی که آشوری‌های ایرانی به وطن خود مراجعه و مجدداً بفعالیت های کشاورزی در مزارع خود پرداخته وخانه های ویران شده را دومرتبه ساختند.

این خلاصه‌ای از سرگذشت آشوری‌های ایرانی بود که سرنوشت نامهربان جهت آنها تدارك دیده بود. برای یك شاهد بی‌غرض خیلی مشکل است که تقصیر را متوجه آنها بنماید زیر نکات باریکی در این امر وجود دارد که هر کدام ازآنها تاحدی به تیره گی موضوع کمك می کنند مانند عوامل مذهبی، جهالت مردم، ضعف دولت، مرکزی و نفوذ وتحریك خارجی‌ها، رشك وحسد ونفرت‌های خصوصی و شخصی و بی‌رحمی قساوت، سپاهیان اشغالگر وغیره.

نتایج

پادشاهان سلسله قاجاریه با مشکلات بسیاری روبرو شدند که بعضی از آنها زائیده اعمال‌خودشان نبود:

۱ــ آنها سلطنت را با قدرت اداری ضعیفی شروع کردند که بالاخره منجر بانقلاب شد.

۲ــ آنها توانائی جلوگیری از نفوذ و دخالت قدرت های خارجی در کشورشان را نداشتند.

۳ــ تجاوز به بی‌طرفی ایران توسط دولتهای متجاوز.

۴ــ وجود سپاهیان خارجی در کشور.

۵ ـ توسعه اختلافات بین آشوری ها و مسلمانان محلی .

وجود مبلغین خارجی در بین آشوری ها و کمک‌های مادی آنها سبب رنجش مسلمانان محلی گردید . بعلاوه وجود ارتش‌روس درآذربایجان مسلمانان‌را نسبت بآشوریان بدبین ساخت . با وجود این موانع بیشتر پادشاهان قبل از مشروطیت که روشنفکر بودند نسبت به اتباع غیر مسلمان رفتار آرام و ملایمی داشتند . درمورد تأمین جان و مال ـ آزادی مذهب وتحمل زبان وعادات اتباع مسیحی تاآنجا که توانستند مداخله نکردند . آنها حتی جلوتر رفته و تمام محدودیت‌هائی که از زمان المتوکل برای مسیحیان ایجاد شده بود از بین بردند . مشروطیت بمسیحیان فرصت های بیشتر و امتیازات و حقوق مدنی بیشتری داد . برای اولین بار درتاریخ درخشان‌ایران ـ آشوریان مسیحی رسماً ایرانی شناخته شده و از حقوق و مسئولیت مساوی سایر افراد برخوردار شدند .

فصل دوازدهم

سلسله پهلوی

درسال ۱۹۲۱ میلادی ـ ایران در وضع بحرانی
یأس‌آوری قرار داشت و هرج و مرج و اغتشاش بر سرا
آن حکومت می کرد. احمدشاه شایستگی‌رهبری واحسا
مسئولیت را نداشت . اطراف او را افراد بی صلاحیت
تمایـلات شخصی و خصوصی گـرفته بود . اعضای کابی
امتیازات ومعاهدات را آشکاراً بمعرض حراج قرارمیداد
مجلس از مالکین بزرگ و متنفذینی تشکیل یافته بود ک
وضع موجودرا ترجیح داده ومخالف هر گونه اقدام‌اصلا
بودند . مقامات عالیرتبه دولت کـه مشاغل با مسئولیت
در دست داشتند و مرکز ثقل امور مملکتی بودند در ف

و ارتشاء غوطه‌ور شده بودند . رؤسای عشایر بزرگ که با مخالفتی روبرو نبودند قدرت فرمانروائی محلی را زیاد کرده وظلم و ستمگری را توسعه میدادند . راهزنان جاده ها را ناامن و دزدان و غارتگران به حریم خانه ها تجاوز می کردند . بطور خلاصه هر کس به اندازه توانائیش حد اکثر استفاده را از وضع موجود می کرد . بعلاوه اقتصاد مملکت به بدترین وضع دچار وعقب افتادن حقوق افراد لشکری و کشوری به‌اغتشاش و ارتشاء کمك میکرد . ادامه این وضع بدون شك ایران را به مرحله‌ای میرساند که چاره‌ای جز تحت الحمایه شدن نبود . احساس خطر بین اشخاص روشنفکر و عقلای مملکت پیدا شده و همگی موافق بودند که این بلای ملی را فقط می‌توان با اقدامات شدید یعنی نه فقط با تغییر دولت بلکه با تغییر رژیم اصلاح کرد .

رضاشاه کبیر (۱۹۲۵ ـ ۱۹۴۱ میلادی)

افسر زیرك و با هوش قزاق بنام رضا خان با چهار هزار سپاهی ورزیده درشهر قزوین اردو زده بود . او بدقت

وقایع مخاطره آمیز پایتخت را زیر نظر داشت . رضاخان وخامت اوضاع وپرتگاه خطری راکه ایران علیل برلبه آن قرار گرفته بود درك کرده بود . علاقـه مفرط او به وطن همراه با غرورملی‌شدید اورا وادار به‌جستجوی طرق ممکن جهت دفع بلا و مصیبت نموده بود . بعد از مدارا و مشورت بسیار تصمیم گرفت که جان خود را با امید موفقیت کم در راه تصرف پایتخت بخطر اندازد . قصد اصلـی او ایجاد تغییراتی در دولت و بالنتیجه تغییر سرنوشت ایران بود . خوشبختانه موفق به کودتای بدون خونریزی۱۹۲۱ گردید.

در اولین هفته بقدرت رسیدن بعنوان وزیر جنگ معاهده‌ای با اتحاد جماهیر شوروی امضاء و موافقت شد که روسیه هیچگونه دخالتی در ایران نکرده و تمام معاهدات و قرارداد های قبلی که به‌نفع روسها بود ملغی شود . سپس او به معاهده انگلیس و ایران که در ۱۹۱۹ بسته شده بود و وسیله‌ای بود که راه را جهت تحت الحمایه شدن ایران باز می کرد اعتراض نمود. قدم بعدی او ایجاد ارتش‌مقتدری بود که بوسیله آن موفق به‌سرکوبی عشایر و طوایف یاغی و سرکش و تأمین آرامش مملـکت شد . در سال ۱۹۲۵

مجلس سلطان احمد شاه را کـه در این وقت در اروپا بود مخلوع و باتفاق آراء درمیان شادی عموم تاج وتخت ایران را به رضاخان سپرد زیرا ملت در اوصفات ممتاز واستعداد درخشانی راکه مشتاقانه ولی بیهوده در فرمانروایان قبلی میجست یافته بود. ملت بپاس خدمات گرانبهای او بایرانیان و جهت رسیدن بعظمت او را به رهبری انتخاب و امنیت و افتخارش را به کف با کفایت او سپرد.

رضاشاه در این وقت تصمیم به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی گرفت. او دول خارجی را آگاه ساخت که ایران بیشتر ازاین نمی‌تواند کاپیتولاسیون را تحمل کند. درهمان سال (۱۹۲۷) نقشه عظیم ساختمان راه آهن را بدون کمك خارجی و تحمیل داخلی طرح و ساختمان آن شروع شد. جاده‌های جدید وبدون خطر درسراسر کشور ساخته شد که مراکز کشاورزی را بیکدیگر مربوط وحمل ونقل محصولات داخلی را آسان نمود. سپس او کارخانجات سیمان و قند و نساجی را جهت تأمین قسمتی از احتیاجات مملکت بنا کرد. علاقه شدید او به پیشرفت کشور و اشتیاقی که به رفاه مردم داشت سبب حمایت کامل و صمیمانه مردم از او

شد و او را تشویق به اصلاحات اجتماعی نمود. او انواع مختلف البسه را که مردم می پوشیدند از بین برده و بجای آن لباس راحت وجدید اروپائی را معمول کرد. بزرگترین اصلاح اجتماعی او از بین بردن حجابی بود که زنها در اثر فشار پیشوایان مذهبی در آن قرار داشتند. این اولین مرحله آزادی بانوان بود که در ۱۹۳۵ شروع و بوسیله جانشین خردمندش در ۱۹۶۴ کامل شد.

پیش بینی‌های خارق العاده او جهت احتیاجات آینده ملتی که در حال پیشرفت بود، قدرت عظیم او در اداره مملکت، شجاعت ودلیری فوق بشری او دراجرای تصمیمات صحیح اورا محبوب ملت کرده و بپاس خدمات بیشمارش او را «رضاشاه کبیر» نامیدند.

در حقیقت او روحی عظیم و شخصیتی بزرگ داشت و خادمی کبیر بود. او دست ایران ضعیف و از پا درافتاده را گرفت و آن را در صف ملل آزاد جهان قرار داد.

در اوائل جنگ جهانی دوم رضاشاه با زیرکی و کوشش بسیار سعی کرد که کشتی استقلال ایران را در دریای طوفان و خطرناک سیاست بیطرفی هدایت کند اما

دول متحد تصمیم گرفتند که ایران را پلی جهت رساندن مهمات به اتحاد جماهیر شوروی نمایند و این قصد را با نیروی نظامی به مرحله اجرا در آوردند . پدر ملت مجبور به استعفا و ترك ایران - ایران جدیدی که خود ساخته و پرداخته بود ایرانی که آنقدر بآن علاقه داشت و برای آن آرزوهای زیادی در سر پرورانده بود شد. رضاشاه در ۱۹۴۴ دور از وطن فوت کرد . یاد او بعنوان خاطره گرانبها در قلب افراد ملت ایران باقیست و تا وقتی که ایران آزاد و مستقل وجود دارد باقی خواهد ماند.

محمد رضاشاه (۱۹۴۱میلادی)

هر چند که وقتی این پادشاه بتخت سلطنت نشست بیش از ۲۲ سال نداشت ولی در نتیجه تربیت صحیح و آموزش مشکل تحت سرپرستی پدر هوشمندش ثابت کرد که لیاقت رهبری مملکت را بطرز بسیار نیکوئی دارا می‌باشد . ترس و اضطرابی که ناشی از خاطره معاهده بین روس و انگلیس راجع به تقسیم ایران بوجود آمده بود بزودی در نتیجه اقدامات شاه در کنفرانس تهران و اصرار در کسب اعتماد از

نیروی اشغالگر دائر بر تخلیه ایران پس از برطرف شدن جنگ
و تضمین تمامیت و استقلال ایران برطرف شد . از آنجا که
راه آهن ووسائل دیگر حمل و نقل تقریباً بطور کامل بوسیله
متفقین اشغال شده بود کمبود مواد غذائی و دیگر اجناس
ضروری و ترقی قیمت ها محسوس شد . این موضوع تا حد
زیادی با دخالت شاه جوان برطرف شد .

بعد از پایان جنگ فرقهٔ دموکرات که در استان
آذربایجان بوجود آمده بود تمامیت ایران را تهدید میکرد
و بار سنگینی بود که خاطر شاه جوان را ناراحت میساخت
اقدامات بیهوده آنها در بدست آوردن پیروان محلی بوسیله
فشار و ترور و ایجاد اغتشاش عمومی وجنگ های محلی بود .
در بین اشخاصی که جانشان را درراه مخالفت با دموکراتها
ازدست دادند نام تعدادی آشوری ایرانی مانند دکتر اسکندر
میرزا مقدم - کاکو باکوس وغیره وجود دارد . اراده خلل
ناپذیر و تصمیم پا برجای محمد رضا شاه آذربایجان را از
وجود یاغیان و سرکشان پاك و شخص شاهنشاه در میان
احساسات پرشور اهالی با پیروزی وارد رضائیه شد .

سپاهیان ایران با بهم زدن آشیانه اخلال گران

وطن پرستی و رشادتشان را نشان دادند . ایران بعد از جنگ وضع خوبی نداشت زیرا بهبود اوضاع اقتصادی بکندی پیش می‌رفت . هزینهٔ زندگی دائماً بالا میرفت در حالی که وضع مالی کشور مسیر نزولی داشت . شاه ترجیح داد که نقشه های انقلابی را که مدتها برای اصلاح اقتصادی واجتماعی‌در سرداشت ازسر بگیردو دراین موقع اوتجربیات زیادی اندوختند و با سیاست جهانی بخوبی آشنا شده بود . دیدگان تیز بینش اورا به پیش‌بینی وقایع آینده جهانی قادر ساخته و وظیفه خود میدانست که ایران را در صف ملل پیشرفته دنیا قراردهد .

او درفرصت های بسیارعدم رضایت وحتی تنفرش را از شرائط زندگی نکبت بار اکثریت افراد ملتش با اعلام اینکه سلطنت برتوده‌ای ازمردم بدبخت افتخار ندارد آشکار کرد . روح بزرگ و حساس اونمیتوانست به غیرفعال‌بودن قانع و شاهد ظلم و جوری باشد که مالکین بزرگ به توده مردم وارد می‌آوردند . بعد ازتفکر بسیاراو تصمیم گرفت که مقام وحتی احتمالا جانش را جهت رهایی کشاورزان‌مملکت از بندگی و رعیتی بخطر اندازد . او تمام قدرتش را بکار

برد وتمام کوشش خود را جهت خرد کردن زنجیرفئودالیزم که امور مملکت را قرنها فلج ساخته و علت نهائی بدبختی ملت بود متمرکز ساخت. در ابتدا از خودش شروع کرد. او املاك سلطنتی را بین کشاورزانی که در آنجا زراعت میکردند تقسیم کرد باميدآنکه مالکین بزرك از این نکته که امکان بروز انقلابی خونین وجود دارد آگاه سازد. ولی چون اقدامات او مورد تقلید مالکین قرار نگرفته طرح اصلاحات ارضی را بمجلس فرستاد. اعضای مجلس که بیشترشان ازمالکین بزرك بودند نه تنها درمقابل این طرح مقاومت کردند بلکه حتی با شاه بمخالفت برخاستند. چند سال بعد مجلس که از فشار سیاسی موجود در کشور بوجود آمده بود شاهنشاه را مجبور کرد شخصی را که مجلس پیشنهاد کرده بود به نخست وزیری برگزینند. رابطه بین سلطنت و دولت روز بروز تیره تر شد تا جائی که شاهنشاه مجبور به ترك کشور گردید. رشته های نا مرئی مودت بین شاهنشاه و ملت سپاسگزار برای اولین بارظاهرشد. آگاهی وهوشیاری توده مردم عادی همراه با شجاعت ورشادت آنها بعد. از خونریزی و شهدای بسیار منجر به سقوط دولت و

مراجعت شاهنشاه گردید . با این عمل آنها حقیقتا ثابت کردند که سلطنت و مردم از هم جدا شدنی نیستند و تمام ملت بادل و جان پشتیبان پادشاه محمد رضا شاه پهلوی میباشند .

بعد از ارزیابی دقیق امکانات و استعداد های مردم و کشور شاهنشاه باعزم راسخ و کوشش پی گیر تمام کوشش و نفوذشان را در پاك کردن راه از میان جنگل انبوه و ریشه دار موانع و رسوم قدیمی بسوی آینده بهتر و روشنتری که نوید سعادت ورفاه کشور ومردم را میداد بکاربردند. ایشان طرح های انقلابی گوناگون که بحال ملت نافع بود پیشنهاد وآنها را موقعی بهاجرا گذارد که مردم حاضروشائق بهانجام آن شده بودند شاهنشاه با کمال فروتنی این طرح های عظیم را که زائیده فکر خودشان بود خواسته های ملت دانستند و در این باره عقیده ملت را دررفراندمی خواستار شدند .بعد ازتصدیق عمومی این نکته را متذکرشدند که ایشان بعنوان حکمران فقط خواسته های ملت را بمرحلهاجرا درمی‌آوردند . شخص تا شادی ونشاط ملت آزادی را که از

روی اختیار به پیشنهادات شاهنشاه رای داده و آنرا مستحکم نمودند نه‌بیند نمیتواند آنرا باور کند . برای اولین بار در تاریخ کهنسال ایران صدای رسای ملت که پیوند ناگسستنی خود راالز سلطنت اعلام میکرد شنیده شد و اولین باری در تاریخ ایران بود که سلطنت ازخواسته مردم پشتیبانی کرد.

احتیاجی نیست که یکایك اقدامات اصلاحی اجتماعی واقتصادی را که محمد رضاشاه پهلوی ابداع وبمرحله اجرا درآورده است ذکر کنیم زیرا این اقدامات نه تنها شهرت جهانی دارد بلکه ملت‌های دیگر نیزجهت تقلید اصول آنرا درخواست کرده‌اند . بنابراین دراینجا رئوس اصلاحاتی را که انجام شده است ذکرمی کنیم.

۱ـ اصلاحات ارضی

اصلاح ارضی بتنهائی حد اقل شامل چهار اصلاح دیگر نیزمی‌شود :

الف ـ زارعین پیشین ایرانی که چیزی نداشتند تا آنراازآن خود بدانند امروزه صاحب زمین وکلبه‌ای هستند که به‌آنها تعلق دارد نه بکس دیگر.

ب ـ امروزه تمام تسهیلات وراهنمائی‌های کشاورزی بوسیلهٔ شرکت های تعاونی یا دولت دردسترس کشاورز قرار دارد ودیگر ترحم ارباب شامل حال اونمیشود.

ج ـ تمام محصول زحمت ورنج او که تقریباً دوبرابر محصول قبلی اوست باو تعلق داشته و قدرت خرید و سطح زندگی اوبالا رفته است .

د ـ دهقانی که تا دیروز مورد توجه واهمیت نبود و وامانده اجتماع بشمارمیرفت امروز دراجتماع وضع معینی داشته واز حقوق مساوی سایرافراد برخوردار و در اقتصاد و سیاست مملکت سهیم و مسئولیتی دارد . شخصیت او بعنوان عضو مفید جامعه و ستون فقرات اقتصاد کشور که در زمان هخامنشیان با دقت ومواظبت شناخته میشد دو مرتبه حاصل شده است .

۲ـ آزادی بانوان

زن ایرانی برای مدت تقریبا ده قرن از حقوق اجتماعی و حتی تمام فعالیت های اجتماعی محروم بود و در جهانی که در آن تفوق با مردان بود آنها را کالائی

بیش نمیدانستند . از زن ایرانی انتظار می‌رفت که فریاد خواستش را در گلو پنهان و مطیع و بنده خواست های شوهرش باشد . اندام او را چادری می‌پوشاند تا از دیدگان مردان غریبه مخفی باشد و افکار او را پرده ای از جهل و نادانی فرا گرفته و روحش در زندان بندگی محبوس بود . با وجود آنکه زن ایرانی در خانه بسختی کار میکرد ولی تامینی نداشت که برای همیشه عضو خانواده‌ای که برای تأسیس و نگهداریش رنج برده بود باشد . شوهر میتوانست بدون هیچ دلیل و منطقی بآسانی او را طلاق‌داده و اخراج کند .

رضا شاه که از اتلاف وحشتناك قوای معنوی افراد کشوررا می‌دید سعی کرد که نیروی دست نخورده زنها را به مجرای تولیدی بیندازد . او با شجاعت و رشادت خاص در برابر مخالفت شدید متعصبین اولین قدم را با از بین بردن حجابی که قرنها بانوان را محبوس ساخته بود برداشت و آنها را تشویق به ورود در خدمات دولتی نمود . اما سرنوشت غدار بزودی او را از آغوش ملت جدا کرد و اتمام کار را به پسر برومندش واگذار نمود .

امروزه زن ایرانی در زمان کوتاهی در صف زنان سایر نقاط جهان درآمده لباس و آرایش او مطابق تازه‌ترین روش بوده و به بسیاری از زبانهای خارجی تسلط داشته روزنامه و مجله منتشر نموده و مقالات و کتابهای متعدد نوشته است. او در کنفرانس هـای بین المللی شرکت کرده نماینده مجلس شورایملی و سنا شده و پستهای عالیرتبه دولتی را اشغال و در ادارات وکارخانجات وروستاها خدمت کند. تمام این موفقیت های غیرمنتظره درنتیجه اقدامات پادشاهان سلسله پهلوی است که درست از ابتدای شروع سلطنت قدر و ارزش زن ایرانی را بالا برده و بر استعداد ـ های پنهانی آنها اعتماد کرده و بآنها فرصت رسیدن بآنچه را که استحقاقش را داشته اند داده است.

۳ـ اصلاح وضع کارگران

شرائط زندگی طبقه کارگروخانواده بلا فصل او از بعد از جنگ دوم جهانی گامهای بزرگی بسوی بهبودی برداشته است. دستمزد او بطور متناوب جهت برآوردن احتیاجات زندگیش افزایش یافته است. تسهیلات قانونی

جهت سهیم شدن در محصولات کارگاهها و کارخانجات درآمد او را افزایش داده است قانون بیمه های اجتماعی جهت او و خانواده بلافصلش خدمات اجتماعی و بهداشتی زیادی بآنها مینماید . قوانین اتحادیه ها و سندیکا ها اورا از تجاوز به حقوقش محفوظ و باو تأمین کار دائمی میدهد برنامه های ساختمانی وسیع اکنون در حال پیشرفت بوده برای آنها خانه های جدید و تسهیلات زندگی بهتری فراهم میآورد .

۴ـ سپاه ترویج و آبادانی

مطابق قوانین جدید فارغ التحصیلان دانشکده ها و مدارس صنعتی و حرفه ای و کشاورزی و فنی پس از یکدوره تعلیم چهارماهه بجای خدمت در سربازخانه ها به روستاها اعزام شده و دوران خدمت خود را صرف ترویج اصول آبادانی و کشاورزی ـ ساختن راهها و پلها وساختن خانه های جدید روستائی نموده و از این راه کمك زیادی به پیشرفت روستاها مینمایند .

۵ ـ اصلاحات فرهنگی

نسبت بیسوادان در ایران خیلی زیاد است . ایجاد

تسهیلات فرهنگی کافی برای بیش از ۵۰۰۰۰ قریه ایران بتنهائی زمان زیادی لازم داشته و از قوه مالی کشور خارج است . قدرت فکری خلاقه شاهنشاه طریق سریع تر و ارزانتری را جهت با سواد کردن ملت ابداع کرده است .
مسأله ای که بوجود آمده بود این بود که همه ساله ارتش با چندین هزار افراد دیپلمه روبرو بود که سرنوشت نامعلوم آنها باعث ناراحتی دولت و بستگانشان بود . در اینجا نیز نبوغ و هوش سرشار شاهنشاه پس از تعمق و بررسی زیاد بالاخره راه حلی یافت که بآن وسیله این ناراحتی از بین رفت . ایشان فرمان به تشکیل (سپاه دانش) مرکب از تمام دیپلمه هائی که دوره متوسطه را بپایان رسانیده بودند دادند . بعد از یك‌دوره فشرده آموزش سربازان ـ آموزگار به قریه ها و دهات فرستاده شدند . مردم آنها را باآغوش باز استقبال کرده و تمام لوازم و مایحتاج را در دسترس آنها گذاردند . این معلمین جدید دهات مسأله ساختن مدارس را با قیمت بسیار کمی برای دولت حل کرد .

اطاقهای جدید و تمیزی که بوسیله مردم ساخته شد روزها کلاس درس بوده و شبها اهالی ده ازآن مانند کلوبی

استفاده کرده و در آنجا درباره امور اجتماعی و پیش بینی وضع هوا و غلات و حتی آخرین اخبار بحث میکنند بدینترتیب شاهنشاه با روش ابتکاری بزرگترین مساله و مشکل را با ارزانترین بها حل کرد . در اینجا ما پی به ارزش این اندرز قدیمی می‌بریم که (هرجا که اراده هست راه هم هست) .

۶ـ اصلاحات بهداشتی

تعداد پزشکان تحصیل کرده در ایران جهت رفع احتیاجات طبی بیست ملیون جمعیت کافی نیست . بیشتر اطبا در شهرهای بزرك جمع شده و در دهات موسسات بهداشتی کمیاب است . دراین جا نیزشاهنشاه پیشقدم شده و (سپاه بهداشت) مرکب ازپزشکان فارغ التحصیل را تشکیل دادند سربازان ـ پزشك به چندین اکیپ مجهز تقسیم و به مناطق معینی فرستاده شدند . در آنجا آنها بشکل بهداری سیار خدمت می کنند. سال بسال تعداد اکیپ های مشابه بیشتر خواهد شد . این واحدها هسته مرکزی اصلاحات بهداشتی موثرآینده خواهند شد .

۷ـ آزادی انتخابات

با کم شدن فشار مالکین بزرگ و از بین رفتن نفوذ آنها بر رعایا که مجبور به دادن رای بودند کشاورزان و زحمت کشان از زن و مرد فرصت دارند که به کاندیدای انتخابی خود رای بدهند.

اخیراً روش سیاست دو حزبی ما را درصف سایر ملل دموکرات جهان درآورده است. بدین ترتیب هرحزب باید برنامه خود را اعلام نماید. در این صورت انتخابات بهتر وآسانتر انجام میگیرد.

۸ ـ اصلاحات صنعتی و تجارتی

شاهنشاه علاقه وافردارند که بتدریج کشور را صنعتی نمایند تا باین وسیله ازهدر رفتن نیروی انسانی جلوگیری و به اقتصاد مملکت کمك مؤثری شده باشد.

شرائط مناسب و مساعد جهت سرمایه گذاری های بزرگ بوجودآمده است. کوشش شده که بازارهای مناسب برای کالاهای ایرانی یافته شود. معاهدات تجارتی زیادی با کشورهای همسایه و دیگر کشورها جهت پیشرفت امور

بازرگانی و داد وستد امضاء شده است .

۹ـ ارتباطات

شبکه های ارتباطی راهها ـ راه آهن ها ـ راه ها هوائی ـ تلفن و تلگراف ایجاد شده است که تمام قسمت ـ های کشور را بهم مربوط و با خارج متصل ساخته است . کوشش های دائمی و جدی برای پیشرفت همه قسم طرق ارتباطی جهت حمل و نقل کالاهای تجارتی ومسافرت راحت انجام شده است .

۱۰ـ آزادی مطبوعات

قبل ازسلسله پهلوی ـ تعداد روزنامه های ومطبوعات درسرتاسر کشورحتی با اضافه کردن چهار ماهنامه آشوری که در رضائیه منتشر میشد از تعداد انگشتان دست تجاوز نمیکرد . باید سپاسگزار تشویق و آزادی مطبوعات بود زیرا امروز تنها درتهران بیش‌از۵۰ روزنامه ومجله طبع و منتشرمی‌شود . مطبوعات چشم و گوش و زبان دولت میباشند طبیعتاً در تمام دنیا حدودی برای اقسام آزادی از جمله آزادی مطبوعات وجود دارد . بموجب گفته آمریکائیها

(آزادی شخص محدود به حدی است که آزادی دیگری شروع میشود) . در مورد مطبوعات دولت اجازه نخواهدداد که وسیله خطری جهت امنیت کشورشده وآرامش جامعه را ازبین ببرد . درغیر این صورت مقالات اصلاحی پذیرفته و استقبال می‌شود . پیشنهادات مردم میهن پرست که از جهات مختلف و دید های گوناگون به مسالدای نگاه می کنند، مورد مطالعه قرار گرفته و اگرمفید تشخیص داده شد اجرا میشود .

بنا براین در مدت زمانی کمتر ازنیم قرن از سلطنت سلسله پهلوی ، علی رغم بحرانهای شدید جنگ دوم جهانی باتمام نتایج مخرب آن علی‌رغم وقایع مزاحم‌خارجی واخلال مخالفین داخلی ، ایران فرسوده و ناتوان با امیدهای تازه‌تر سیاست سالم تر- فکر نیرومند تر و اتحاد محکمتر دو مرتبه بپاخاست . این تجدید شباب یك ملت کهنسال این رنسانس یك قوم ضعیف در دوران کوتاهی بوسیله اعتماد بنفس‌ترقی خواهی و نیروی پیش برنده تنها دو پادشاه پدر و پسرانجام شد . آرزوی اصلی شخص اخیرایران متحد و خوشبخت است .

محمد رضا شاه در پیشامد های بسیار جان خود را بخطرانداخت و با اشتیاق بسیار ثروتش را صرف کرد و بار سنگین مأموریت برای وطن را بردوش گرفت و بطورخلاصه خود را در جوان کردن ایران پیر کرد . تاریخ بندرت چنین شخصیت منحصر بفردی رابیاد دارد . بسیاری از افراد بعلت خدمات نظامی وتصاحب سرزمینها معروف شده اند اما افراد بسیار کمی هستند که موفق به فتح و تصاحب قلبهای ملت شده باشند . یکی از این شخصیت های خارق العاده محمد رضا شاه پهلوی است که سلطنت را در دل ملت جا داد . ایران از بوجود آوردن چنین فرزندی سربلند است وایرانیان از داشتن چنین پادشاهی بسیار خوشبختند.تاریخ نام اورا بعنوان (ناجی ایران) ثبت خواهد کرد .

نتایج

درفاصله بین پایان جنگ بین الملل و شروع سلسله پهلوی عده زیادی از آشوریهای ایرانی بتدریج به وطن برگشته و مثل سابق به امور کشاورزی پرداختند . در این ضمن عده قابل توجهی در حدود ۵۰۰۰۰ بدآمریکامهاجرت کردند . عدم اعتماد و نا آگاهی‌های محلی بتدریج از بین

رفت و جای آنرا اعتماد و همکاری که نتیجه اقدامات اصلاحی رضاشاه کبیر بود گرفت. جنگ دوم جهانی مشاغل و فرصت های بهتر و بیشتری فراهم آورد که بسیاری از آشوریها را بنواحی دیگر ایران کشید. بدینجهت امروزه بیشتر از ۲۵۰۰۰ نفر از آنها از ساکنین دائمی تهران شده اند.

حالیه تحت رهبری خردمندانه شاهنشاه ایران در آرامش و امنیت بسر برده و با دولتهای همجوار روابط صمیمانه داشته و از نعمت امنیت وآسایش برخورداراست. تمام ایرانیان از جمله آشوریها از سرنوشت سپاسگزارند که نعمت زندگی درچنین شرائط مناسب و مساعدی را که هرگزاز آن برخوردار نبوده‌اند بآنها ارزانی داشته است.

ادراك ذاتی ایرانیها از اصول حقوق بشر و آزادی اساسی ازغبارنفوذ خارجیها پاك شده و بطور کامل و جامع بوسیله پادشاهان سلسله پهلوی بمرحله اجرا در آمده است نشانه های محدودیت و تبعیض نژاد مذهب و زبان دیگر یافت نمی‌شود. بی مناسبت نیست که بعضی از نمونه های آزادی را که اقلیت های مذهبی ایران از جمله آشوریها

ازآن برخوردارند و بندرت در سایر کشور ها یافت میشود ذکر کنیم .

۱ـ آشوریهای ایران درتمام شرایط تامین کامل جان و مال را دارند .

۲ـ آنها در تکلم وآموزش زبان مادری درتمام نقاط آزادی کامل دارند .

۳ـ آنها جهت پیشرفت و گسترش ادبیات خودبوسیله طبع کتاب ومجله و روزنامه آزادیً کامل دارند .

۴ـ آنها آزادند که در هرجا هر وقت که بخواهند مطابق دستورات مذهبی خود رفتار کنند .

۵ـ آنها آزادند که در مدارس خصوصی یا دولتی دانشکده و دانشگاه مانند سایرافراد ملت تحصیل کنند .

۶ـ آنها در ساختن کلیسا مدرسه و باشگاه های خود آزادند .

۷ـ آنها درانتخاب مشاغل و امور تجارتی آزاد بوده و می‌توانند در هر نقطه مملکت فعالیت کنند .

۸ـ برای ورود آنها در دستگاههای دولتی جهت خدمت مانعی وجود ندارد و در ارتش نیز از وجود آنها

استفاده میشود .

۹ـ آنها آزادند که در اجتماعات قانونی و احزاب سیاسی وارد شوند .

۱۰ـ آنها آزادند که در تمام اجتماعات عمومی هموطنانشان حضور یابند .

۱۱ـ آنها دراجرای عادات ورسوم ودیگرخصوصیات ملی آزادند .

۱۲ـ آنها حق دارند که از بین خودشان نماینده مجلس انتخاب نمایند .

۱۳ـ آنها حقوق مدنی مساوی با افراد دیگر داشته و مسئولیت مساوی درخدمت بوطن دارند .

۱۴ـ مالیاتی که از آنها گرفته می‌شود برابر مالیات سایرین است ودیگرجزیه ازآنها گرفته نمیشود.

۱۵ـ نکته مهم آنکه آشوریها را بطورکامل ایرانی میدانند . اینها و بسیاری دیگراز نعمت های غیرمنتظره و با ارزش را پادشاهان پهلوی بعلت نیت خوب و مراحمشان بما ارزانی داشته اند .

خاتمه

اکنون که به انتهای گفتار رسیده‌ایم مناسب میدانیم نظری کلی به آنچه گفته شد بیفکنیم و نکات اساسی و مهم آنرا بوضوح ببینیم . برای وصول باین مقصود باید دقیقا نتایجی را که در مورد هرسلسله گرفته شده است بررسی کنیم . بدینترتیب :

۱ــ پادشاهان سلسله هخامنشی قرنها قبل از آنکه تصورات ظاهراً تازه در باره اصول حقوق بشری و آزادی اساسی پیدا شود کاملا معنای ارزش مقام و حقوق بشری، و حفظ آنرا درك کرده بودند . اعمال آنها دراین مورد عالی اعجاب آور قابل تحسین و بدون نقض بود . گروههای

مختلف از مردم با نژاد ها مذاهب ، زبان‌های گوناگون که امپراطوری آنها را تشکیل میدادند نه تنها از تحمل کامل هخامنشیان و عدم دخالت آنها برخوردار بودند بلکه از مزایا و حمایت های سلطنت نیز بهره مند می گردیدند .

۲ـ حکمرانان سلوکی که خودشان را نسبت به این سرزمین بیگانه حس میکردند مجبور به تحمل هرگونه اختلاف نژادی مذهبی و زبانی شدند .

۳ـ حکمرانان اشکانی با بوجودآوردن سیستم اداری واحد و تقسیم مملکت به ایالات نیمه خود مختارخود را از مسئولیت تبعیض و تحمل رهائی بخشیدند .

۴ـ در دوره ساسانیان جز در مواردیکه رومیان از عیسویان ایران حمایت می کردند و مایه رنجش پادشاهان ایران می‌شدند در بقیه ادوار عیسویان از رفاه و آزادی کامل برخوردار بودند .

۵ ـ حکمرانان عرب ایران درست از شروع حکومت حقارتشان را در تمام قسمت ها نسبت به اتباع ایرانیشان درك کردند . آنها بازیرکی وحیله گری مقاصد نهائیشان را درزیرلباس تحمل اتباع غیرعرب پنهان کردند

وچون شاگرد تیزهوش و علاقمند در برابر معلمین ایرانی خود زانو زدند. بعد از آنکه آنچه که باید بیاموزند آموختند حالت تحمل وعدم دخالت آنها به تبعیض و آزار مخصوصاً در مورد فرقه شیعه که بسیاری از ایرانیان بآن وابسته بودند تبدیل شد و بعضی از آنها مانند متوکل درباره اتباع غیر مسلمان محدودیت های اجتماعی ابداع کردند که هم با توصیه های پیامبر وهم با تعلیمات اسلامی مخالف بود. متاسفانه این قوانین اعراب بعد از آنکه چندین قرن اجرا شد در دنیای اسلامی مخصوصاً ایران بعنوان رفتار معمولی و عادی با غیرمسلمانها شناخته شد. این موضوع ابداع و اختراع ایرانیها نبود بلکه صرفاً میراثی بود که از اعراب بآنهارسیده بود.

۶ـ مهاجمین مغول و تاتار ایران که زندگی بدوی و نزدیك به طبیعت داشتند در رفتار نیز خشن و ظالم بودند مغولها تحت تأثیر زنهای مسیحیشان تحمل بیشتر و حتی احساس همدردی نسبت به مسیحیان ایران داشتند در حالی که برای تاتارها حرمت مقام حقوق بشری مفهومی نداشت.

۷ـ حکمرانان صفوی خدمات زیادی بایران کردند

و ایران را از فنا شدن نجات دادند . شجاعت و تهور آنها توجه دنیا را بخود جلب کرد . تحمل و رفتار آنها نسبت به مذاهب غیر مسلمان همان روشی بود که از اعراب بآنها رسیده بود ولی البته تا حدودی ملایمترشده بود .

۸ـ حکمرانان قاجار نیت بهتری داشتند ولی بدون آنکه بخواهند به صحنه کشمکش های سیاست اروپائی وارد شدند و این سبب شد که آزادی عمل را از دست‌داده و تحت تأثیر نفوذ قدرت های خارجی واقع شدند . در اواخر حکومت آنها ایران را برلبه پرتگاه ورشکستگی اقتصادی و سیاسی قراردادند . علیرغم مشکلات متعدد آنها دراداره امور کشور پادشاهان سلسله قاجاریه با ازبین بردن آنچه که از محدودیت های اعراب باقی مانده بود رفتار بهتری نسبت به مسیحیان نشان دادند .

۹ـ دو پادشاه اول سلسله پهلوی برای جاه و مقام و اقناع تمایل شخصی به سلطنت ننشستند بلکه منظور اصلی آنها تجدید عظمت و افتخار ایران بود . رضا شاه کبیرو پسرش محمد رضا شاه ناجی ، افکار و اعمالشان را مصروف ایجاد ایران مترقی و خوشبخت نمودند . با کوشش پی‌ـ

گیرشان آنها ایران را از اعماق جهالت و خواری و ظلمت به دنیای دانش و سربلندی و روشنی رسانیدند. اوضاع و پیش‌آمدهائی که خارج از قدرت ایرانیان بود بارسنگینی بردوش محمد رضا شاه جوان گذارد. او به سختی و بدون وقفه آنقدر کوشید تا زحماتش را به ثمررسانید. در نتیجه اقدامات او ایران مقام اولیش را در میان سایرملل مترقی بدست آورد. اوحیثیت و اعتباراز دست رفتد ایران راازنو زنده کرد. او ایران را بحدی ترقی داد که عقاید ایرانیان در مورد مسائل جهانی مورد توجه جهانیان قرار گرفت و ایران را به مرتبه‌ای رسانید که یکی از عوامل موثر در نگهداری صلح جهانی شد.

در داخل مملکت اصلاحات اقتصادی و اجتماعی انقلابی او با حقشناسی و فداکاری ملت و تحسین جهانیان روبروشد. اگرآرامش کنونی دنیا و روابط دوستانه قدرت های بزرگ همانطور که هست ادامه یابد بطورقطع دامنه فعالیت ایرانیان را وسیع تر کرده و ایران را به منتهی حد خوشبختی خواهد رسانید.

رفتار شاهنشاه در مورد اصول حقوق بشری وآزادی

اولیه بیهمتا و استثنائی است . درحقیقت او بیشتر از آنچه که حقوق بشری تعیین کرده به ملتش مرحمت نموده و در بعضی موارد رفتار او با سخاوت و فراستی بیشتر از آنچه که شخص ازحکمرانان ملل روشن فکردنیا انتظار میرود توام بوده است . علاقه بدون شائبه او به ملت و وطن پرستی او قلوب تمام افراد ملت را بدون توجه به زبان - مذهب و نژاد تسخیر کرده است . اعمال صادقانه او رفتار پدرانه‌اش نسبت به ملت کوشش خستگی ناپذیرش برای رفاه و خوشبختی مردم ایران و سعی در ایجاد ایران مترقی و ایرانیان خوشبخت او را محبوب عام نموده است . روز به روز رشته های مودت و علاقه بین شاه و ملت قوی تر و محکمتر شده است .

با نظر کلی به آنچه گفته شد نتیجه میگیریم که آشوریهای ایرانی در زمان حکومت پادشاهان اصیل ایرانی زندگی بهتری داشته‌اند تا زمانیکه حکمرانان غیر ایرانی برایران حکومت کرده‌اند . این حقیقت که برای بیش از دو هزار و پانصد سال ما مجاز بوده‌ایم که آزادانه زبان آشوری را بکار بریم و برای دو هزارسال آزادی مذهب

داشته باشیم خود شاهد و گواه روح آزادی خواهی و تحمل و گذشت حکمرانان ایرانی می‌باشد . بدون هیچ تملق ما می‌توانیم با لاولیس Lovelace همصدا شویم که

فقط فرشتگان
که در آسمان
پرواز میکنند
از چنین آزادی برخوردارند .

منابعی که در این کتاب از آنها استفاده شده

اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی
مأموریت برای وطنم

تاریخ کلیسای آشوریهای ایران
چاپ رضائیه

سعید نفیسی ، استاد
مسیحیت در ایران

محمدجواد مشکور
تاریخ ایران باستان

محمود نجم‌آبادی ، دکتر
تاریخ طب ایران

یوسف بنیان
تاریخ ایران باستان

Boulton . W. H.
Book : << Babylonia , Assyria and Israel

Bouquet . A.G.
Book : << Gcmparative Religion >>

Brown . E. G.
Book : << Literary History of Persia >>

Geldner . K
Article : <<Zand Avesta>> , in encyclopae
Britannica , 1960

Meyer . Ed.

Article: «History of Persis», in encyclo-
« paedia Britannica » 1960

Montgomery . . J. A.

Book : « History of Mar Yaballah III»

Pirrot . Andre

Book : « Nineveh and Babylon »

Plutarch

Book : « Plutarchs Lives »

Ragozin - Z.A

Book. (I) « Assyria » ; (2) « Chaldea »; (3)
« Media »

Seton Lioyd.

Book : « Twin Rivers »

Berry . G. R.

Article: « Semitic Languages » , in ency-
clopaedia Amerieana, 1962

ܒܝܬ ܡܪ̈ܕܘܬܐ

ܓܘܪܓܝܣ ܒܪ ܐܢܛܘܢ ܕܒܝܬ ܟܝܪܐ

Ex Libris

Beth Mardutho Libr

The Malphono George Anton Kira

ܕܫܐܠ ܠܗ ܠܟܬܒܐ ܗܢܐ ܡܢ ܒܝܬ ܐܪ̈ܟܐ
ܒܗ ܡܒܝܩ ܗܘܐ ܡܥܠܝܐ ܒܝܬ ܒܥܩ̈ܬܐ
ܟܬܒ̈ ܡܥܠܝܐ ܘܡܒܪܐ ܕܢܦܩ ܢܦܠ ܐܘ
ܡܒܪܐ ܟܠ ܢܦܩ ܗܘܐ ܠܗ ܡܒܪܐ ܒܝܬ
ܒܦܬܐ ܕܢܦܩ ܠܗ ܠܦܘܠܘܣ܀

Anyone who asks for this v
read, collate, or copy from it,
appropriates it to himself or
cuts anything out of it, shou
that (s)he will have to give answ
God's awesome tribunal as if (s)he had
robbed a sanctuary. Let such a person be held anathema and receive no forgiveness until the book is returned. So be it, Amen! And anyone who removes these anathemas, digitally or otherwise, shall himself receive them in double.

Law: Organizations

Beth Mardutho Library

حقوق بشر

و

آشوریهای ایرانی

تألیف

دکتر پیره سرمس

(لیسانسه درعلوم ودکتر درطب ازدانشگاه لایولادر
شهر شیکاگو . عضو آکادمی علوم نویارک)

۱۳۴۴